

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



دانشکده اصول الدین شعبه دزفول

گروه علوم قرآن و حدیث

پایان نامه‌ای برای دریافت درجه کارشناسی ارشد «M.A»

رشته علوم قرآن و حدیث

موضوع:

بررسی سخنان اباعبداللّه (علیه السلام)

(قبل از قیام عاشورا)

و تطبیق آن با آیات قرآن

استاد راهنما: دکتر محمدرضا سنگری

نگارش: مهناز قپانچیان

زمستان: ۱۳۹۴

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



کلیهٔ اصول الدین «دزفول»

قسم: علوم القرآن والحديث

رسالة ماجستير «M.A»

العنوان:

دراسته کلام الامام الحسين (ع)
(قبل نهضة عاشوراء) و مقارنته بالقرآن

الأستاذ المشرف: الدكتور محمدرضا سنگری

إعداد: مهناز قیانچیان

سنة: ۱۴۳۷

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



USUL AL DEEN COLLEGE

DEZFUL BRANCH

*A thesis presented for the degree of master of art in science of Quran and
Hadith*

Title:

**A Comparative Study of Imam Hussein
Speeches Before Ashora Movement and the
Holy Quran**

Supervisor: Dr. Mohammad Reza Sangari

Author: Mahnaz Ghapanchian

Winter: ۲۰۱۶

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



دانشکده اصول الدین شعبه دزفول

گروه علوم قرآن و حدیث

پایان نامه‌ای برای دریافت درجه کارشناسی ارشد «M.A»

رشته علوم قرآن و حدیث

موضوع:

بررسی سخنان اباعبداللّه (ع)

(قبل از قیام عاشورا)

و تطبیق آن با آیات قرآن

استاد راهنما: دکتر محمدرضا سنگری

نگارش: مهناز قپانچیان

زمستان: ۱۳۹۴



نمره نهایی

تاریخ دفاع.....

پایان نامه.....

استاد راهنما:

تاییدیه صحت و اصالت نتایج

بسمه تعالی

اینجانب مهناز قپانچیان به شماره ۹۱۲۴۱۰۵۰۱۲ رشته علوم قرآن و حدیث مقطع تحصیلی کارشناسی ارشد ورودی تأیید می‌نمایم که کلیه نتایج این پایان‌نامه حاصل کار اینجانب و بدون هرگونه دخل و تصرف و موارد نسخه برداری شده از آثار دیگران را با ذکر کامل مشخصات منبع ذکر کرده‌ام در صورت اثبات خلاف مندرجات فوق به تشخیص دانشکده مطابق با ضوابط و مقررات حاکم (قانون حمایت از حقوق مؤلفان و مصنفان. قانون ترجمه و تکثیر کتب و نشریات و آثار صوتی ضوابط و مقررات آموزشی پژوهشی و انضباطی ...) با اینجانب رفتار خواهد شد و حق هرگونه اعتراض در خصوص احقاق حقوق مکتسب و تشخیص و تعیین تخلف و مجازات را از خویش سلب می‌نمایم. در ضمن مسئولیت هرگونه پاسخگویی به اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی و مراجع ذیصلاح (اعم از اداری و قضایی) به عهده اینجانب خواهد بود و دانشگاه هیچ‌گونه مسئولیتی در این خصوص نخواهد داشت.

نام و نام خانوادگی دانشجو: مهناز قپانچیان

تاریخ و امضاء:

واگذاری حقوق:

کلیه حقوق برگرفته از نتایج مطالعات، ابتکارات
و نوآوری‌های ناشی از تحقیق موضوع این پایان‌نامه
متعلق به دانشکده اصول الدین دزفول است.

سپاسگزاری:

تقدیر و سپاس بی‌شمار از پدر و مادر عزیزم که در دوران کودکی جانم را به شهید گوارای قرآن کریم و روایات اهل‌بیت(ع) شیرین نموده و در راه تربیت دینی این حقیر از هیچ کوششی دریغ ننموده‌اند و زبانم از شکر محبت‌های آنها عاجز و قاصر است. تشکر و قدردانی بی‌حد و اندازه از اساتید و معلمان بزرگوار که از سفره پرفیض علم و حلم آنها توشه‌ها اندوختم و همواره چراغ روشن راهم بودند.

چکیده:

بهترین و متقن‌ترین راه برای شناخت اهل بیت (علیهم السلام) شناخت قرآنی ایشان است. چرا که نور را با نور می‌توان دید. تبیین و تحلیل سخنان امام حسین (ع) پیش از نهضت و تطبیق آنها با آیات قرآن معلوم خواهد کرد که نهضت حسینی ناگهانی نیست، بلکه زمینه‌های پیشین دارد. جز این معلوم خواهد شد که پیش از قیام، امام چگونه موضع و برخوردی با مسائل جامعه و انحرافات عصر معاویه و آغاز حکومت یزید داشته است. تحقیق حاضر از سه بخش تشکیل شده است که: بخش اول شامل کلیات، بخش دوم مربوط به تجزیه و تحلیل داده‌ها و بخش سوم شامل نتیجه‌گیری و پیشنهادها، ارائه شده است.

بخش دوم به چهار قسمت تقسیم شده است: سخنان امام حسین (ع) در زمان پیامبر (صلی الله و علیه و آله و سلم)، سخنان امام حسین (ع) در زمان حضرت علی (ع)، سخنان امام حسین (ع) در زمان امام حسن (ع) و سخنان امام حسین (ع) در زمان امامت خودشان.

نتیجه این تحقیق روشن می‌سازد که امام حسین (ع) در دوران کودکی و نوجوانی و جوانی از منظر گفتار و کردار معصوم بوده و سخنان وی کاملاً مبنا و استناد قرآنی دارد. نکته‌ی دوم آن‌که، معلوم می‌سازد قیام امام حسین (ع) از عصر معاویه آغاز شده و سخنان امام در عین وفاداری به پیمان صلح برادر روشنگرانه و بیداد ستیزانه است.

کلید واژه‌ها: سخنان امام حسین (ع) قبل از نهضت عاشورا، تطبیق، قرآن، حدیث.

فهرست مطالب

۲	فصل اول: کلیات تحقیق.....
۳	۱-۱- تبیین موضوع.....
۳	۱-۲- اهمیت تحقیق.....
۴	۱-۳- انجام این پژوهش.....
۴	۱-۴- سؤالات اصلی تحقیق.....
۴	۱-۵- فرضیه‌های تحقیق.....
۴	۱-۶- سؤالات فرعی تحقیق.....
۵	۱-۷- مفاهیم خاص تحقیق.....
۵	۱-۷-۱- سخنان امام حسین(ع).....
۵	۱-۷-۱-۱- کتاب فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) ترجمه کتاب(موسوعه کلمات الامام الحسین).
۵	۱-۷-۱-۳- قبل از نهضت عاشورا.....
۵	۱-۷-۴- تطبیق.....
۵	۱-۷-۵- تطبیق قرآن با حدیث.....
۶	۱-۸- پیشینه تحقیق.....
۹	۱-۹- محدودیت‌های تحقیق.....
۱۰	۲. فصل دوم: مروری بر ادبیات تحقیق.....
۱۲	۳. فصل سوم: روش اجرای تحقیق.....
۱۳	۳-۱- فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) ترجمه (موسوعه کلمات الامام الحسین).....
۱۳	۳-۱-۱- مؤلفان کتاب.....
۱۴	۳-۱-۲- پژوهشکده باقر العلوم(ع).....
۱۴	۳-۱-۳- بررسی ساختار و روند کتاب.....
۱۵	۳-۱-۴- بررسی منابع و مراجع این کتاب.....

۱۶ فصل چهارم: تجزیه و تحلیل
۱۷ ۴-۱-سخنان امام حسین(ع) در زمان پیامبر(ص).
۱۷ ۴-۱-۱- فضایل و کرامات امام حسین(ع) در کودکی
۱۷ ۴-۱-۱-۱- شفاعت امام حسین(ع) برای فرشته.
۱۹ ۴-۱-۱-۲- امام حسین(ع) و رزق بی حساب.
۲۳ ۴-۱-۱-۳- نشانه‌ی امامت اباعبدالله(ع) در کودکی.
۲۹ ۴-۱-۱-۴- امام حسین(ع) و خبر دادن از معانی صدای حیوانات.
۳۱ ۴-۱-۱-۵- امام حسین(ع) و خبر از شهادت خود.
۳۵ ۴-۱-۲- اخلاق امام حسین(ع) در کودکی
۳۵ ۴-۱-۲-۱- امام حسین(ع) جدّ و پدر خود را چگونه صدا میکرد؟
۳۷ ۴-۱-۲-۲- امام حسین(ع) و آموزش وضو.
۳۹ ۴-۱-۲-۳- امام حسین(ع) و تبعیت از جدّش.
۴۱ ۴-۱-۲-۴- سخن امام حسین(ع) در حدیث شریف کساء.
۴۶ ۴-۱-۳- بازگو کردن حوادث عصر پیامبر(ص).
۴۶ ۴-۱-۳-۱- سخن امام حسین(ع) در مورد چگونگی بیعت انصار.
۴۸ ۴-۱-۳-۲- سخن امام حسین(ع) در مورد ازدواج آسان.
۵۲ ۴-۱-۳-۳- سخن امام حسین(ع) در مورد جنگ حنین.
۵۵ ۴-۱-۳-۴- سخن پیامبر(ص) در مورد فضیلت امام حسین(ع).
۵۷ ۴-۱-۳-۵- سخن امام حسین(ع) در مورد نامگذاری علی(ع) به امیرالمؤمنین.
۶۲ ۴-۱-۳-۶- سخن امام حسین(ع) در مورد اختلاف اصحاب پیامبر بعد از ایشان.
۶۴ ۴-۱-۳-۷- سخن امام حسین(ع) در مورد پرسش‌های مرد یهودی از پیامبر(ص).
۶۸ ۴-۱-۳-۸- سخن امام حسین(ع) در مورد تعداد امامان.
۷۱ ۴-۱-۳-۹- سخن امام حسین(ع) در مورد حفظ چهل حدیث.
۷۳ ۴-۱-۳-۱۰- امام حسین(ع) و سؤال از زیارت قبر پیامبر(ص).

- ۱۱-۳-۱-۴-سخن امام حسین(ع) در مورد وصیت جدش پیامبر(ص)..... ۷۷
- ۲-۴-سخنان امام حسین(ع) در زمان امام علی(ع)..... ۸۲
- ۱-۴-۲-گواهی اباعبدالله(ع) به نفع مادرش ۸۲
- ۲-۴-۲-سخن امام حسین(ع) در مورد بیعت گرفتن از پدرش ۸۹
- ۳-۴-۲-اعتراض امام حسین(ع) بر ابوبکر ۹۴
- ۴-۴-۲-سخن امام حسین(ع) در مورد وصیت مادرش ۹۷
- ۵-۴-۲-اعتراض امام(ع) بر عمر ۱۰۱
- ۶-۴-۲-سخن امام حسین(ع) در مورد تبعید ابوذر ۱۰۳
- ۷-۴-۲-خطبه‌ی امام حسین(ع) در محضر پدرش ۱۰۸
- ۸-۴-۲-خطبه‌ی امام حسین(ع) در جنگ صفین ۱۱۲
- ۹-۴-۲-سخن امام حسین(ع) در مورد شهادت پدرش ۱۱۵
- ۱۰-۴-۲-شجاعت امام حسین(ع) ۱۱۹
- ۱۱-۴-۲-سخن امام حسین(ع) در مورد فضیلت جهاد ۱۲۱
- ۳-۴-سخنان امام حسین در زمان امام حسن(ع)..... ۱۲۵
- ۱-۴-۳-سخن امام حسین(ع) در مورد اطاعت از امام زمانش ۱۲۵
- ۲-۴-۳-امام حسین(ع) و وفای به عهد ۱۲۸
- ۳-۴-۳-خبر دادن امام حسن(ع) از شهادت امام حسین(ع)..... ۱۳۲
- ۴-۴-۳-موضع امام حسین(ع) در مورد دفن برادرش ۱۳۵
- ۴-۴-سخنان امام حسین(ع) در زمان امامتش ۱۴۰
- ۱-۴-۴-سخنان امام حسین(ع) قبل از مرگ معاویه ۱۴۰
- ۲-۴-۴-۱-نشانه‌ی امامت در اباعبدالله(ع) ۱۴۳
- ۳-۴-۴-۱-پای‌بندی امام حسین(ع) به صلح برادر..... ۱۴۵
- ۴-۴-۴-۱-موضع‌گیری امام حسین(ع) در دوران معاویه ۱۴۷

۱۴۹	۴-۴-۱-۵- تصرف امام حسین (ع) در بیت المال
۱۵۱	۴-۴-۱-۶- سخن اباعبدالله (ع) در مورد مبارزه با فرهنگ جاهلیت
۱۵۸	۴-۴-۲- سخنان امام حسین (ع) در منی
۱۸۱	۴-۴-۳- سخنان امام حسین (ع) پس از مرگ معاویه در مدینه
۱۸۱	۴-۴-۳-۱- سخن امام حسین (ع) در مجلس ولید
۱۸۳	۴-۴-۳-۲- سخن امام حسین (ع) با مروان
۱۸۶	۴-۴-۳-۳- سخن امام حسین (ع) کنار قبر جدش
۱۸۹	۴-۴-۳-۴- سخن امام حسین (ع) با برادرش محمد بن حنفیه
۱۹۲	۴-۴-۳-۵- نامه امام (ع) به بنی هاشم
۱۹۵	۵- فصل پنجم: نتیجه گیری و پیشنهادات
۱۹۶	۵-۱- نتیجه گیری:
۲۰۰	فهرست منابع

مقدمه:

رابطه تنگاتنگ و به هم تنیده قرآن کریم و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) آن قدر عمیق و ریشه‌دار است که قلم و بیان از عهده ترسیم آن بر نمی‌آید. حدیث مشهور و متواتر ثقلین، این حقیقت را به گونه کامل، آشکار می‌سازد، زیرا رسول اکرم (ص) در آن حدیث شریف فرموده‌اند: «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی حتی یردا علی الحوض».^۱ «من می‌روم و دو متاع سنگین، گران‌بها و ارزشمند در میان شما می‌گذارم، یکی کتاب خدا، قرآن کریم و دیگری عترت و اهل‌بیتم و این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند».

در میان امامان معصوم و حجّت‌های بالغه الهی، پیشوای عزّت و آزادی و رهبر جهاد و شهادت و فداکاری، حضرت سیدالشهدا، حسین بن علی (ع) امتیازی ویژه دارد. پیوند امام حسین (ع) با قرآن کریم، بسیار ریشه‌دار است، چنان‌که عبارت‌های زیارت‌نامه‌های آن حضرت و غیر آن، به روشنی گویای این حقیقت انکارناپذیر است. در زیارت آن حضرت در عید فطر و قربان می‌خوانیم: «اشهد انک التالی لکتاب الله»^۲ من شهادت می‌دهم که تو (ای امام حسین) تلاوت کننده کتاب خداوند بودی و در زیارت آن حضرت در شب قدر می‌خوانیم: «اشهد انک قد اقامت الصلوٰه... و تلوت الکتاب حق تلاوته»^۳ شهادت می‌دهم که تو (ای حسین بن علی) نماز را به پا داشتی... و قرآن را بدان گونه که شایستگی تلاوت داشت، تلاوت فرمودی. این پژوهش تلاشی است در تطبیق سخنان امام حسین (ع) با قرآن در فاصله کودکی تا آغاز نهضت که امید دارم مورد قبول حق قرار گیرد.

۱. الکلبینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۹۳.

۲. مرکز فرهنگ و معارف، امام حسین و قرآن (مجموعه مقالات)، مؤسسه بوستان کتاب، قم، چاپ ششم، ۱۳۸۷، ص ۱۸.

۳. همان.

١. فصل اول: کلیات تحقیق

در این فصل ابتدا مفهوم کلی و موضوع اصلی پایان‌نامه‌ی پیش رو ارائه شده و اهمّیت آن شرح داده شده است. در ادامه سؤالات اصلی تحقیق و روش پاسخ دادن به آنها بیان شده و در انتها نیز مفاهیم خاص در این حوزه معرفی و در آخر نیز پیشینه تحقیق در این زمینه بررسی شده است.

۱-۱- تبیین موضوع:

قرآن کریم تنها راه سعادت و رستگاری انسان است و جز در پرتو شعاع نورانی آیه‌های قرآن، راه گریزی نیست. اهل‌بیت پیامبر(ص) پرچم‌داران هدایت و در حقیقت ترجمان راستین قرآن و فصل الخطاب بوده هم چون قرآن شاه راه هدایت و تمثیل صراط مستقیم‌اند. قرآن و عترت پیامبر(ص) دو جلوه از یک حقیقت‌اند و هر یک تبلور تمام‌عیار رحمت، رأفت و هدایت آسمانی، هر یک از قرآن و اهل‌بیت(ع) را برگزینی به دیگری راه می‌یابی، همه‌ی ائمه نور واحد هستند.

امام حسین(ع) به خاطر قیام منحصر به فردشان در میان تمام فرق اسلامی دارای جایگاهی ویژه و مقام و منزلتی بس بلند است. بررسی سخنان آن حضرت از دوران کودکی تا آغاز نهضت و قیام (پیش از حرکت به سمت مکه و کربلا) و تطبیق آن با آیات قرآن ما را در شناخت بهتر و عمیق‌تر اندیشه و سلوک امام(ع) یاریگر خواهد بود. همچنین معلوم خواهد کرد که قیام عاشورا زمینه‌های پیشین دارد.

۱-۲- اهمّیت تحقیق:

این پژوهش از چند جهت دارای اهمّیت است: نخست آن‌که روشن می‌سازد امام حسین(ع) در دوران کودکی و نوجوانی و جوانی از منظر گفتار و کردار معصوم بوده و سخنان وی کاملاً مبنا و استناد قرآنی دارد. نکته دوم آن‌که مشخص می‌شود قیام امام حسین(ع) از عصر معاویه آغاز شده و سخنان امام در عین وفاداری به پیمان صلح برادر روشنگرانه و بیدادستیزانه است. همچنین این پژوهش روشن می‌سازد که نهضت حسینی ناگهانی نیست بلکه زمینه‌های پیشین دارد و از سخنان امام پیش از قیام می‌توان آن را استنباط کرد.

۳-۱- انجام این پژوهش:

این پژوهش، تحقیقی کتابخانه‌ای است، که در آن از روش‌های توصیفی، تحلیلی به مباحث پرداخته شده است. بعد از انتخاب موضوع و مطالعه‌ی چندین پایان‌نامه، کتاب و مقاله‌ی مختلف نوشته شده در این زمینه بیش از ۱۲۰ حدیث از سخنان اباعبدالله(ع) که در کتاب فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) ترجمه کتاب (موسوعه کلمات الامام الحسین) که مربوط به پیش از قیام امام(ع) بود، جمع‌آوری و ۵۰ سخن از آنها انتخاب و با استفاده از کتب تفاسیر و حدیث و کتاب‌های مختلف در زمینه‌ی قیام اباعبدالله(ع) کار بررسی بر روی آنها انجام گرفت.

۴-۱- سؤالات اصلی تحقیق:

چه ارتباطی میان سخنان امام حسین(ع) پیش از قیام با آیات قرآنی دیده می‌شود؟

۵-۱- فرضیه‌های تحقیق:

۱. سخنان امام حسین(ع) در دوران کودکی و عصر پیامبر(ص) به حسب معصوم بودن امام، انطباق کامل با مضامین قرآنی دارد.

۲. گفتار امام حسین(ع) در عصر امامت امام علی(ع) کاملاً منطبق بر آیات قرآنی است.

۳. گفتار امام حسین(ع) در عصر امامت برادرش امام مجتبی(ع) تا قبل از قیام، گذشته از داشتن پشتوانه قرآنی گواه شروع مبارزه امام با بیداد اموی است.

۶-۱- سؤالات فرعی تحقیق:

۱. سخنان امام حسین(ع) در عصر پیامبر(ص) با کدام مستندات قرآنی قابل تطبیق است؟

۲. گفتار امام حسین(ع) در عصر امامت برادرش امام حسن(ع) و قبل از قیام و تطبیق با آیات قرآن چه ابعادی از نهضت حسینی را روشن می‌سازد؟

۳. ارتباط و همخوانی سخنان امام حسین(ع) و آیات قرآن روشنگر چه موضوعی است.

۷-۱- مفاهیم خاص تحقیق:

۱-۷-۱- سخنان امام حسین(ع)

سخنان جمع‌آوری شده امام حسین(ع) در کتاب فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) آن قسمت که از کودکی امام تا مرگ معاویه و قبل از قیام عاشورا را تشکیل می‌دهد.

۱-۷-۲- کتاب فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) ترجمه کتاب (موسوعة کلمات الامام الحسین)

این کتاب دایرةالمعارف سخنان امام حسین(ع) است و یک جلدی است که دو جزء دارد. جزء اول آن شامل کلمات امام(ع) برحسب تاریخ است. جزء دوم کتاب از کلمات آن حضرت بر اساس موضوعات مختلف تنظیم شده است.

۱-۷-۳- قبل از نهضت عاشورا

سخنان امام حسین(ع) که از کودکی امام تا مرگ معاویه را در برمی‌گیرد.

۱-۷-۴- تطبیق

« تطبیق. (ت) (ع مص) درگرفتن تمامی چیزی را و شامل گشتن»^۱ و در این پژوهش به معنای مطابق کردن سخنان امام حسین(ع) با قرآن می‌باشد.

۱-۷-۵- تطبیق قرآن با حدیث

بر اساس رهنمودهای پیامبر اسلام(ص) دین کامل الهی بر پایه‌های همیشه استوار قرآن و عترت «ثقلین» همیشه جاودانه است و برای همه انسان‌ها در تمام قرون و اعصار یک ضرورت غیرقابل انکار می‌باشد. تکامل و سعادت فرد و جامعه در پذیرش خط ثقلین است، درست است که باید همه‌چیز را از قرآن خواست و در قرآن جستجو نمود، اما بدون رهنمودهای عترت پیامبر در قالب هزاران حدیث که در تفسیر و تأویل آیات الهی مطرح شده است هرگز نمی‌توان حقایق قرآنی را شناخت و به ارزش‌های واقعی آن راه یافت. امام موسی بن جعفر(ع) در این باره می‌فرماید: «مَنْ

^۱ . دهخدا، علی‌اکبر، لغتنامه دهخدا، سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، بی‌جا، بی‌تا، ص ۲۳۷۶.

نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ (ص) ضَلَّ وَ مَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِيِّهِ (ص) كَفَرَ.^۱ کسی که به رأی خویش عمل کند، هلاک می‌شود و کسی که اهل بیت پیامبر (ص) را ترک نماید، گمراه می‌گردد و کسی که قرآن کریم و سنت رسول گرامی را ترک کند کافر است.

۸-۱- پیشنهاد تحقیق:

بحث تطبیق قرآن و حدیث از زمان نزول آیات قرآن مطرح بوده است. قرآن خود دستور ارجاع مسلمانان به پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار را صادر فرموده است. جایی که فرموده: «تَبَيَّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ»^۲ یعنی پیامبر و ائمه (ع) در هر زمان مفسر عملی آیات قرآن هستند. یکی از سفارشات ائمه به یاران و پیروانشان نیز این بود که، هرگاه از ما سخنی شنیدید آن را به قرآن عرضه کنید اگر مطابق آیات قرآن بود آن را بپذیرید و هرگاه مخالف آن بود آن را رها کنید.

در کشور ما پیش از این در برخی از کتاب‌ها مانند فرهنگ موضوعی سخنان امام حسین (ع) سخنان حسین بن علی (ع) از مدینه تا کربلا، اشاراتی به سخنان امام (ع) قبل از نهضت شده است اما تطبیق آنها با آیات قرآن و تبیین این سخنان صورت نگرفته است. در سال‌های اخیر نیز کتاب، پایان‌نامه و مقالات زیادی در زمینه امام حسین (ع) تألیف شده است اما اکثر آنها اولاً فقط مربوط به قیام عاشورا بوده و به حوادثی که منجر به قیام شده نپرداخته است و ثانیاً کمتر صبغی قرآنی آن در نظر گرفته شده است. همچنین با توجه به تحقیقاتی که در این زمینه صورت گرفت هیچ اثری که به حوادث قبل از قیام که نگاه قرآنی داشته باشد یافت نشد.

معرفی اهم کتبی که با این عنوان یا عناوین مشابه در این موضوع نوشته شده است:

۱. دشتی، محمد، فرهنگ سخنان امام حسین (ع)، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، بی‌جا، بی‌چا، ۱۳۸۶، ص ۴.

۲. سوره نحل، آیه ۸۹.

۱. حسین اصفهانی، عمادالدین، تاریخ زندگانی امام حسین(ع)، انتشارات اسوه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۱. در این کتاب به تاریخ زندگی اباعبدالله(ع) از بدو تولد تا شهادت پرداخته شده است و به تمام حوادث مهم فردی، سیاسی و اجتماعی که در زندگی ایشان رخ داده است اشاره شده است.
 ۲. عبدالحمیدی، حسین، زمینه‌های قیام امام حسین(ع)، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، زمزم هدایت، اول، قم، ۱۳۷۹. این کتاب که از دو جلد تشکیل شده است به زمینه‌های قیام امام حسین(ع) از بعد سیاسی، شخصیتی، فرهنگی و اجتماعی پرداخته شده است.
 ۳. مروجی، طبسی، محمدجواد، با امام حسین(ع) در محضر قرآن، سلسال، بی‌جا. این کتاب به بعضی از سخنان امام حسین(ع) و تطبیق آن با آیات قرآن پرداخته شده است.
 ۴. پژوهشکده علوم اسلامی امام صادق(ع)، با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه، زمزم هدایت، قم، ۱۳۹۲. این کتاب شامل دو جلد می‌باشد که به تمام وقایع و گفتارهای امام از بدو حرکت از مدینه و بعد از قیام و مراجعت مجدد خاندان ایشان به مدینه همراه با تحلیل وقایع اشاره شده است.
- معرفی اهمّ پایان‌نامه‌هایی که با این عنوان یا عناوین مشابه در این موضوعات نوشته شده است:

۱. پوردیان، زهرا با موضوع: تأثیر قرآن در نهضت عاشورا.
- ایشان در این پژوهش به ۵۰ سخن از سخنان امام حسین(ع) و تطبیق آن با آیات قرآن پرداخته که بیشتر مربوط به زمان قیام عاشورا می‌باشد.
۲. ریاضی، محسن با موضوع: فضایل و رذایل اردوگاه حسینی و اموی.
- که به بعضی از صفات منفی و مثبت در دو جبهه حق و باطل که برگرفته از سخنان امام حسین(ع) و تطبیق آن با آیات قرآن می‌باشد اشاره شده است.
۳. سوسنی، نرجس با موضوع: بررسی ارزش شهادت و مقامات شهید در آیات و روایات.

در این تحقیق به بررسی و روشن کردن نقش و ارزش شهدا و پی بردن به مقام منیع آنان از نظر آیات و روایات پرداخته شده است.

۴. محمدقلی پور، فهیمه با موضوع: سیمای اخلاقی اباعبدالله(ع) و اصحابش با نگاهی به عاشورا. در این تحقیق به چند صفت اخلاقی اباعبدالله(ع) اشاره شده است.

معرفی اهمّ مقالاتی که با این عنوان یا عناوین مشابه در این موضوع نوشته شده است:

۱. آیات اخلاق در سیمای حسینی(ع)

تألیف عباس کوثری، که در فصلنامه کوثر، سال پنجم (۱۳۸۱)، شماره ۵۲، ص ۵۱-۶۱ چاپ شده است. نگارنده، پس از بیان این مطلب که زیبایی‌های صفات امام حسین(ع) دلربا و روح‌نواز و نگاه و رفتار آن حضرت، ظهور آیات حق و مکارم اخلاقش، تجلی‌بخش فلسفه بعثت پیامبر(ص) است، به مرور جلوه‌های آیات الهی، در چهره پرفروغ سیدالشهدا(ع) پرداخته است.

۲. امام حسین(ع) و سوره فجر

از جواد محدثی، که در مجله بشارت، سال دوم، شماره چهارم (نشریه قرآنی ویژه جوانان) از ص ۱۲ - ۱۵ چاپ شده است. مؤلف نخست با ذکر روایتی از امام صادق(ع) که سوره فجر را سوره امام حسین(ع) نامیده است، با طرح این پرسش: چرا سوره فجر، سوره حسین بن علی(ع) است؟ مگر در سوره فجر، چه موضوعی مطرح است که با سیدالشهدا تناسب دارد؟ در مقام ارائه پاسخ برآمده است.

۳. با امام حسین(ع) در سایه قرآن

از سید علیرضا جعفری، که در ماهنامه کوثر، سال دوم، شماره ۲۱، آذر ۱۳۷۷، ص ۲۶ - ۲۸ منتشر شده است. نگارنده، پس از اشاره به حدیث ثقلین و اعتبار آن و نیز پاسخ دادن به این پرسش که آیا فهم قرآن فقط در توان معصومان(ع) است و ذکر این مطلب که برای فهم آیات متشابه، جز

تمسک به راسخان در علم، یعنی اهل بیت(ع)، راهی نیست، از مقام و موقعیت اهل بیت سخن گفته، هدف از پرداختن به این مقاله را چنین مطرح می‌کند که می‌خواسته است به آن دسته از آیات، که درباره اهل بیت است، با تکیه بر سخنان سیدالشهدا(ع) اشاره کند.

۴. بررسی قدر و منزلت امام حسین(ع) در قرآن و روایات

مقاله یاد شده، در روزنامه اطلاعات، شماره ۱۹۶ (۱۳۷۱/۴/۱۸) صفحه ۱۱ چاپ شده است.

در این گفتار، کوشش شده است به برخی نکات مهم، که قدر و منزلت سیدالشهدا(ع) را با توجه به ملاک و معیارهای مکتب الهی روشن می‌سازد، اشاره شود. آیه تطهیر، مباحله و مودت، از جمله موارد مطرح شده است.

۹-۱- محدودیت‌های تحقیق:

تألیفات انجام شده در محدوده زمانی مورد نظر پژوهش بسیار کم بود و اگر هم یافت می‌شد صبغهی قرآنی سخن اباعبدالله(ع) در نظر گرفته نشده بود.

۲. فصل دوم: مروری بر ادبیات تحقیق

با توجه به مطالعاتی که در این زمینه در کشور تاکنون انجام شد، این نتیجه حاصل گردید که اکثر سخنان اباعبدالله(ع) به صورت پراکنده در کتاب‌هایی که مربوط به امام حسین(ع) نوشته شده است آمده و کتاب‌های محدودی هم که این سخنان را جمع‌آوری کرده است به اهداف دیگری غیر از تطبیق آنها با قرآن پرداخته است. به طور مثال:

۱. کتاب سخنان حسین بن علی(ع) از مدینه تا کربلا نوشته آیت‌الله محمدصادق نجمی که یکی از کتاب‌های بسیار ارزشمند در این زمینه است. اولاً فقط به سخنان امام از زمان شروع قیام تا بازگشت قافله اباعبدالله(ع) به کربلا اشاره کرده و ثانیاً برای بررسی بیانات امام(ع) کمتر به آیات قرآن استناد شده است.

۲. کتاب فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) ترجمه کتاب (الموسوعة کلمات الامام الحسین) تألیف پژوهشکده باقرالعلوم که باز کتاب ارزشمندی در این زمینه است فقط به جمع‌آوری سخنان امام(ع) پرداخته است.

۳. فصل سوم: روش اجرای تحقیق

در این پژوهش که از کتاب جامع فرهنگ سخنان امام حسین(ع) استفاده گردید، ابتدا احادیثی از امام که از زمان کودکی تا پیش از قیام ایشان را در برمی‌گرفت بررسی و پنجاه حدیث انتخاب شد. پس از یافتن احادیث از کتاب‌های منبع حدیث و بررسی سخن امام، کار تطبیق با استفاده از کتب تفسیر انجام گرفت. پس از این مرحله با استفاده از کتاب‌هایی که در زمینه قیام عاشورا و امام حسین(ع) و تاریخ زندگی ایشان نوشته شده بود اوضاع سیاسی و اجتماعی نقل حدیث مطالعه و سپس کار تحلیل و بررسی صورت گرفت.

۱-۳- فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) ترجمه (موسوعه کلمات الامام الحسین)

این کتاب دایرةالمعارف سخنان امام حسین(ع) است و یک‌جلدی است که دو جزء دارد. جزء اول آن شامل کلمات امام(ع) برحسب تاریخ است که در چهارفصل شکل گرفته است. فصل اوّل و دوّم و سوم به ترتیب، اختصاص دارد به سخنان امام حسین(ع) در ارتباط با عصر رسول خدا(ص) و عصر امام علی(ع) و عصر امام حسن(ع) و فصل چهارم آن که بیشترین صفحات جزء اوّل کتاب را در بر گرفته، اختصاص دارد به گفتار آن بزرگوار در دوران زعامت تا شهادت حضرت. جزء دوّم کتاب، از کلمات آن حضرت بر اساس موضوعات مختلف، در پنج فصل تنظیم شده است. در فصل اوّل که بیشترین صفحات این جزء را در بر گرفته، گفتار آن بزرگوار را درباره توحید و قرآن و ائمه اطهار، بیان کرده است. فصل دوّم، متشکل از کلمات امام در ابواب مختلف فقه است. فصل سوم به گفتارهای اخلاقی و فصل چهارم به ادعیه و زیارات آن حضرت، اختصاص یافته است و بالاخره در فصل پنجم، اشعار آن حضرت نقل شده است.

۱-۱-۳- مؤلفان کتاب

این کتاب، دست رنج سه سال تلاش عاشقانه گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، آقایان: محمود شریفی، سید حسین زینالی، محمود احمدیان و سید محمود مدنی است.

۲-۱-۳- پژوهشکده باقرالعلوم (ع)

پژوهشکده باقرالعلوم (ع) در سال ۱۳۶۶ به عنوان یکی از زیرمجموعه‌های معاونت فرهنگی سازمان تبلیغات اسلامی در قم تأسیس گردید. هدف اولیه این پژوهشکده عبارت بود از سازماندهی منابع و مأخذ علوم انسانی و اسلامی و تنظیم و تهیه طرح‌های پژوهشی و درنهایت اطلاع‌رسانی به محققان. در حال حاضر واحدهای فعال پژوهشکده و رئوس فعالیت‌های آنها عبارت‌اند از:

۱. واحد اطلاع‌رسانی و کامپیوتر

۲. دفتر پژوهش

۳. گروه حدیث

هدف گروه حدیث تهیه و تدوین کتبی با محوریت حدیث و سیره اهل بیت (ع) می‌باشد. این گروه تاکنون نزدیک به هشتاد جلد «کتاب موضوعی» مانند: چهل حدیث نماز، حجاب، روزه و... و کتاب «موسوعه کلمات امام حسین» را آماده و منتشر کرده است.

۳-۱-۳- بررسی ساختار و روند کتاب

به منظور تکمیل «موسوعه» از لحاظ فنی و ساختاری، مؤلفان به تلاش گسترده‌ای دست زدند و به نگارش معجم احادیث، پرداختند تا محققان بتوانند راحت‌تر از روایاتش بهره‌مند گردند. هدف از تدوین چنین اثری، جمع‌آوری کلیه روایات امام حسین (ع) بوده است. اگرچه افرادی چون آیت‌الله شهرستانی و سید مصطفی آل اعتماد، تلاش‌های زیادی در جمع‌آوری کلمات نورانی امام حسین (ع) نمودند، ولی کامل و جامع نبوده است. همان‌طوری که مؤلفان محترم در مقدمه «موسوعه» تحت عنوان اهداف «هذاالکتاب» بیان کرده‌اند، مقاصد موردنظر از این گردآوری، پنج مطلب است. این مطالب به طور خلاصه عبارت‌اند از:

۱. بهره‌برداری از سخنان درباره امام حسین (ع) و بیان سیره امام حسین (ع) در زندگی و مبارزه.

۲. تفسیر و تبیین وقایع و حوادث صدر اسلام به شکل صحیح.

۳. رفع تحریفاتی که در سخنان آن حضرت وارد شده و تشخیص صحیح از ناصحیح روایات.

۴. تفسیر و تحلیل صحیح انقلاب خونین کربلا.

۵. ارائه سیاست ننگین امویان و نشر افکار و عقاید مقدّس امام حسین(ع) و نگاهی به روایات و گزارش‌های «موسوعه».

لازمه بهره‌برداری از سخنان گهربار و شناخت مراحل مختلف زندگی، از جمله دوران مبارزه آن حضرت، تبیین صحیح حوادث تاریخی کربلا و نشر افکار و عقاید و استفاده از روایات صحیح و قابل اعتماد است.

۴-۱-۳- بررسی منابع و مراجع این کتاب

این کتاب از نظر منابع و مآخذ بسیار غنی است. مدارک «موسوعه»، بر اساس فهرست آن بالغ بر ۱۷۴ مرجع است. در کنار منابع اصلی کتاب، از قاموس المحيط و لسان العرب، به‌عنوان مرجع لغت نیز استفاده شده است.

۴. فصل چهارم: تجزیه و تحلیل

امام حسین(ع) روز سه‌شنبه سوم شعبان سال سوم هجری به دنیا آمد و ۵۷ سال و ۵ ماه، زیست و روز جمعه دهم محرم سال ۶۱ هجری به شهادت رسید. عمر شریف آن حضرت، دوره‌های مختلفی داشت که هرکدام از ویژگی‌هایی برخوردار بود. هفت سال، با رسول خدا(ص) زیست و سی سال در دوره‌ی امیر مؤمنان(ع) و ده سال در دوره‌ی برادرش امام حسن(ع) و مدت امامت آن حضرت، ده سال و چند ماه بود.

در این قسمت سخنان امام حسین(ع) که در زمان پیامبر(ص) ایراد شده آورده شده است. این بخش از سه قسمت تشکیل شده است:

۱. فضایل و کرامات امام حسین(ع) در کودکی

۲. اخلاق امام حسین(ع) در کودکی

۳. حوادث عصر پیامبر(ص)

۴-۱- سخنان امام حسین(ع) در زمان پیامبر(ص)

۴-۱-۱- فضایل و کرامات امام حسین(ع) در کودکی

۴-۱-۱-۱- شفاعت امام حسین(ع) برای فرشته

«اللَّهُمَّ بِحَقِّ جَدِّنا الْجَلِيلِ الْحَبِيبِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى وَ بَابِنَا عَلِيَّ الْمُرتَضَى وَ بِأَمْنِنا فَاطِمَةَ الزَّهراءِ الْاَ ما رَدَدْتُهُ اِلى حَالْتِهِ الْاِوَلَى»^۱

ترجمه و شرح:

مرحوم مجلسی از سلمان فارسی، نقل می‌کند که گفت: خوشه انگوری در غیر فصل آن، برای پیامبر اکرم(ص) هدیه آوردند حضرت فرمود: سلمان فرزندانم حسن و حسین(ع) را بیاور تا با من از این انگور بخورند، سلمان گوید: من رفتم و همه‌جا را برای پیدا کردن آنها جستجو کردم تا

۱. پژوهشکده باقرالعلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، نشر معروف، قم، چاپ هفتم، پاییز ۱۳۸۷، ص ۲۸.

اینکه آنها را در باغی یافتیم درحالی که دست در دست هم انداخته و به خواب رفته‌اند و ماری که در دهان خود دسته‌ای از ریحان دارد آنها را باد می‌زند، در همان دم پیامبر(ص) را خبر کردم مار تا پیامبر(ص) را دید به سخن آمد و گفت: من فرشته‌ای از فرشتگان خدا بودم که لحظه‌ای از یاد خدا غافل ماندم و پروردگار بر من خشم گرفت و به صورت ماری مرا مسخ کرد و مرا از آسمان به زمین راند، اکنون سالیان درازی است که کسی را می‌جویم که در درگاه خداوند او را شفیع خودسازم وقتی پیامبر(ص) این سخن را شنید حسن و حسین(ع) را صدا کرد و گفت: فرزندانم ببینید، این فرشته‌ای از فرشتگان مقرب خداست که به اندازه چشم بر هم زدنی از یاد خدا غافل شده و خدای متعال او را این‌گونه مسخ نموده است از شما می‌خواهم که برای او نزد خدا شفاعت کنید پس حسن و حسین(ع) از جا برخاسته وضوی کامل ساختند و دو رکعت نماز گزارند و عرض کردند: «بارالها، بحق جدّ ارحمنا و محبوب ما، محمد مصطفی(ص) و به حق پدر ما، علی مرتضی(ع) و به حق مادر ما، فاطمه زهرا(س) تو را سوگند می‌دهیم که این فرشته را به مقام و حالت اولش بازگردان». سلمان می‌گوید: دعای آنان به پایان نرسیده بود که جبرئیل، همراه جمعی از فرشتگان فرود آمد و به آن فرشته مژده داد که پروردگار از تو راضی شده، تو را به حالت نخستین بازمی‌گرداند.

شرح:

در احادیث آمده است که خداوند به خاطر وجود برخی افراد پاک و علمای ربّانی، سختی و عذاب را از دیگران برمی‌دارد. چنان‌که در ماجرای قلع و قمع قوم لوط، حضرت ابراهیم به فرشتگان مأمور عذاب گفت: «إِنَّ فِيهَا لُوطًا، یعنی آیا با وجود یک مرد خدایی در منطقه، آنجا را نابود می‌سازید فرشتگان گفتند: ما می‌دانیم که لوط در آنجاست و به او دستور خارج شدن از آنجا را داده‌ایم»^۱ و یا در روایت می‌خوانیم: «امام رضا(ع) به زکریا ابن آدم فرمود: در شهر قم بمان

^۱. سوره عنکبوت، آیه ۳۱، ۳۲.

که خداوند همان‌گونه که به‌واسطه‌ی امام کاظم(ع) بلا و عذاب را از اهل بغداد برداشت، به‌واسطه‌ی وجود تو نیز بلا را از آن شهر دور می‌کند.^۱

پیامبر اکرم(ص) فرمودند: «مرگ و زندگی من برای شما خیر است در زمان حیاتم خداوند عذاب را از شما برمی‌دارد و پس از مرگم نیز باعرضه‌ی اعمالتان به من، با استغفار و طلب بخشش من، مشمول خیر می‌شوید. «اما فی مماتی فتعرض علی اعمالکم فاستغفر لکم».^۲ نافرمانی و انجام بعضی گناهان، از اسباب نزول بلا و عذاب الهی است و راه جبران آن توبه و استغفار است. «وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبُهُمْ وَ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ»^۳ چنان‌که در دعای کمیل می‌خوانیم: «اللهم اغفر لی الذنوب الّتی تنزل البلاء»^۴ و همان‌گونه که خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِیُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا مُصْلِحُونَ»^۵ تا وقتی که مردم اهل صلاح و اصلاح باشند، خداوند آنان را هلاک نمی‌کند.

نتیجه بحث:

هدف پیامبر(ص) از دعوت کردن امام حسن و امام حسین(ع) برای دعا کردن در حق فرشته، معرفی این دو امام همام به‌عنوان امامان بر حق بود.

۲-۱-۱-۴- امام حسین(ع) و رزق بی حساب

«دَخَلَ النَّبِيُّ(ص) دَارَ فَاطِمَةَ(س) فَقَالَ يَا فَاطِمَةُ إِنَّ أَبَاكَ الْيَوْمَ ضَيْفُكَ فَقَالَتْ(س) يَا أَبَتِ إِنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ يُطَالِبَانِي بِشَيْءٍ مِنَ الزَّادِ فَلَمْ أَجِدْ لَهُمَا شَيْئاً يَفْتَاتَانِ بِهِ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ(ص) دَخَلَ وَ جَلَسَ مَعَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ(س) وَ فَاطِمَةُ مُتَحَيِّرَةٌ مَا تَدْرِي كَيْفَ تَصْنَعُ ثُمَّ إِنَّ النَّبِيَّ(ص) نَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ سَاعَةً وَ إِذَا بِجَبْرَائِيلَ(ع) قَدْ نَزَلَ وَ قَالَ يَا مُحَمَّدُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى يُقْرُوكَ السَّلَامَ وَ يَخُصُّكَ بِالتَّحِيَّةِ وَ الْإِكْرَامِ وَ يَقُولُ لَكَ قُلْ لِعَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ أَيُّ شَيْءٍ يَشْتَهُونَ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ فَقَالَ

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت- لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۳هـ. ۱۹۸۳، ج ۵۷، ص ۲۱۷.

۲. عروسی حویزوی، جمعه، تفسیر نورالثقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم، بی‌چا، ۱۴۱۵ ق، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳. سوره انفال، آیه ۳۳.

۴. قرائتی، محسن، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۳ش، ج ۱۴، ص ۳۱۶.

۵. سوره هود، آیه ۱۱۷.

النَّبِيُّ (ص) يَا عَلِيُّ وَيَا فَاطِمَةَ وَيَا حَسَنُ وَيَا حُسَيْنُ إِنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ عَلِمَ أَنَّكُمْ جِيَاعٌ فَأَيُّ شَيْءٍ تَشْتَهُونَ مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ فَأَمْسَكُوا عَنِ الْكَلَامِ وَلَمْ يَرُدُّوا جَوَاباً حَيَاءً مِنَ النَّبِيِّ (ص) فَقَالَ الْحُسَيْنُ (ع) عَنْ إِذْنِكَ يَا أَبَاهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَعَنْ إِذْنِكَ يَا أُمَّاهُ يَا سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَعَنْ إِذْنِكَ يَا أَخَاهُ الْحَسَنَ الزَّكِيَّ أختَارُ لَكُمْ شَيْئاً مِنْ فَوَاكِهِ الْجَنَّةِ فَقَالُوا جَمِيعاً قُلْ يَا حُسَيْنُ مَا شِئْتَ فَقَدْ رَضِينَا بِمَا تَخْتَارُهُ لَنَا فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قُلْ لِحَبْرَتَيْلٍ إِنَّا نَشْتَهِي رُطْباً جَنِيًّا فَقَالَ النَّبِيُّ (ص) قَدْ عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ يَا فَاطِمَةُ قُومِي وَادْخُلِي الْبَيْتَ وَأَحْضِرِي إِلَيْنَا مَا فِيهِ فَدَخَلَتْ فَرَأَتْ فِيهِ طَبَقاً مِنَ الْبَلُّورِ مُغَطَّى بِمِنْدِيلٍ مِنَ السُّنْدُسِ الْأَخْضَرِ وَفِيهِ رُطْبٌ جَنِيٌّ فِي غَيْرِ أَوَانِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ يَا فَاطِمَةُ أَنَّى لَكَ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ^۱.

ترجمه:

«پیامبر معظم اسلام (ص) نزد فاطمه اطهر (سلام الله علیها) رفت و به وی فرمود: امروز پدرت مهمان تو می باشد. حضرت زهرا (س) گفت: پدر جان، حسن و حسین از من مطالبه غذا کردند، من قوت و غذائی نداشتم که به ایشان بدهم، رسول خدا (ص) داخل شد و با علی و حسن و حسین و فاطمه (س) عموماً نشستند. حضرت فاطمه اطهر همچنان متحیر بود، نمی دانست که چه کند، سپس پیغمبر اعظم (ص) ساعتی متوجه آسمان شد، ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد، خدای علی اعلا، تو را سلام می رساند و تحیّت و کرامت خود را مخصوص تو قرار داده و می فرماید: به حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین بگو: چه نوع از میوه جات بهشت را دوست دارند.

پیامبر اسلام (ص) متوجه ایشان شد و فرمود: یا علی، یا فاطمه، یا حسن، یا حسین خدای عزیز می داند که شما گرسنه اید، بگوئید: بدانم چه نوع از میوه جات بهشت را دوست دارید؟ ایشان برای این که از رسول خدا خجالت می کشیدند از جواب خودداری نمودند، امام حسین (ع) متوجه حضرت امیر و فاطمه زهرا و امام حسن مجتبی شد و گفت: با اجازه شماها من یک نوع از

^۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، پیشین، ج ۴۳، ص ۳۱۰.

میوه‌جات بهشتی را انتخاب می‌کنم؟ فرمودند: انتخاب کن، زیرا ما راضی هستیم. امام حسین (ع) گفت: یا رسول الله، به جبرئیل بگو: ما خرماي تازه دوست داریم. پیغمبر اکرم (ص) فرمود: خدا این موضوع را می‌دانست.

سپس به فاطمه اطهر فرمود: برخیز وارد خانه شو و آن غذائی را که در آنجا است برای ما بیاور. وقتی حضرت زهراي اطهر داخل خانه شد با طبقي از بلور مواجه شد که پارچه سبزي از سندس روی آن انداخته بودند. در میان آن طبق خرماي تازه‌ای بود که در غیر فصل خود به وجود آمده بود.

پیغمبر اکرم (ص) فرمود: ای فاطمه، این غذا را از کجا آورده‌ای؟

گفت: از نزد خدا، زیرا خدا هرکسی را که بخواهد بدون حساب رزق می‌دهد، همچنان که حضرت مریم این سخن را فرمود.^۱

شرح:

در قرآن کریم خداوند از چند نوع رزق نام برده است مانند: «رزق کریم»^۲، «رزق بغیر حساب»^۳ و.... که هر کدام از آنها در فرهنگ قرآن معنا و مفهوم خاصی دارد.

جمله «بَغَيْرِ حِسَابٍ» (بدون حساب) اشاره به این است که دریای مواهب الهی آن قدر وسیع و پهناور است که هر قدر به هر کس ببخشد کمترین تأثیری برای او نمی‌کند و نیاز به «نگاه‌داشتن حساب» ندارد، زیرا حساب را آنها نگه می‌دارند که سرمایه محدودی دارند و بیم تمام شدن یا کمبود سرمایه درباره آنها می‌رود، چنین اشخاصی هستند که دائماً در عطایای خود حساب‌گرند. مبدا سرمایه آنها از دست برود، اما خداوندی که دریای بی‌پایان هستی و کمالات است، نه بیم کمبود دارد و نه کسی از او حساب می‌گیرد و نه نیازی به حساب دارد.

^۱. همان.

^۲. سوره انفال، آیه ۴.

^۳. سوره آل عمران، آیه ۳۷.

در قرآن کریم چندین آیه در مورد «رزق بی حساب» وجود دارد از جمله آیه ۳۷ سوره مبارکه آل عمران که می‌فرماید: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ»^۱.

همچنین در سوره مبارکه طلاق آمده: «... وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳)»^۲.

در تفسیر شریف المیزان گفته شده: «هر کس از محرّمات الهی به خاطر خدا و ترس از او بپرهیزد و حدود او را نشکند و حرمت شرایعش را هتک ننموده، به آن عمل کند «يَجْعَلُ لَهُ مَخْرَجًا» خدای تعالی برایش راه نجاتی از تنگنای مشکلات زندگی فراهم می‌کند، چون شریعت او فطری است و خدای تعالی بشر را به وسیله آن شرایع به چیزی دعوت می‌کند که فطرت خود او اقتضای آن را دارد و حاجت فطرتش را برمی‌آورد و سعادت دنیایی و آخرتش را تأمین می‌کند و از همسر و مال و هر چیز دیگری که مایه‌ی خوشی زندگی او و پاکی حیاتش باشد، از راهی که خود او احتمالش را هم ندهد و توقعش را نداشته باشد روزی می‌فرماید، پس مؤمن این ترس را به خود راه ندهد که اگر از خدا بترسد و حدود او را محترم بشمارد و به این جهت از آن محرّمات کام نگیرد، خوشی زندگی‌اش تأمین نشود و به تنگی معیشت دچار گردد، نه این‌طور نیست، برای این‌که رزق از ناحیه خدای تعالی ضمانت شده و خدا قادر است که از عهده ضمانت خود

۱. خداوند، او (مریم) را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته‌ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد) و کفالت او را به «زکریا» سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی در آنجا می‌دید. از او پرسید: «ای مریم، این را از کجا آورده‌ای؟ گفت: این از سوی خداست. خداوند به هر کس بخواهد، بی حساب روزی می‌دهد.

۲. و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند و او را از جایی که گمان ندارد روزی می‌دهد و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می‌کند خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند و خدا برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.

۳. طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم،

۱۳۷۴ ش، ج ۱۹، ص ۵۲۷.

در حدیثی از ابوذر غفاری نقل شده که پیامبر(ص) فرمود: «انی لاعلم آیه لو اخذ بها الناس لکفتهم: «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا»... فما زال يقولها و يعيدها. من آیه‌ای را می‌شناسم که اگر تمام انسان‌ها دست به دامن آن زنند برای حل مشکلات آنها کافی است، پس آیه «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ» را تلاوت فرمود و بارها آن را تکرار کرد»^۱.

نتیجه:

۱. امام حسین(ع) در منزلی رشد یافت که، تمام اعضای خانواده لیاقت دریافت رزق بهشتی را پیدا کردند.

۲. وجود پیغمبر و امام(ع) برای همه انسان‌ها سبب توسعه رزق و رحمت پروردگار است.

۳-۱-۱-۴- نشانه‌ی امامت اباعبدالله(ع) در کودکی

«عَنْ سَلْمَانَ وَ الْبَرَاءِ قَالَا: قَالَتْ: أُمُّ سُلَيْمٍ كُنْتُ امْرَأَةً قَدْ قَرَأْتُ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ، فَعَرَفْتُ أَوْصِيَاءَ الْأَنْبِيَاءِ، وَ أَحَبَبْتُ أَنْ أَعْلَمَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ(ص). فَلَمَّا قَدِمْتُ رُكُنًا الْمَدِينَةَ أَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ(ص) وَ خَلَفْتُ الرُّكَّابَ مَعَ الْحَيِّ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ كَانَ لَهُ خَلِيفَتَانِ: خَلِيفَةٌ يَمُوتُ قَبْلَهُ وَ خَلِيفَةٌ يَبْقَى بَعْدَهُ وَ كَانَ خَلِيفَةُ مُوسَى فِي حَيَاتِهِ هَارُونَ فَقَبِضَ قَبْلَ مُوسَى، ثُمَّ كَانَ وَصِيَّهُ بَعْدَ مَوْتِهِ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَ كَانَ وَصِيَّ عِيسَى(ع) فِي حَيَاتِهِ كَالِبُ بْنُ يُوفِنَّا فَتُوفِيَ كَالِبُ فِي حَيَاةِ عِيسَى وَ وَصِيَّهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ شَمْعُونُ بْنُ حَمُونِ الصَّفَا ابْنُ عَمَّةٍ مَرِيَمَ، وَ قَدْ نَظَرْتُ فِي الْكُتُبِ الْأُولَى فَمَا وَجَدْتُ لَكَ إِلَّا وَصِيًّا وَاحِدًا فِي حَيَاتِكَ وَ بَعْدَ وَفَاتِكَ، فَبَيَّنْ لِي بِنَفْسِي أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ وَصِيُّكَ؟ فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ(ص): «إِنَّ لِي وَصِيًّا وَاحِدًا فِي حَيَاتِي وَ بَعْدَ وَفَاتِي». قُلْتُ لَهُ: مَنْ هُوَ؟ فَقَالَ: «إِيْتِنِي بِحَصَاةٍ». فَرَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الْأَرْضِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ كَفَّيْهِ، ثُمَّ فَرَكَهَا بِيَدِهِ كَسَحِيقِ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا فَجَعَلَهَا يَأْقُوتَةً حَمْرَاءَ خَتَمَهَا بِخَاتَمِهِ، فَبَدَأَ النَّقْشُ فِيهَا لِلنَّاطِرِينَ، ثُمَّ أَعْطَانِيهَا وَ قَالَ: «يَا أُمَّ سُلَيْمٍ مَنْ اسْتَطَاعَ مِثْلَ هَذَا فَهُوَ وَصِيِّي».

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصرخسرو، تهران، بی‌جا، ۱۳۷۲ ش، ج ۱۰، ص ۳۰۶.

قَالَتْ: ثُمَّ قَالَ لِي: «يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، وَصِيٌّ مِنْ يَسْتَعْنِي بِنَفْسِهِ فِي جَمِيعِ حَالَاتِهِ كَمَا أَنَا مُسْتَعْنٍ». فَظَنَرْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ قَدْ ضَرَبَ بِيَدِهِ الْيُمْنَى إِلَى السَّقْفِ وَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى إِلَى الْأَرْضِ، قَائِمًا لَا يَنْحِنِي فِي حَالَةٍ وَاحِدَةٍ إِلَى الْأَرْضِ وَ لَا يَرْفَعُ نَفْسَهُ بِطَرْفِ قَدَمَيْهِ.

قَالَتْ: فَخَرَجْتُ فَرَأَيْتُ سَلْمَانَ يَكْنُفُ عَلِيًّا وَ يَلُوذُ بِعَقْوَتِهِ دُونَ مَنْ سِوَاهُ مِنْ أُسْرَةِ مُحَمَّدٍ وَ صَحَابَتِهِ عَلَى حَدَاثَةٍ مِنْ سِنِّهِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا سَلْمَانُ صَاحِبُ الْكُتُبِ الْأُولَى قَبْلِي صَاحِبُ الْأَوْصِيَاءِ وَ عِنْدَهُ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَبْلُغْنِي فَيُوشِكُ أَنْ يَكُونَ صَاحِبِي. فَاتَيْتُ عَلِيًّا (ع) فَقُلْتُ: أَنْتَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ (ص)؟ قَالَ: «نَعَمْ، مَا تُرِيدِينَ»؟ قُلْتُ: وَ مَا عَلَامَةُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «إِيَّتَيْنِي بِحَصَاةٍ».

قَالَتْ: فَرَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الْأَرْضِ فَوَضَعَهَا بَيْنَ كَفَيْهِ، ثُمَّ فَرَكَهَا بِيَدِهِ فَجَعَلَهَا كَسَحِيقِ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا فَجَعَلَهَا يَأْقُوتَةَ حَمْرَاءَ، ثُمَّ خَتَمَهَا، فَبَدَأَ النَّقْشَ فِيهَا لِلنَّاطِرِينَ، ثُمَّ مَشَى نَحْوَ بَيْتِهِ فَاتَّبَعْتُهُ لَأَسْأَلَهُ عَنِ الَّذِي صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص)؟ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَفَعَلَ مِثْلَ الَّذِي فَعَلَهُ، فَقُلْتُ: مَنْ وَصِيكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ فَقَالَ: مَنْ يَفْعَلُ مِثْلَ هَذَا فَلَقِيتُ الْحُسَيْنَ (ع) وَ كُنْتُ عَرَفْتُ نَعْتَهُ مِنَ الْكُتُبِ السَّالِفَةِ بِصِفَتِهِ وَ تِسْعَةَ مِنْ وُلْدِهِ أَوْصِيَاءَ بِصِفَاتِهِمْ، غَيْرَ أَنِّي أَنْكَرْتُ حَلِيَّتَهُ لِصِغَرِ سِنِّهِ، فَذَنُوتُ مِنْهُ وَ هُوَ عَلَى كِسْرَةٍ رَحِبَةٍ الْمَسْجِدِ فَقُلْتُ لَهُ: مَنْ أَنْتَ يَا سَيِّدِي؟ قَالَ: «أَنَا طَلَبْتُكَ يَا أُمَّ سُلَيْمٍ، أَنَا وَصِيُّ الْأَوْصِيَاءِ، وَ أَنَا أَبُو التَّسْعَةِ الْأَيْمَةِ الْهَادِيَةِ وَ أَنَا وَصِيُّ أَخِي الْحَسَنِ، وَ أَخِي وَصِيُّ أَبِي عَلِيٍّ، وَ عَلِيٌّ وَصِيُّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص)». فَعَجِبْتُ مِنْ قَوْلِهِ، فَقُلْتُ: مَا عَلَامَةُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: «إِيَّتَيْنِي بِحَصَاةٍ» فَرَفَعْتُ إِلَيْهِ حَصَاةً مِنَ الْأَرْضِ؟ قَالَتْ أُمَّ سُلَيْمٍ: فَلَقَدْ نَظَرْتُ إِلَيْهِ وَ قَدْ وَضَعَهَا بَيْنَ كَفَيْهِ فَجَعَلَهَا كَهَيْئَةِ السَّحِيقِ مِنَ الدَّقِيقِ، ثُمَّ عَجَنَهَا فَجَعَلَهَا يَأْقُوتَةَ حَمْرَاءَ فَخَتَمَهَا بِخَاتَمِهِ فَتَبَّتَ النَّقْشُ فِيهَا، ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَيَّ وَ قَالَ لِي: «انظري فيها يا أُمَّ سُلَيْمٍ فهل ترين فيها شيئاً؟» قَالَتْ أُمَّ سُلَيْمٍ: فَظَنَرْتُ فَإِذَا فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةُ أَيْمَةٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَوْصِيَاءَ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ (ع) قَدْ تَوَاطَأَتْ أَسْمَاؤُهُمْ إِلَّا اثْنَيْنِ مِنْهُمْ، أَحَدُهُمَا جَعْفَرٌ وَ الْآخَرُ مُوسَى وَ هَكَذَا قَرَأْتُ فِي الْأَنْجِيلِ. فَعَجِبْتُ وَ قُلْتُ فِي نَفْسِي: قَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ الدَّلَائِلَ وَ لَمْ يُعْطِهَا مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي أَعِدْ عَلَيَّ عَلَامَةً أُخْرَى، قَالَ: فَتَبَسَّمَ وَ هُوَ قَاعِدٌ، ثُمَّ قَامَ فَمَدَّ يَدَهُ الْيُمْنَى إِلَى السَّمَاءِ فَوَاللَّهِ لَكَانَهَا عَمُودٌ مِنْ نَارٍ تَخْرُقُ الْهَوَاءَ حَتَّى تَوَارَى عَنْ عَيْنِي وَ هُوَ قَائِمٌ لَا يَعْبَأُ بِذَلِكَ وَ لَا يَتَحَفَّزُ، فَاسْتَقَطَتْ وَ

صَعِقْتُ فَمَا أَفْقْتُ إِلَّا وَرَأَيْتُ فِي يَدِهِ طَاقَةً مِنْ آسٍ يَضْرِبُ بِهَا مَنْخِرِي. فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَاذَا أَقُولُ لَهُ بَعْدَ هَذَا؟ وَقُمْتُ وَأَنَا وَاللَّهِ أَجِدُ إِلَى سَاعَتِي رَائِحَةَ هَذِهِ الطَّاقَةِ مِنَ الْآسِ، وَهِيَ وَاللَّهِ عِنْدِي لَمْ تَذُورْ وَ لَمْ تَذُبْ وَ لَا انْتَقَصَ مِنْ رِيحِهَا شَيْءٌ، وَ أَوْصَيْتُ أَهْلِي أَنْ يَضَعُوهَا فِي كَفْنِي فَقُلْتُ: يَا سَيِّدِي مَنْ وَصِيكَ؟ قَالَ: «مَنْ فَعَلَ مِثْلَ فِعْلِي»^۱.

ترجمه:

«سلمان فارسی و براء بن عازب از ام سلیم، نقل کرده‌اند که گفت: من بانویی (با سواد) بودم و زنی عارف به اوصیاء انبیاء، میل داشتم وصی محمد(ص) را بشناسم وقتی وارد مدینه شدم خدمت پیامبر اکرم(ص) رسیدم و مال سواری خود را میان قافله گذاشتم. به آن جناب عرض کردم هر پیامبری دو جانشین دارد: که یکی در زمان حیات او می‌میرد و دیگری باقی می‌ماند برای بعد از او، خلیفه موسی در زمان حیات هارون بود و قبل از موسی از دنیا رفت. ولی وصی او بعد از مرگ یوشع بن نون بود. وصی عیسی در زمان حیات کالب بن یوفنا بود که از دنیا رفت، در زمان عیسی و وصی او بعد از مرگ شمعون بن حمون صفا پسر عمه مریم بود. من در کتاب‌ها بررسی کرده‌ام برای شما فقط یک وصی دیده‌ام در زمان حیات و بعد از مرگ، خودت برایم توضیح ده که وصی شما کیست؟»

پیامبر اکرم(ص) فرمود: «من فقط یک وصی دارم، در زمان حیات و بعد از مرگ» عرض کردم: کیست؟ فرمود: «برایم چند ریگ بیاور» آنها را درون دست گرفت و مالید تا مانند آرد شد، آنها را خمیر کرد و یک یاقوت قرمز شد. با انگشتر خود آن را نقش بست. اثر نقش در روی ریگ برای هر بیننده آشکار بود. ریگ را به من داد فرمود: «ام سلیم هر کس قدرت چنین کاری را داشت او وصی من است». بعد فرمود: «وصی من کسی است، که در تمام حالات بی‌نیاز است، همان‌طور که من بی‌نیازم». در این موقع دیدم پیامبر اکرم(ص) دست راست خود را به سقف اتاق گذاشت و

^۱. پژوهشکده باقرالعلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی،

دست چپ را روی زمین، همین‌طور که ایستاده بود بدون این‌که به‌طرف زمین خم شود و نه خود را به طرف دو پا بلند کرده بود.

ام سلیم گفت: «از خدمت پیامبر اکرم(ص) خارج شدم، سلمان را دیدم که در کنار علی(ع) است و خود را به او چسبانیده بی‌آنکه توجهی بسیار، به خویشاوندان حضرت محمد(ص) و یا اصحاب او بنماید. با سن کمی که علی(ع) داشت با خود گفتم این سلمان است که پیش از من با کتب سروکار داشته و با اوصیاء نشسته است و اطلاعاتی که او دارد، من ندارم. شاید همین شخص وصی پیامبر(ص) باشد. خدمت حضرت علی(ع) رسیده، گفتم: تو وصی محمدی گفت: آری منظورت چیست؟ گفتم: علامت وصی بودن شما چیست؟ فرمود: «چند ریگ برایم بیاور» من از روی زمین چند ریگ برداشتم. داخل مشت گرفت و آنها را مانند آرد کرد و به‌صورت یاقوتی سرخ درآورد. سپس با انگشتر، نقش بست. به‌طوری‌که نقش آن برای هر بیننده آشکار بود. آنگاه به‌جانب خانه خود رهسپار شد. از پی او رفتم تا راجع به آنچه پیامبر اکرم(ص) کرده بود، سؤال کنم. رو به من متوجه به من شد و همان کار پیغمبر را انجام داد. گفتم: وصی شما کیست؟ آقا فرمود: هر کس کار مرا انجام دهد... امام حسین(ع) را دیدم. صفات ایشان را در کتاب‌های گذشته دیده بودم، با نه نفر از فرزندان که وصی هستند. جز این‌که به‌واسطه کوچکی او نمی‌توانستم تطبیق کنم نزدیک او رفتم، در کنار صحن مسجد بود، عرض کردم شما که هستی؟ فرمود: همان‌که تو می‌خواهی، ام سلیم! من وصی اوصیاء و پدر، نه امام هادی و من وصی برادرم حسن و برادرم وصی پدرم علی و علی(ع) وصی جدّم پیامبر اکرم(ص) است. از سخن او در شگفت شدم، گفتم علامت این فرمایش شما چیست؟ فرمود: «چند ریگ بیاور» چند دانه ریگ از زمین برداشتم، دیدم ریگ‌ها را درون دست مالید و مانند آرد کرد. بعد مخلوط نمود و به‌صورت یاقوت قرمز درآورد، سپس با انگشتر خود مهر نمود نقش انگشتر در آن ماند. به من برگرداند فرمود: «نگاه کن ام سلیم» آیا چیزی در آن می‌بینی؟ تا نگاه کردم دیدم در آن انگشتر نام پیامبر و علی و حسن و حسین و نه نفر ائمه(ع) از فرزندان امام حسین(ع) که اسماء آنها شبیه و مکرر یکدیگر است، مگر دو نفر ایشان، یکی جعفر و دیگری موسی، همان‌طور که در انجیل خوانده بودم.

در شگفت شدم و با خود گفتم خداوند به من دلایلی عطا کرد که به دیگران قبل از من نداده است. عرض کردم: «آقا یک علامت دیگر برایم بیاور» لبخندی زده، نشسته بود، از جای حرکت کرد. دست راستش را به طرف آسمان بلند کرد. به خدا قسم مانند ستونی از آتش آسمان را شکافت به طوری که از چشمم پنهان شد. در همان حال که ایستاده بود، اعتنائی به این مطلب نداشت و نه بر زمین نشست. من به زمین افتادم و بی هوش شدم، وقتی به هوش آمدم، دیدم برگه‌ای از درخت آس در دست دارد و به دماغم می‌زند. با خود گفتم بعد از این دلیل دیگر چه بگویم. از جا حرکت کردم به خدا قسم تا همین ساعت بوی آن برگ آس را استشمام می‌کنم و آن برگ را نگه داشته‌ام، نه خشک شده و نه پژمرده و نه از بوی آن کاسته گردیده، به خانواده‌ام وصیت کرده‌ام آن را داخل کفنم بگذارند، عرض کردم وصی شما کیست؟ فرمود: «هر کس کار مرا انجام دهد»^۱.

شرح:

همواره در تاریخ بشری انسان‌هایی بوده‌اند که خود را پیام‌آور خداوند معرفی کرده‌اند. اینان برای درستی ادعای خود از معجزه و کرامت مدد گرفته‌اند این که معجزه چیست از جمله مسائلی بوده که همواره مورد توجه اندیشمندان مختلف بوده است و در این راه متکلمان و عرفا و فلاسفه و حکمای اسلامی توجهی ویژه به چیستی و حقیقت معجزه و کرامت نموده‌اند. اصولاً در قرآن کریم از کلمه‌ی معجزه استفاده نشده است: حتی از واژه‌ی معادل آن یعنی «خرق عادت» هم در قرآن کریم خبری نیست. بلکه این دو واژه از اصطلاحات علما و اندیشمندان اسلامی هستند. قرآن کریم از واژگان دیگری استفاده کرده است که رساتر و واضح‌تر این منظور را می‌رساند. در قرآن کریم به صورت‌های متعددی واژه‌هایی نظیر «آیه» «آیات» «بینه» و نظیر آن به کار رفته است که اهتمام کتاب الهی با توجه به بعد معرفت‌شناسی معجزه را نشان می‌دهد. بین معجزه و شخص معجزه آور یک نوع رابطه واقعی برقرار است به طوری که صدور این عمل از غیر او ممکن نخواهد بود.

^۱. همان.

معجزه نمایانگر کمال روحی و معنوی «ولی» خداست. هنگامی که ولی الله اعجاز می کند نیروی بشریش متصل به نیروی الهی است. یعنی خدا به او اراده، قدرت و نیرویی مافوق بشری عنایت فرموده است. درآیات زیادی از قرآن مجید از معجزات پیامبران در زمان های مختلف سخن گفته شده است. از جمله آیه ۴۹ سوره مبارکه آل عمران که می فرماید:

«وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلَقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنتُمْ مُّؤْمِنِينَ»^۱

فرستادگان و اولیای خدا به فرمان و اذن او می توانند به هنگام لزوم در جهان تکوین و آفرینش تصرف کنند و برخلاف عادت و جریان طبیعی، حوادثی به وجود آورند. آنان در جهان تکوین تصرف می کردند و این حوادث را به وجود می آوردند.

منظور از ولایت تکوینی نیز چیزی جز این نیست که پیامبران یا امامان به هنگام لزوم و ضرورت تصرفاتی در جهان خلقت به اذن پروردگار انجام دهند و این چیزی بالاتر از ولایت تشریحی یعنی سرپرستی مردم از نظر حکومت و نشر قوانین و دعوت و هدایت به راه راست است.

نتیجه بحث:

۱. حضرت علی(ع) و ائمه اطهار تنها جانشینان واقعی پیامبر (ص) بودند.

۲. اباعبدالله(ع) در سنین طفولیت از امامت خود باخبر بود و با آن سن کم قدرت معجزه آوردن داشت.

۳. امامان بعد از اباعبدالله(ع) از صلب مبارک ایشان به وجود آمدند.

۱. و (او را به عنوان) رسول و فرستاده به سوی بنی اسرائیل (قرار داده، که به آنها می گوید: من نشانه ای از طرف پروردگار شما، برایتان آورده ام، من از گل، چیزی به شکل پرنده می سازم، سپس در آن می دمم و به فرمان خدا، پرنده ای می گردد و به اذن خدا، کور مادرزاد و مبتلایان به برص (پیسی) را بهبودی می بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می کنم، و از آنچه می خورید و در خانه های خود ذخیره می کنید، به شما خبر می دهم، مسلماً در این ها، نشانه ای برای شماست، اگر ایمان داشته باشید.

۴-۱-۱- امام حسین(ع) و خبر دادن از معانی صدای حیوانات

«اذا صاح النَّسْرُ قَالَ: يَا بَنَ آدَمَ عِشْ مَا شِئْتَ، آخِرُهُ الْمَوْتُ، وَ إِذَا صَاحَ الْغُرَابُ قَالَ: إِنَّ فِي الْبَعْدِ مِنَ النَّاسِ أَنْسَ، وَ إِذَا صَاحَ الْقُنْبُرُ قَالَ: اَللّٰهُمَّ الْعَنِ مُبِغِضِي آلِ مُحَمَّدٍ، وَ إِذَا صَاحَ الْخَطَّافُ قَرَأَ: الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَ يَمُدُّ «الضَّالِّينَ» كَمَا يَمُدُّهَا الْقَارِي».^۱

ترجمه:

«از آنجا که امام باید به همه زبان‌ها، حتی زبان حیوانات آگاه باشد، از امام حسین(ع) در سنین کودکی این سؤال پرسیده شد ایشان فرمودند: «هرگاه کرکس صدا کند، گوید: ای فرزند آدم، هر چه خواهی زندگی کن که سرانجام آن مرگ است و هرگاه کلاغ صدا کند، گوید: همانا در دوری از مردم، انس (باخدا و خرمی) است و هرگاه چکاوک صدا کند، گوید: بارالها، دشمنان آل محمد را لعنت کن و هرگاه چلچله صدا کند، سوره حمد را می‌خواند و مدّ «ضالین» را همانند قاریان می‌کشد».^۲»

شرح:

گرچه بعضی مدعی هستند که تعبیر نطق و سخن گفتن در مورد غیر انسان‌ها جز به‌عنوان مجاز ممکن نیست، ولی اگر غیر انسان نیز اصوات و الفاظی از دهان بیرون بفرستد که بیان‌گر مطالبی باشد دلیل ندارد که آن را نطق نگوئیم، چراکه «نطق» هر لفظی است که بیانگر حقیقت و مفهومی باشد. خداوند در آیه ۱۶ سوره نمل می‌فرماید: «وَ وَرَثَ سُلَيْمَانَ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ»^۳ در تفسیر این آیه گفته شده: «نطق در معنی وسیعی در قرآن به‌کاررفته است که در حقیقت روح و نتیجه «نطق» را بیان می‌کند و آن «بیان ما

۱. پژوهشکده باقرالعلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۴۴.

۲. همان.

۳. و سلیمان وارث داود شد و گفت ای مردم، به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم داده شده است و از هر چیز به ما عطا گردیده این فضیلت آشکاری است.

فی الضمیر» است، خواه از طریق الفاظ و سخن باشد و خواه از طریق حالات دیگر، مانند آیه: «هَذَا كِتَابُنَا يُنطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ»: «این کتاب ما است که به حق برای شما سخن می‌گوید» ولی نیازی نیست که ما نطق را در مورد گفتگوی سلیمان با پرندگان، به این معنی تفسیر کنیم، بلکه سلیمان طبق ظاهر آیات می‌توانست الفاظ خاص پرندگان را که برای انتقال مطالب به کار می‌برند تشخیص دهد و با آنها سخن بگوید.

«ابن منظور» در «لسان العرب» می‌گوید: «نطق همان تکلم کردن است»، سپس می‌افزاید: «و کلام کل شیء منطقه و منه قوله تعالی»: «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» تکلم هر چیزی نطق او است و آیه «عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» نیز از همین باب است، سپس از یکی دیگر از علمای ادب یعنی «ابن سیده» نقل می‌کند: (برخلاف آنچه بعضی گفته‌اند که نطق مخصوص انسان است) «گاهی نطق در غیر انسان نیز به کار می‌رود» توجه به این نکته نیز لازم است که علمای منطق و فلاسفه، نطق را به قدرت تفکر که به انسان توانایی برای سخن گفتن می‌دهد اطلاق کرده‌اند.^۱ در روایات اسلامی نیز مطالب زیادی وجود دارد که بیان‌گر نطق حیوانات و مخصوصاً پرندگان است و حتی برای هر یک از آنها سخنی شعار مانند نقل شده است.

در روایتی از امام صادق(ع) می‌خوانیم که امیر مؤمنان علی(ع) به ابن عباس فرمود: «ان الله علمنا منطق الطير كما علم سليمان ابن داود و منطق كل دابة في بر او بحر» «خداوند سخن گفتن پرندگان را به ما آموخت همان‌گونه که به سلیمان بن داود و سخن گفتن هر جنبنده‌ای را در خشکی و دریا».^۲

نتیجه بحث:

یکی دیگر از نشانه‌های امام، تکلم ایشان به زبان‌های مختلف حتی زبان حیوانات است که

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ش، ج ۱۵، ص ۴۱۷.

۲. عروسی حویزوی، جمعه، تفسیر نورالتقلین، پیشین، ج ۴، ص ۷۷.

اباعبدالله(ع) از سنین طفولیت قادر بر انجام این کار بودند.

۵-۱-۱-۴- امام حسین(ع) و خبر از شهادت خود

«عَنْ حُذَيْفَةَ قَالَ: سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (ع) يَقُولُ: «وَاللَّهِ لَيَجْتَمِعَنَّ عَلَيَّ قَتْلِي طُغَاءَ بَنِي أُمَيَّةَ وَ يَقْدُمُهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ» وَ ذَلِكَ فِي حَيَاةِ النَّبِيِّ (ص). فَقُلْتُ لَهُ: أَنْبَأَكَ بِهَذَا رَسُولُ اللَّهِ؟ قَالَ: «لَا». فَاتَيْتُ النَّبِيَّ فَأَخْبَرْتُهُ، «فَقَالَ عَلِمِي عِلْمُهُ، وَ عَلِمُهُ عِلْمِي، لِأَنَا نَعْلَمُ بِالْكَائِنِ قَبْلَ كَيْنُونَتِهِ»^۱.

ترجمه:

«در کتاب دلائل الامامة از حذيفة از امام حسين(ع) روايت مي‌کند که فرمود: «به خدا قسم سرکشان و طاغيان بنی‌امیه برای کشتن من اجتماع خواهند کرد و عمر بن سعد در جلو آنان خواهد بود». امام حسين(ع) اين خبر را در زمان زنده‌بودن پيامبر خدا مي‌داد. من به آن حضرت گفتم: «آيا پيغمبر خدا اين خبر را به تو داده؟» فرمود: «نه» وقتي من به حضور رسول خدا(ص) آمدم و اين جريان را برايش شرح دادم فرمود: «علم حسين هم عين علم من است، زيرا ما خاندان امور را قبل از اين که موجود شوند مي‌دانيم»^۲.

شرح:

دايره مأموريّت پيامبران و امامان محدود به مکان و زمان خاصي نبوده، بلکه رسالت آنها جهاني و جاوداني است. پيامبر(ص) و امامان معصوم(ع) در مدت حيات خود براي اينکه بتوانند احکام الهي را بيان و اجرا کنند بايد جواب‌گوي نيازمندي‌هاي همه انسان‌ها در هر زمان و مکان باشند و اين ممکن نيست مگر اين که لااقل بخشی از اسرار غيب را بدانند. در قرآن کریم آياتي چند راجع به علم غيب پيامبران آمده از جمله آيه ۱۷۹ سوره مبارکه آل‌عمران که مي‌فرمايد:

۱. مجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، پيشين، ج ۴۴، ص ۱۸۶.

۲. همان.

«ما كان الله ليذر المؤمنين على ما أنتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب وما كان الله ليطلعكم على الغيب ولكن الله يجتبي من رسله من يشاء فآمنوا بالله ورسوله وإن تؤمنوا وتقفوا فلکم أجر عظیم»^۱.

از این جمله استفاده می‌شود که پیامبران ذاتاً عالم به غیب نیستند بلکه بر اثر تعلیم الهی می‌توانند به قسمتی از اسرار غیب پی ببرند. بنابراین آنها از غیب آگاه می‌شوند اما مقدار آگاهی آنها بسته به مشیّت خداوند است. ناگفته پیدا است که منظور از مشیّت، و خواست خدا در این آیه، همان «اراده آمیخته با حکمت» است یعنی خدا هر کس را شایسته ببیند و حکمتش اقتضا کند، به اسرار غیب آگاه می‌سازد.

در آیه ۴۳ سوره مبارکه رعد نیز گفته شده:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتُ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۲.

«از امام باقر و امام صادق (ع) نقل شده که منظور از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» حضرت علی (ع) و سایر ائمه است»^۳.

و در آیه ۶۱ سوره مبارکه آل عمران آمده:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^۱.

۱. ممکن نبود که خداوند مؤمنان را به همان صورت که شما هستید واکذارد، مگر آن‌که ناپاک را از پاک جدا سازد و (نیز) ممکن نبود که خداوند شما را از اسرار نمان آگاه سازد (تا مؤمنان و منافقان را از طریق علم غیب بشناسید زیرا این برخلاف سنت الهی است) ولی خداوند از میان رسولان خود هر کس را بخواهد برمی‌گزیند (و قسمتی از اسرار نمان را که برای مقام رهبری او لازم است در اختیار او می‌گذارد) پس (اکنون که این جهان بوته آزمایش پاک و ناپاک است) به خدا و رسولان او ایمان بیاورید و اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید پاداش بزرگی برای شماست.

۲. آنها که کافر شدند می‌گویند تو پیامبر نیستی، بگو کافی است که خداوند و کسانی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد آنهاست گواه (من) باشند.

۳. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع‌البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، انتشارات فراهانی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۰ش، ج ۱۳، ص ۹۱.

گرچه پیامبر(ص) می‌توانست خود شخصاً نفرین کند و کاری به علی، فاطمه، حسن و حسین(ع) نداشته باشد، ولی خدا و رسول، با این عمل به ما فهماندند که این افراد، یاران و شریکان رسول خدا در دعوت به حق و هدف او هستند و همراه او آماده‌ی استقبال از خطر بوده و تداوم گر حرکت او می‌باشند.

در حدیث شریف کساء نیز آمده است که پیامبر(ص) در مورد اصحاب کساء فرمودند: «خدایا اینانند خاندان من و خواص و نزدیکانم، گوشتشان گوشت من و خونشان خون من است. می‌آزارد مرا هر چه ایشان را بیازارد و به اندوه می‌اندازد مرا هر چه ایشان را به اندوه درآورد... اینان از من‌اند و من از ایشان».^۲ بنابراین علم پیامبر(ص) و علم ائمه اطهار یکی است و آنچه پیامبر(ص) از آن آگاهی دارند ائمه نیز از آن آگاه‌اند.

نتیجه بحث:

«اخباری که درباره فتنه و آشوب‌ها، از اهل بیت عصمت به‌طور عام و رسول خدا(ص) به‌طور خاص نقل شده است، علاوه بر آن که تأکید می‌ورزد که دانش آن برگزیدگان لدنی و الهی است و کاشف از منزلت والای آنان در نزد خداوند است، همچنین تأکید دارد که آنان به شدت مقید به حفظ این امت و رهانیدنشان از گرداب فتنه بوده‌اند.

رسول خدا(ص) از میزان انحرافی که پس از وی امتش بدان دچار می‌شوند آگاه بود و می‌دانست که مردم پس از ایشان چنان به وادی سرگردانی درخواهند افتاد که قدرت تشخیص درست، جز برای شمار معدودی صاحب بصیرت، نخواهد ماند، در آن روز تشخیص حق از باطل دشوار است، مگر برای کسانی که به دو میراث گران‌بهای ایشان چنگ بزنند. آن حضرت از میزان خطر ضعف روحی و دوگانگی شخصیتی که برای امت حاصل خواهد شد، به‌طوری‌که جز شماری

^۱ هرگاه بعد از علم و دانشی که (درباره مسیح) به تو رسیده، (باز) کسانی با تو به محاجّه و ستیز برخیزند، به آنها بگو: «بیاید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را، ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را، ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود، آنگاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم.

^۲ مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۲، ص ۵۸۵.

اندک از آن رهایی نخواهد یافت، آگاه بود. از این رو برای روشن ساختن راه نگهداری و نجات از این مهلکه‌ها، از هیچ کوششی فروگذار نکرد از جمله آنها این بود که خبر فتنه و آشوب‌هایی را که تا روز قیامت دامن‌گیر امت خواهد شد به آنان داد.

حذیفه بن یمان گوید: «به خدا سوگند، رسول خدا(ص) رهبر هیچ فتنه‌ای را که شمار همراهانش به سیصد نفر یا بیش‌تر برسد تا پایان دنیا فروگذار نکرده و نام خود و نام پدر و نام قبیله‌اش را برای ما گفت»^۱.

خبر دادن پیامبر(ص) از شهادت حسین(ع)

«... مِنْ مِثْلِنَا وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ جَدَّنَا أَشْرَفَ أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ أَبَانَا خَيْرَ أَهْلِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ أُمَّنَا سَيِّدَةً عَلَى جَمِيعِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ جَدَّتْنَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ...»^۲.

ترجمه:

«صاحب ذخائرالفهام از عبدالله بن داود، از راویان موثق، از ابن عباس نقل کرده که گفت: یک روز در مسجدالنبی(ص) نماز صبح را با رسول خدا(ص) خواندیم، پس از تعقیبات نماز، رسول خدا(ص) روی مبارک خود را که همچون ماه تمام می‌درخشید به سوی ما نموده، درحالی‌که به محراب خود تکیه داده بود با سخنان شگفت‌انگیزی، ما را موعظه می‌کرد و به بهشت ترغیب نموده، از آتش بر حذر می‌داشت، ما هم با سخنان او خوشحال و شادمان بودیم در این حال حضرت سرخود را بالا آورد و چهره‌اش (از شادی) درخشید، نگاه کردیم دیدیم حسن و حسین(ع) درحالی‌که حسن با دست راست دست چپ حسین را گرفته بود، به سوی او پیش آمده، می‌گویند: «چه کسی همانند ماست، درحالی‌که خدا جدّ ما را شریف‌ترین اهل آسمان‌ها و زمین،

۱. الشاوی، علی، (الامام الحسین(ع) فی المدینه المنوره) با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه، عبدالحسین بینش، انتشارات زمزم هدایت، قم، چاپ اول، ۱۳۹۲، ص ۱۵۷.

۲. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۵۰.

پدر ما را بهترین اهل مشرق و مغرب، مادر ما را سرور همه‌ی زنان عالم، مادر بزرگ ما را مادر همه‌ی اهل ایمان و ما را سرور جوانان اهل بهشت قرار داده است؟

با شنیدن و دیدن این صحنه، شادی ما فزونی یافت، هر یک به دیگری بر ولایت آنان و برائت از دشمنانشان تهنیت می‌گفتیم، پس به رسول خدا(ص) نگریسته، دیدیم اشک بر گونه‌هایش جاری است با خود گفتیم: سبحان‌الله اکنون وقت شادی است، چرا رسول خدا(ص) می‌گرید؟ خواستیم از او بپرسیم، او خود (رو به حسنین نموده) فرمود: فرزندانم، به خاطر اهانت و آزار (و مصائبی) که پس از من می‌بینید، خدا مرا صبر دهد و گریه پیامبر(ص) فزونی یافت، در این هنگام آن دو را به سوی خود خوانده، در دامن خود نشانید...»^۱

نتیجه بحث:

بار دیگر خبر از شهادت اباعبدالله(ع) توسط پیامبر(ص) داده می‌شود.

۲-۱-۴- اخلاق امام حسین(ع) در کودکی

۲-۱-۴-۱- امام حسین(ع) جدّ و پدر خود را چگونه صدا می‌کرد؟

«عن علی(ع) انه قال: «كان الحسن في حياة رسول الله(ص) يدعوني ابا الحسين و كان الحسين يدعوني ابا الحسن و يدعوان رسول الله(ص) اباهما، فلما توفي رسول الله دعوانی بایبهما»^۲.

ترجمه:

«از علی(ع) روایت شده که فرمود: حسن(ع) در زمان رسول خدا(ص) مرا «اباالحسین» صدا می‌کرد و حسین(ع) مرا «اباالحسن» می‌خواند و هر دو، رسول خدا(ص) را «پدر» صدا می‌کردند، چون رسول خدا(ص) از دنیا رحلت فرمود، آنان مرا «پدر» خواندند»^۳.

۱. همان.

۲. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۵۷.

۳. همان.

شرح:

در قرآن و احادیث، در مورد احسان به والدین بسیار سفارش شده و از آزردن آنان نکوهش به عمل آمده است. پاداش نگاه رحمت به والدین، حج مقبول است. رضایت آن دو رضای الهی و خشم آنان خشم خداست. احسان به پدر و مادر عمر را طولانی می‌کند و سبب می‌شود که فرزندان نیز به ما احسان کنند. در سوره مبارکه اسراء آمده است:

«وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا (۲۳)»^۱.

در احادیث آمده است: حتی اگر تو را زدند، تو «اف» نگو، خیره نگاه مکن، دست بلند مکن، جلوتر از آنان راه نرو، آنان را به نام صدا نزن، کاری مکن که مردم به آنان دشنام دهند، پیش از آنان منشین و پیش از آن‌که از تو چیزی بخواهند به آنان کمک کن.

والدین، تنها پدر و مادر طبیعی نیستند. «در برخی احادیث، پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین (ع) پدر امت به حساب آمده‌اند»^۲. هم چنان‌که حضرت ابراهیم، پدر عرب به حساب آمده است. «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ»^۳.

نتیجه بحث:

۱. ادب و احترام به پدر و جدّشان طبق آنچه یک انسان مسلمان باید مقید به آن باشد.

۱. پروردگارت مقرر داشت که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو نزد تو به پیری رسیدند، به آنان «اف» مگو و آنان را از خود مران و با آنان سنجیده و بزرگووارانه سخن بگو و از روی مهربانی و لطف، بال تواضع خویش را برای آنان فرودآور و بگو: پروردگارا، بر آن دو رحمت آور، همان‌گونه که مرا در کودکی تربیت کردند.

۲. عروسی حویزوی، جمعه، تفسیر نورالتقلین، پیشین، ج ۳، ص ۱۵۰

۳. سوره حج، آیه ۷.

۲. پیامبر اکرم (ص) در مواقع مختلف و به کرات عواطف و علاقه عمیقشان را نسبت به امام حسن و امام حسین (ع) ابراز می‌داشتند و بارها می‌فرمودند: «که امام حسن و امام حسین (ع) فرزندان من اند». در روایتی از پیامبر (ص) آمده است که فرمود: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ».^۱ حسین از من است و من از حسین، خدای متعال دوست دارد کسی را که حسین را دوست داشته باشد، حسین امتی از امم (در خیر) است. مفهوم این سخن این است که هر آنچه در من است در وجود مبارک امام حسین (ع) نیز وجود دارد و بقای مکتب آسمانی من از حسین (ع) است.

راز تمام این تأکیدها و علاقه‌ها و عطف‌ها این بود که چون پیامبر (ص) می‌دانست امت اسلامی چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد و چگونه بنی‌امیه حق را باطل و باطل را برای مردم حق جلوه خواهند داد، بگوید که اباعبدالله (ع) فرزند من بود تا شاید به واسطه احترامی که مردم برای پیامبر (ص) قائل بودند حسین (ع) را یاری کنند و تنها نگذارند.

۲-۱-۴- امام حسین (ع) و آموزش وضو

«إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ مَرَّ عَلَى شَيْخٍ يَتَوَضَّأُ وَ لَا يُحْسِنُ، فَأَخَذَا بِالتَّنَازَعِ، يَقُولُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: «أَنْتَ لَا تُحْسِنُ الْوُضُوءَ» فَقَالَا: «أَيُّهَا الشَّيْخُ كُنْ حَكَمًا بَيْنَنَا يَتَوَضَّأُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا فَتَوَضَّأْنَا»، ثُمَّ قَالَا: «أَيُّنَا يُحْسِنُ؟» قَالَ: كِلَاكُمَا تُحْسِنَانِ الْوُضُوءَ، وَ لَكِنَّ هَذَا الشَّيْخَ الْجَاهِلُ هُوَ الَّذِي لَمْ يَكُنْ يُحْسِنُ، وَ قَدْ تَعَلَّمَ الْآنَ مِنْكُمَا وَ تَابَ عَلَى يَدَيْكُمَا بِرَكَّتِكُمَا وَ شَفَقْتِكُمَا عَلَى أُمَّةٍ جَدَّكُمْ».^۲

ترجمه:

«امام حسن و امام حسین (ع) که کودک بودند به پیر مردی مرور کردند که مشغول وضو گرفتن بود، ولی وضو را نیکو نمی‌گرفت، حضرت حسنین (برای این که آن پیرمرد را آگاه نمایند) شروع به وضو گرفتن کردند و هر کدام می‌گفتند: «وضوی من صحیح‌تر است». آنگاه به آن پیرمرد گفتند:

۱. عبدالمحمدی، حسین، زمینه‌های قیام امام حسین (ع)، زمزم هدایت، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۸۰.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۴۳، ص ۳۱۹.

«ما دو نفر وضو می‌گیریم، تو قضاوت کن که کدام یک از ما بهتر وضو می‌گیریم». وقتی وضو گرفتند به وی گفتند: «کدام یک از ما نیکوتر وضو گرفتیم؟» گفت: «شما هر دو خوب وضو گرفتید، ولی این پیرمرد نادان وضوی نیکوئی نگرفت. اکنون وضو گرفتن را از شما آموختم و به دست و برکت و مهربانی که شما نسبت به امت جدّ خود دارید توبه کردم».^۱

شرح:

اصلاح جامعه بشری بدون دعوت به حق و مبارزه با فساد ممکن نیست. زیرا اگر فریضه امر به معروف و نهی از منکر ادا شد و برپا گردید، همه فرایض، استوار و پا برجا می‌گردند، سخت باشند یا آسان، خداوند می‌فرماید: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ».^۲ در جامعه اسلامی، همه افراد جامعه مانند یک تن واحد هستند و به همین جهت بعضی از ایشان امور بعضی دیگر را عهده‌دار می‌شوند. و هرکدام دیگری را به معروف امر می‌کند و از منکر نهی می‌نماید.

آری، به خاطر ولایت داشتن ایشان در امور یکدیگر است آن‌هم ولایتی که تا کوچک‌ترین افراد اجتماع راه دارد که به خود اجازه می‌دهند هر یکدیگری را به معروف واداشته و از منکر بازدارد. یکی از وظایف اصلی تمام کسانی که برای هدایت انسان‌ها برگزیده شده‌اند این است که جامعه را امر به معروف و نهی از منکر کنند. اگر زندگی تمام انبیاء و ائمه (ع) را بررسی کنیم درمی‌یابیم که علت اصلی شهادت اکثر پیامبران و تمام ائمه، امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

نتیجه بحث:

^۱. همان.

^۲. مردان و زنان با ایمان ولی (و یار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و نماز را بر پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و خدا و رسولش را اطاعت می‌نمایند، خداوند به زودی آنها را مورد رحمت خویش قرار می‌دهد خداوند توانا و حکیم است. (سوره توبه، آیه ۷۱)

۱. شیوه درست امر به معروف و نهی از منکر طبق دستور قرآن از سنین طفولیت در وجود مبارک اباعبدالله(ع) وجود داشت.

۲. ادب و احترام اباعبدالله(ع) نسبت به بزرگ‌ترها در وجود ایشان متبلور بود.

۳-۲-۱-۴ - امام حسین(ع) و تبعیت از جدش

«و فی روایة و قیل للحسین(ع) «ما سمعتُ من رسولِ الله(ص)؟»

قال: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ، وَ يَكْرَهُ سَفَاسِفَهَا، وَ عَقَلْتُ عَنْهُ أَنَّهُ يُكَبِّرُ فَأَكْبِرُ خَلْفَهُ، فَإِذَا سَمِعَ تَكْبِيرِي أَعَادَ التَّكْبِيرَ حَتَّى يُكَبِّرَ سَبْعًا، وَ عَلَّمَنِي: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، وَ عَلَّمَنِي الصَّلَاةَ الْخَمْسَ، وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: مَنْ يُطِعِ اللَّهَ يَرْفَعَهُ، وَ مَنْ يَخْلُصَ نَيْتَهُ لِلَّهِ يَزِينَهُ، وَ مَنْ يَتَّقَ بِمَا عِنْدَ اللَّهِ يَغْنَهُ وَ مَنْ يَنْعَزِزْ عَلَى اللَّهِ يَذَلَّهُ»^۱.

ترجمه:

«در روایتی نقل شده که به امام حسین(ع) گفته شد: «از رسول خدا(ص) چه شنیده‌ای؟» گفت: «شنیدم که می‌فرمود: قطعاً خداوند کارهای بزرگ را دوست دارد و کارهای پست و حقیر را نمی‌پسندد و از او آموختم که: تکبیر می‌گفت و من نیز پشت سر او (در نماز) تکبیر می‌گفتم، وقتی تکبیر مرا می‌شنید باز تکبیر می‌گفت و تا هفت بار آن را تکرار کرد، و او «قل هو الله احد» و نیز نمازهای پنج‌گانه را به من آموخت و شنیدم که می‌فرمود: هر کس خدا را اطاعت کند، خدا او را بالا می‌برد و هر کس نیت خود را برای خدا خالص کند، خدا او را نیکو کند و بیاراید و هر که به آنچه نزد خداست اطمینان کند، خدا او را بی‌نیاز می‌کند و هر که بر خدا بزرگی کند، خدا او را خوار سازد»^۲.

شرح:

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی

مؤیدی، پیشین، ص ۲۷.

^۲ . همان.

اهل بیت پیامبر(ص) پرچم داران هدایت و در حقیقت ترجمان راستین قرآن بوده هم چون قرآن شاه راه هدایت و تمثیل صراط مستقیم اند. قرآن و عترت پیامبر دو جلوه از یک حقیقت اند و هر یک تبلور تمام عیار رحمت، رأفت و هدایت آسمانی. هر یک از قرآن و اهل بیت را برگزینی به دیگری راه می یابی همه ائمه نور واحد هستند. و وجود هردوی آنها برای هدایت انسان ضروری می باشند. در قرآن کریم آیات زیادی در مورد اینکه ائمه(ع) مفسر و مبین آیات قرآن هستند وجود دارد. از جمله آیه ۴۴ سوره مبارکه نحل که می فرماید:

«بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»^۱.

در روایتی از امام باقر(ع) در تفسیر این آیه آمده: «الذکر القرآن، و آل الرسول اهل الذکر، و هم المسؤولون»^۲ ذکر، قرآن است و اهل بیت پیامبر(ص) اهل ذکرند و از آنها باید سؤال کرد. همچنین خداوند در آیه ۲۰ سوره مبارکه انفال می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَوَلَّوْا عَنَّهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمَعُونَ»^۳

در سراسر قرآن، پس از اطاعت خداوند، اطاعت از رسول خدا ذکر شده است و در یازده مورد، بعد از عبارت «اتَّقُوا اللَّهَ» جمله‌ی «أَطِيعُوا اللَّهَ» آمده است، یعنی لازمه‌ی تقوای الهی، اطاعت از رسول اوست.

ماحصل بحث:

۱. اباعبدالله(ع) از سنین طفولیت تابع دستورات نبی مکرم اسلام به عنوان امام معصوم زمانش قرار داشت.

^۱ . (ما پیامبران پیش از تو را) همراه با معجزات و کتب (آسمانی فرستادیم) و به سوی تو ذکر (قرآن) را فرو فرستادیم، تا برای مردم آنچه را که برایشان نازل شده روشن بیان کنی و شاید بیاندیشند.

^۲ . عروسی حویزوی، جمعه، تفسیر نورالثقلین، پیشین، ج ۳، ص ۵۵.

^۳ . ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت خدا و پیامبرش را کنید و سرپیچی ننمائید در حالی که سخنان او را می شنوید.

۲. شنیدن سخن و امر پیامبر و رسول(ص) الزام‌آور و واجب است و به محض شنیدن باید عمل کرد.

۳. در اطاعت از رهبری، باید صداقت داشته باشیم و به تعهدات خود پایبند و بدون عمل ادعای ایمان نکنیم.

۴-۱-۲-۴ - سخن امام حسین(ع) در حدیث شریف کساء

«...فَمَا كَانَتْ إِلَّا سَاعَةً وَإِذَا بَوْلَدِي الْحُسَيْنِ قَدْ أَقْبَلَ وَقَالَ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّهُ» فَقُلْتُ: «وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَيَا فُرَّةَ عَيْنِي وَثَمْرَةَ فَوْادِي» فَقَالَ: «لِي يَا أُمَّهُ» إِنِّي أَشَمُّ عِنْدَكَ رَائِحَةً طَيِّبَةً كَأَنَّهَا رَائِحَةُ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ(ص) فَقُلْتُ نَعَمْ إِنَّ جَدَّكَ وَأَخَاكَ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَدَنَى الْحُسَيْنُ نَحْوَ الْكِسَاءِ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا جَدَّاهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ أَتَأْذَنُ لِي أَنْ أَكُونَ مَعَكُمْ تَحْتَ الْكِسَاءِ فَقَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا وَلَدِي وَ يَا شَافِعَ أُمَّتِي قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلَ مَعَهُمَا تَحْتَ الْكِسَاءِ...»^۱

ترجمه:

«... ساعتی نگذشت که فرزندم حسین وارد شد و گفت: سلام بر تو ای مادر گفتم: بر تو باد سلام ای فرزند من و ای نور دیده‌ام و میوه‌ی دلم، فرمود: مادر جان من در نزد تو بوی خوشی استشمام می‌کنم گویا بوی جدّم رسول خدا(ص) است، گفتم: آری همانا جدّ تو و برادرت در زیر کساء هستند، حسین نزدیک کساء رفته، گفت: سلام بر تو ای جدّ بزرگوار، سلام بر تو ای کسی که خدا او را برگزید آیا به من اذن می‌دهی که داخل شوم با شما در زیر کساء؟ فرمود: و بر تو باد سلام ای فرزندم و ای شفاعت کننده امّتم به تو اذن دادم...»^۲

شرح:

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی

مؤیدی، پیشین، ص ۷۰.

^۲ . همان.

واقعه کساء که در جریان نزول آیه تطهیر: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱ به دست مبارک پیامبر گرامی اسلام (ص) تحقق یافته است، امری است مسلم و قطعی و این واقعه که در متون و احادیث فراوانی از اهل تسنن (صحابه و تابعین) و تشیع (امامان معصوم) (ع) و سایرین نقل شده است، از جمله مواردی است که بیانگر مقام شامخ و الهی ذوات مقدسه اصحاب کساء می‌باشند. این واقعه به گونه متواتر از محدثان شیعه و سنی نقل گردیده و شواهد و قراین بسیاری در تاریخ مؤید آن می‌باشد.

از این رو، روزی که این واقعه در آن رخ داد، به نام «روز کساء» و پنج‌نفری که در آن روز مشمول آیه شریفه و لطف ویژه الهی قرار گرفتند به نام «اصحاب کساء» شناخته و معروف شده‌اند. اصحاب (اهل) کساء عبارت‌اند از: پیامبر اکرم (ص)، امیر مؤمنان علی (ع)، فاطمه (س)، حسن و حسین (ع).

روایات فراوانی در مورد حدیث کساء به‌طور اجمال وارد شده که از همه‌ی آنها استفاده می‌شود، پیامبر اکرم (ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) را فراخواند و یا به خدمت او آمدند، پیامبر (ص) عبا‌یی بر آنها افکند و فرمود: «اللهم هؤلاء اهل بیتی و حامتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً»^۲ (بار خدایا این‌ها اهل خانه من و رحیم من‌اند، پس به بر از ایشان پلیدی را و پاکیزه کن آنها را پاکیزه کردنی). در این هنگام آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» نازل گردید. این حدیث از نظر معنا دارای دو نکته‌ی قابل توجه و اهمیت است.

۱. اثبات امامت و ولایت:

حدیث کساء در مرحله‌ی اول به مسئله‌ی امامت و ولایت اهل بیت اشاره می‌کند و این مقام را در ایشان منحصر می‌کند.

الف - مقام امامت اهل بیت (ع):

۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، پیشین، ج ۲۰، ص ۱۱۱.

حضرت رسول(ص) در مناسبت‌ها و زمان‌های مناسب از جانشینی امام علی(ع) سخن گفته‌اند. حدیث کساء یکی از آن موارد است. آن حضرت(ص) در یکی از فرازهای حدیث، امام علی(ع) را برادر، وصی، خلیفه و پرچمدار خود معرفی می‌کند و برای آن‌که به مقام اهل‌بیتش و اهمیت آنان نزد خود اشاره کند تا بعد از وفاتشان حرمت آنان حفظ شود، بعد از جمع نمودن اهل‌بیت در زیر کساء فرمودند: اینان خاندان من و خواص و نزدیکانم هستند. گوشتشان گوشت من و خونشان خون من است، می‌آزارد مرا هرچه ایشان را بیازارد و به اندوه می‌اندازد مرا هرچه ایشان را به اندوه درآورد. من در جنگم با هر که با ایشان بجنگد. از من‌اند و من از ایشانم پس درودهای خود و برکت‌ها و مهر و آمرزش را بر من و آنان بفرست و در صلح با هر که با ایشان در صلح است و دشمنم با هر کس که با ایشان دشمنی کند و دوستم با هر کس که ایشان را دوست دارد.

ب - انحصار مقام امامت:

بعد از این‌که امام حسن، امام حسین، امام علی(ع) و حضرت فاطمه(س) به خدمت رسول گرامی اسلام(ص) رسیدند ایشان کساء یمانی را روی این بزرگواران قرار دادند و از خداوند خواستند که آنها را از رجس و پلیدی دور شمرد که آیه‌ی شریفه نازل شد. اکنون سؤال این است که آیا واقعاً این کار پیامبر دلیلی داشته یا بیهوده و بدون دلیل صورت گرفته؟ در پاسخ باید گفت که ممکن نیست پیامبر(ص) با آن عظمت و آگاهی کاری بیهوده انجام دهد. پس این کار حضرت دلیل و حکمتی داشته که با کمی دقت در سیاق جمله‌های قبل و بعد از آیه‌ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ...» روشن می‌شود، آن حضرت قصد داشته اهل‌بیت را کاملاً مشخص و جدا از دیگران کند و بگوید: آیه‌ی «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ...» تنها درباره این گروه صادق است، که مبدا کسی مخاطب در این آیه را تمام افراد خانواده‌ی پیامبر(ص) و همه کسانی که جزء خاندان او هستند بدانند، یعنی اگر پیامبر این کار را برای تمییز اهل‌بیتش انجام نمی‌داد، ممکن بود تمامی زنان و خویشاوندان آن حضرت از اطلاق آیه استفاده کنند و خود را داخل در مضمون آیه بدانند. فلذا در بعضی از روایات آمده است که پیامبر(ص) سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا اهل‌بیت من این‌ها هستند پلیدی را از آنها دور کن.»

۲. اثبات عصمت:

نکته‌ی مهم دیگری که در این حدیث به آن اشاره شده، عصمت اهل بیت و به تبع آن تمامی امامان از رجس و پلیدی است. از آنجا که این حدیث شأن نزول برای آیه «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ» است، همان‌طور که این آیه بر معصومیت اهل بیت (ص) دلالت می‌کند، حدیث کساء هم این‌گونه است.

طبق احادیث شیعه و سنی آیه «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» در خانه ام‌السلمه نازل شد و رسول خدا (ص) امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسن و حسین (ع) را نزد خود فراخواندند و عباى خود را روی آنها افکندند و فرمودند: «خدایا، این‌ها اهل بیت من هستند، رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک و منزّه قرار ده». حتی در بعضی از روایات آمده است که پیامبر (ص) سه بار این جمله را تکرار کرد: «خداوندا اهل بیت من این‌ها هستند، پلیدی را از آنها دور کن» در روایات فراوان دیگری می‌خوانیم: بعد از نزول آیه فوق، پیامبر (ص) مدت شش ماه، هنگامی که برای نماز صبح از کنار خانه فاطمه زهرا (س) می‌گذشت صدا می‌زد: «الصلاة یا اهل‌البیت، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» «هنگام نماز است ای اهل‌بیت، خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل‌بیت دور کند و شما را پاک سازد».

این نکته قابل توجه است که تکرار این مسئله در مدت شش یا هشت یا نه ماه به‌طور مداوم در کنار خانه فاطمه (س) برای این است که مطلب را کاملاً مشخص کند تا در آینده تردیدی برای هیچ‌کس باقی نماند که این آیه تنها در شأن این گروه نازل شده است.^۱

مسئله قابل طرح دیگر در حدیث شریف کساء، که می‌توان آن را با توجه به آیات قرآن مستند کرد مسئله اجازه گرفتن تمام اصحاب کساء از فاطمه زهرا (س) است.

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱۷، ص ۳۰۰.

در قرآن و سنت بارها به این مطلب اشاره شده آنجایی که خداوند می‌فرماید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ».^۱ در تفسیر کلمه «تَسْتَأْنِسُوا» گفته شده:

«انس به هر چیز و به سوی هر چیز» به معنای الفت گرفتن به آن و آرامش یافتن قلب به آن است و کلمه «استیناس» به معنای عملی است که به این منظور انجام شود، مانند: استیناس برای داخل شدن خانه به وسیله‌ی نام خدا بردن و یا، یا الله، گفتن، یا تنحیح کردن و امثال آن، تا صاحب‌خانه بفهمد که شخصی می‌خواهد وارد شود و خود را برای ورود او آماده کند، چه بسا می‌شود که صاحب‌خانه در حالی قرار دارد که نمی‌خواهد کسی او را به آن حال ببیند و یا از وضعی که دارد باخبر شود».^۲

«در روایتی آمده که پیامبر(ص) هنگامی که می‌خواست وارد خانه دخترش فاطمه زهرا(س) شود، نخست بر در خانه آمد دست به روی در گذاشت و در را کمی عقب زد، سپس فرمود: «السلام علیکم، فاطمه» فاطمه(س) پاسخ سلام پدر را داد، بعد پیامبر(ص) فرمود: «اجازه دارم وارد شوم؟» عرض کرد: «وارد شو ای رسول خدا» پیامبر(ص) فرمود: «کسی که همراه من است نیز اجازه دارد وارد شود». فاطمه عرض کرد: «مقنعه بر سر من نیست» و هنگامی که خود را به حجاب اسلامی محجّب ساخت، پیامبر(ص) مجدداً سلام کرد و فاطمه(س) جواب داد و مجدداً اجازه ورود برای خودش گرفت و بعد از پاسخ موافق فاطمه(س) اجازه ورود برای همراهش جابر بن عبدالله گرفت».^۳

^۱ ای، کسانی که ایمان آورده‌اید، در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید، تا اجازه بگیرید و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید. (سوره نور، آیه ۲۷)

^۲ طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، محمد باقر موسوی همدانی، ج ۱۵، ص ۱۵۳.

^۳ عروسی حویزوی، جمعه، تفسیر نورالتقلین، پیشین، ج ۳، ص ۵۸۷.

این حدیث به خوبی نشان می‌دهد که تا چه اندازه پیامبر اسلام (ص) که یک الگو و سرمشق برای عموم مسلمانان بود این نکات را دقیقاً رعایت می‌فرمود.

نکات بحث:

۱. اثبات مقام عصمت و امامت علی (ع) و امام حسن و امام حسین (ع) به عنوان کوچک‌ترین عضو اصحاب کساء آن‌هم در سنین طفولیت.

۲. اجازه و احترام بیوت ائمه (ع) لازم است چه در زمان حیات ایشان چه بعد از شهادتشان چنانچه در زیارت‌نامه‌های ائمه وارد شده است.

۳-۱-۴- بازگو کردن حوادث عصر پیامبر (ص)

۱-۳-۱-۴- سخن امام حسین (ع) در مورد چگونگی بیعت انصار

«عن الحسين بن علي (ع) قال: لما جاءت الانصارُ تُبايعُ رسولَ الله (ص) على الكعبة، قال: قُم يا عليُّ. فقال عليُّ (ع): علي ما أبايعهم يا رسول الله؟ قال: علي أن يطاع الله فلا يعصى، و علي أن يمتنعوا رسول الله و أهل بيته و ذريته ممّا يمتنعون منه انفسهم و ذراعهم»^۱.

ترجمه:

«حسین بن زید بن علی بن الحسین (ع) از امام صادق (ع) نقل کرده که فرمود: گواهی می‌دهم که پدرم از پدر خود، از جدّ خود امام حسین (ع) که فرمود: «هنگامی که (گروهی از) انصار (از مدینه) آمده بودند تا در کنار جمره عقبه (در منا) با رسول خدا (ص) بیعت کنند پیامبر اکرم (ص) فرمود: ای علی، برخیز (و از اینان بیعت بگیر). علی (ع) عرض کرد: ای رسول خدا، بر چه چیز از ایشان بیعت بگیرم؟ حضرت فرمود: بر اینکه خدای متعال اطاعت شود و نافرمانی نگردد و بر

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۷۵.

اینکه از رسول خدا(ص) و اهل بیت و فرزندان او حمایت نمایند، همان گونه که از خود و فرزندان خود حمایت می کنند»^۱.

شرح:

خداوند به هنگام آفرینش انسان، استعدادهای قابل ملاحظه‌ای به او داد و مواهب بی شماری در اختیار او گذاشت. از جمله: استعداد مطالعه اسرار آفرینش و شناخت پروردگار به وسیله آنها و همچنین عقل و هوش و ادراکی که به وسیله آن پیامبرانش را بشناسد و دستورهای آنها را بکار بندد. خداوند با دادن این استعدادها عملاً از آنها پیمان گرفته که این استعدادها را عاطل و باطل نگذارند و از آن در مسیر صحیح بهره گیرند و افراد انسان نیز به زبان حال و استعداد فریاد برآورده‌اند که «سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا»: شنیدیم و به کار بستیم. در سوره مائده آیه ۷ آمده است: «وَ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»^۲. در تفسیر نمونه آمده است: «در این که منظور از این پیمان کدام پیمان است، دو احتمال وجود دارد، نخست پیمانی که مسلمانان در آغاز اسلام در «حدیبیه» و یا «حجۀ الوداع» و یا «عقبه» و یا همه مسلمانان به مجرد قبول اسلام به طور ضمنی با خدا بسته‌اند و دیگر پیمانی که به حکم فطرت و آفرینش، هر کسی با خدای خود بسته است و همان است که گاهی از آن به نام «عالم ذر» تعبیر می شود. این پیمان وسیع ترین و محکم ترین و عمومی ترین پیمانی است که خداوند از بندگان خود گرفته است و همان است که علی(ع) در خطبه اوّل نهج البلاغه به آن اشاره کرده می فرماید: «لیستادوهم میثاق فطرته».

^۱. همان.

^۲. و بیاد بیاورید نعمت خدا را بر شما و پیمانی را که مؤکداً از شما گرفت، آن زمان که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و از (مخالفت فرمان) خدا بپرهیزید که خدا از درون سینه‌ها آگاه است.

«پیامبران برای این برانگیخته شدند که مردم را دعوت به وفا کردن به پیمان فطرت کنند». بدیهی است این پیمان وسیع، همه مسائل دینی را نیز در برمی گیرد.^۱

ماحصل بحث:

بنی‌امیه تا سال هشتم هجرت از دشمنان سرسخت اسلام بودند. در فتح مکه، وقتی اقتدار مسلمانان را دیدند چاره‌ای جز پذیرش اسلام ندیدند، لذا تظاهر به مسلمانی کردند. پس از رحلت پیامبر(ص) در زمان عمر در دستگاه رهبری نفوذ کردند و در زمان عثمان مناصب حکومتی را یکی پس از دیگری به دست آوردند. با شهادت امام علی(ع) تحمیل صلح بر امام حسن(ع) سلطه همه جانبه خود را بر کل جهان اسلام گسترش دادند. تسلط این قبیله سوداگر که هرگز اسلام را باور نکرده بودند بر سرنوشت مسلمانان به معنای به خطر افتادن اساس اسلام بود. از این رو، اولیاء خدا به طرق و شیوه‌های مختلف همواره روشنگری می‌کردند و ماهیت پلید امویان و خیانت‌های آنها را بیان می‌کردند. پیامبر(ص) چون از کارشکنی‌ها و نقض پیمان‌ها و بی‌حرمتی‌هایی که بنی‌امیه به فرزندان او روا خواهند داشت، اطلاع داشت و از آینده امت اسلامی و دینی که سال‌ها برای اجرای آن خون‌دل خورده بود بیمناک بود، در مناسبت‌ها و موقعیت‌های مختلف سعی می‌کرد تا از مسلمانان بیعت بگیرد که بر سر عهد و پیمانی که با خدا و رسول و جانشین او در روز عید غدیر بسته‌اند وفادار باشند تا به نوعی حجت را بر آنها تمام کرده باشد.

۲-۳-۱-۴- سخن امام حسین(ع) در مورد ازدواج آسان:

«و قال الحسين(ع): لَمَّا زَوَّجَ (النَّبِيُّ(ع)) فَاطِمَةَ عَلِيًّا عَلَيَّ أَرْبَعَمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَمًا فَأَمَرَنِي النَّبِيُّ(ص) أَنْ يَجْعَلَ ثُلثِيهَا فِي الْعِطْرِ وَ ثُلثًا فِي الثِّيَابِ فَدَخَلَ بِهِمَا وَ مَا لَهُمَا فِرَاشٌ إِلَّا قَرَوَةً أُضْحِيَّةً رَسُولِ اللَّهِ وَ وَسَادَةً مِنْ أَدَمٍ حَشْوُهَا لَيْفٌ»^۲.

ترجمه:

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیرنمونه، پیشین، ج ۳، ص ۲۹۶.
۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۴۳، ص ۱۱۲.

«پیامبر اکرم(ص) فاطمه زهرا(س) را به علی(ع) در برابر چهارصد و هشتاد درهم (مهر)، تزویج فرمود و دستور داد دو سوم آن را هزینه عطریات و یک سوم آن را هزینه لباس کنند و پیامبر(ص) ایشان را به حجله درآورد درحالی که بستری نداشتند جز یک پوست (که از شتر یا گوسفند) قربانی رسول خدا(ص) آماده شده و یک بالش پوستی که از لیف خرما پر شده بود»^۱.

شرح:

به طور طبیعی، هر دختر و پسری که به حد بلوغ و رشد رسیده باشد، یک کشش باطنی به جنس مخالف در خود احساس می کند که این کشش و جاذبه نهان و ناپیدا باگذشت زمان و بارور شدن توان جوانی، به تدریج تمایلی شدید می گردد تا آنجا که به صورت «خواستهای حتمی و ضروری» خودنمایی می کند. تنها راهی که می تواند به همه خواسته های جنسی مرد و زن پاسخ مناسب دهد و روح پرتهاپ آنان را کاملاً معتدل و آرام سازد ازدواج است. و از آنجاکه یک عذر تقریباً عمومی و بهانه همگانی برای فرار از زیر بار ازدواج و تشکیل خانواده مسئله فقر و نداشتن امکانات مالی است قرآن به پاسخ آن پرداخته می فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۲. مفهوم آیه این است که: همه افراد جامعه باید از هر راهی که می توانند مانند: کمک های مالی، پیدا کردن همسر مناسب، تشویق به مسئله ازدواج و بالاخره پا در میانی برای حل مشکلاتی که معمولاً در این موارد بدون وساطت دیگران انجام پذیر نیست، مشکل ازدواج افراد جامعه را حل کنند. اهمیّت این مسئله تا به آن پایه است که در حدیثی از امیر مؤمنان علی(ع) می خوانیم:

«افضل الشفاعات ان تشفع بين اثنين في نكاح حتى يجمع الله بينهما»^۳. «بهترین شفاعت آن است که میان دو نفر برای امر ازدواج میانجی گری کنی، تا این امر به سامان برسد».

۱. همان.

۲. مردان و زنان بی همسر را همسر دهید و همچنین غلامان و کنیزان صالح و درستکاران را، اگر فقیر و تنگدست باشند خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز می سازد، خداوند واسع و آگاه است. (سوره نور، آیه ۳۲)

۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱۴، ص ۴۵۷.

در حدیث معروفی از پیامبر(ص) آمده که: «من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی النصف الباقی»^۱. «کسی که همسر اختیار کند نیمی از دین خود را محفوظ داشته و باید مراقب نیم دیگر باشد» چراکه گزینه جنسی نیرومندترین و سرکش‌ترین غرایز انسان است که به تنهایی با دیگر غرایز برابری می‌کند و انحراف آن نیمی از دین و ایمان انسان را به خاطر خواهد انداخت. باز در حدیث دیگری از پیامبر(ص) نقل شده: «شرارکم عزابکم»^۲ «بدترین شما مجرداند». به همین دلیل در آیات مورد بحث و همچنین روایات متعددی مسلمانان تشویق به همکاری در امر ازدواج مجردان و هرگونه کمک ممکن به این امر شده‌اند مخصوصاً اسلام در مورد فرزندان مسئولیت سنگینی بر دوش پدران افکنده، و پدرانی را که در این مسئله حیاتی بی‌تفاوت هستند شریک جرم انحراف فرزندان‌شان شمرده است چنان‌که در حدیثی از پیامبر(ص) می‌خوانیم: «من ادرك له ولد و عنده ما يزوجه فلم يزوجه، فاحدث فلاثم بينهما»^۳ «کسی که فرزندش به حد رشد رسد و امکانات تزویج او را داشته باشد و اقدام نکند و در نتیجه فرزند مرتکب گناهی شود، این گناه بر هر دو نوشته می‌شود» و باز به همین دلیل دستور مؤکد داده شده است که هزینه‌های ازدواج را اعم از مهر و سایر قسمت‌ها سبک و آسان بگیرند، تا مانعی بر سر راه ازدواج مجردان پیدا نشود، از جمله در مورد مهریه سنگین که غالباً سنگ راه ازدواج افراد کم درآمد است. در حدیثی از پیامبر اکرم(ص) نقل شده: «شوم المرأة غلاء مهرها»^۴ «زن بد قدم زنی است که مهرش سنگین باشد». و باز در حدیث دیگری که در ذیل حدیث فوق وارد شده می‌خوانیم «من شومها شدة مؤنتها»^۵ یکی از نشانه‌های شوم بودن زن آن است که هزینه زندگی (یا هزینه ازدواجش) سنگین باشد. و از آنجا که بسیاری از مردان و زنان برای فرار از زیر بار این مسئولیت الهی و انسانی متعذر به عذرهایی از

۱. همان.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۷، ص ۲۲۰.

۳. همان.

۴. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱۴، ص ۴۶۵.

۵. همان.

جمله نداشتن امکانات مالی می‌شوند در آیات فوق صریحاً گفته شده است که «فقر» نمی‌تواند مانع راه ازدواج گردد، بلکه چه بسا ازدواج سبب غنا و بی‌نیازی می‌شود.

دلیل آن‌هم با دقت روشن می‌شود، زیرا انسان تا مجرد است احساس مسئولیت نمی‌کند نه ابتکار و نیرو و استعداد خود را به اندازه کافی برای کسب درآمد مشروع بسیج می‌کند و نه به هنگامی که درآمدی پیدا کرد در حفظ و بارور ساختن آن می‌کوشد و به همین دلیل مجردان غالباً خانه به دوش و تهی دستند. اما بعد از ازدواج شخصیت انسان تبدیل به یک شخصیت اجتماعی می‌شود و خود را شدیداً مسئول حفظ همسر و آبروی خانواده و تأمین وسایل زندگی فرزندان آینده می‌بیند، به همین دلیل تمام هوش و ابتکار و استعداد خود را به کار می‌گیرد و در حفظ درآمدهای خود و صرفه‌جویی، تلاش می‌کند و در مدت کوتاهی می‌تواند بر فقر چیره شود. بی‌جهت نیست که از امام صادق(ع) روایت شده: «الرزق مع النساء و العیال»^۱ «روزی همراه همسر و فرزند است» و در حدیث دیگری از پیامبر(ص) روایت شده: مردی خدمت حضرتش رسید و از تهیدستی و نیازمندی شکایت کرد پیامبر(ص) فرمود: «تزوج، فتزوج فوسع له»^۲ «ازدواج کن، او هم ازدواج کرد و گشایش در کار او پیدا شد» بدون شک امدادهای الهی و نیروهای مرموز معنوی نیز به کمک چنین افراد می‌آید که برای انجام وظیفه انسانی و حفظ پاکی خود اقدام به ازدواج می‌کنند.

نتیجه بحث:

ازدواج حضرت فاطمه زهرا(س) و حضرت علی(ع) به سادگی و بدون هیچ‌گونه تشریفات انجام پذیرفت و این در حالی بود که حضرت فاطمه زهرا(س) تنها دختر خلیفه مسلمین بود.

^۱. عروسی حویزوی، جمعه، تفسیر نورالثقلین، پیشین، ج ۳، ص ۵۹۵.

^۲. همان.

۳-۱-۴- سخن امام حسین (ع) در مورد جنگ حنین

«كَانَ مَمَّنْ تَبَتَ مَعَ النَّبِيِّ (ص) يَوْمَ حُنَيْنٍ: الْعَبَّاسُ، وَ عَلِيٌّ، وَ أَبُو سَفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ، وَ عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنُ الزُّبَيْرِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ الرَّبِيعُ بْنُ الْعَوَّامِ، وَ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ».^۱

ترجمه:

«محمد بن عثمان، از امام حسین (ع) نقل کرده که فرمود: «این چند نفر از کسانی‌اند که در (ساعات سخت) جنگ حنین، در رکاب پیامبر اسلام (ص) پایدار ماندند: عباس، حضرت علی (ع) ابوسفیان بن حارث، عقیل بن ابی طالب، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، زبیر بن عوام و اسامه بن زید».^۲

شرح:

خداوند در آیاتی چند از قرآن از جنگ‌های پیامبر (ص) نام برده است. هدف از ذکر آنها توسط قرآن پرداختن به درس‌های اخلاقی حاصل از بیان آنهاست به‌طور مثال: خداوند در سوره توبه می‌فرماید: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَ ضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَبَتْ ثُمَّ وَ لَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ».^۳

در تفسیر نور آمده است: جنگ حنین در منطقه‌ای نزدیک طائف، میان مسلمانان و قبیله‌ی «هوازن» درگرفت. در سال هشتم هجری پیامبر (ص) برای مقابله با توطئه و تهاجم هوازن، به آن منطقه لشکرکشی کرد. سپاه ده هزار نفری اسلام که مکه را فتح کرده بود، به همراه دو هزار نفر از تازه مسلمانان، به آن سوی عزیمت کردند. جنگ و درگیری پس از نماز صبح بود و مسلمانان که از

۱. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۷۸.

۲. همان.

۳. همانا خداوند در مواضع بسیاری شما را یاری کرده است و در روز حنین (نیز شما را یاری کرد) آن‌گاه که فراوانی لشگرتان شما را به غرور و اعجاب واداشت، ولی این فزونی نفرت هیچ سودی برای شما نداشت و زمین با همه‌ی گستردگی‌اش بر شما تنگ آمد، پس شما پشت به دشمن فرار کردید. (سوره توبه، آیه ۲۴)

حمله‌ی قبایل هوازن غافلگیر شده بودند، اغلب پا به فرار گذاشتند و نظام سپاه اسلام در هم ریخت، ولی با مقاومت سرسختانه‌ی گروهی، سرانجام فراریان به فراخوانی پیامبر(ص) بازگشتند و مجدداً حمله آغاز شد و با کشته شدن صد نفر از مشرکان و تسلیم شدن بقیه و به دست آمدن غنائم بسیار، جنگ حنین با یاری خداوند به سود مسلمانان خاتمه یافت. این آیه بیان می‌کند که به امدادهای الهی در همه حال نیاز است، چه در حال ضعف و چه در حال قدرت. در جنگ بدر با مسلمانان اندک، از نصرت الهی برخوردار شدند و در جنگ حنین با تعداد زیاد، بازهم نصرت الهی به یاری آمد.

بعد از آن که حکومت اسلامی در مدینه بنانهاده شد رسول گرامی اسلام باید چاره‌ای برای مشکلات داخلی و خارجی می‌اندیشیدند و نیز می‌باید درصدد سر و سامان دادن امور برمی‌آمدند. پیامبر در بدو ورود به مدینه با مشکلات زیر مواجه بودند:

الف) تأسیس حکومت در مدینه و انتخاب شدن رسول گرامی اسلام(ص) به عنوان رئیس مدینه، باعث رنجش کسانی می‌شد که منتظر ریاست بودند. از طرفی یهود که در مدینه و اطراف آن از امکانات وسیعی برخوردار بود نمی‌توانست ببیند که یثربیان اکنون بالاتر و برتر از آنان می‌باشند.

ب) تا آن زمان بزرگ‌ترین دشمن اسلام و مسلمین، کفار قریش بودند. آنها نه تنها از آزار جسمی و روحی مسلمین دست نمی‌کشیدند، بلکه املاک و اموال آنها را نیز به غارت برده و بدان وسیله به تجارت می‌پرداختند و نیز به وسیله برخی از طایفه‌ها برای مسلمین مزاحمت می‌آفریدند. بنابراین مسلمین باید چاره‌ای می‌اندیشیدند تا اولاً: از ناحیه یثرب و اطراف آن آسوده خاطر باشند و از دیگر سو بتوانند اموال غارت شده خود را به دست آورند و به مشرکین بفهمانند که اکنون اسیر آنها نمی‌باشند و دیگران را به اندیشه وادارند که درختی که روئیده است، نه آن درختی است که با نسیمی بر خود بلرزد و از ریشه کنده شود. این گونه بود که جنگ‌ها یکی پس از دیگری آغاز شد و در انتها آن که ظفر یافت و به توفیق رسید اسلام و مسلمین بود و برای منافقان، دشمنان، معاندین و کفار جز یأس و ناامیدی و شکست چیزی نماند. می‌توان نبردهای رسول اکرم(ص) را در دسته‌بندی زیر قرار داد:

۱. جنگ‌های مشرکان با قریش: مهم‌ترین این جنگ‌ها عبارت از بدر و احد و خندق می‌باشد.

۲. مقابله با اهل ادیان: رسول اکرم (ص) بعد از ورود به مدینه با برقرار نمودن عقد اخوت و برادری بین انصار و مهاجر، تمام امتیازات طرفین را حذف و آنها را به برادری، برابری و سبقت گرفتن در امر تقوا و دینداری ارشاد فرمودند. اینک یثربی که تا چندی قبل جولانگاه دو قبیله اوس و خزرج بود و هرکدام دیگری را به بهانه‌های واهی سرزنش و تهدید می‌نمود، تبدیل به شهری گردیده بود که تمام ساکنان آن یک هدف که اسلام باشد و یک امیر که رسول گرامی اسلام (ص) باشد، داشتند. این امر برای دو گروه سخت ناگوار بود.

گروه نخستین منافقان بودند که اینان توانایی سر برآوردن و اغتشاش نداشتند. گذشته از آن، مردمانی بدنام بودند که کسی به حرف و عمل آنها اعتنایی نمی‌کرد. گروه دوم یهود بود که اینان نیز گرچه در اطراف مدینه پراکنده بودند، ولی گروهی از آنها در شهر مدینه ساکن بودند و دارای موقعیت ممتازی بودند و مکتب فراوانی داشتند و از دست درازی مکیان و دیگر قبائل در امان بودند. کشمکش‌های یثربیان و جدال‌های بی‌موردشان همیشه به سود این جماعت بود و ... اما اینک با برقراری عقد اخوت، جدال‌ها به دوستی تبدیل شده بود و گروه‌ها به گروه واحد. رسول اکرم (ص) در بدو ورود به مدینه، با یهودیان ساکن مدینه پیمان و معاهده‌ای امضاء نمودند تا بدان وسیله در کنار یکدیگر به‌طور مصالحه آمیزی روزگار سپری نمایند. اما یهود به مرور زمان از عمل به موافقت‌نامه، ابا ورزید و هم‌عهد با دشمنان اسلام شد. گذشته از آن درصدد خدعه برآمدند و تصمیم به قتل رسول الله (ص) گرفتند. بعد از این جریان‌ها، رسول مکرم اسلام به نبرد با یهود برخاست و در دو نبرد، یهودیان را قلع و قمع نمود. یکی نبرد با بنی قریظه بود و دیگری که بین یهود و اسلام درگرفت جنگ خیبر بود.

۳. نبردهایی که با قبائل عرب انجام شد: قبایل اطراف مدینه و دورتر از آن گاه‌گاهی برای حکومت نو پای مدینه مزاحمت ایجاد می‌کردند که این مزاحمت‌ها گاه در قالب هم پیمان شدن با دشمنان اسلام بود و گاه جبهه‌گیری رو در رو با مسلمین.

آنچه در تاریخ ثبت است، این است که تا زمانی آنها در جهت تلاش برای نابودی اسلام برمی آمدند و شروع به طرح پردازی و نقشه می نمودند رسول خدا هم با آنها برخورد می نمود که نمونه بارز آن برخورد مسلمانان با یهودیان است. اولین نبردی که با قبائل انجام شد «غزوه ذات الرقاع» است و دیگری نبرد «دومة الجندل» بود. از دیگر نبردهای رسول اکرم (ص) با قبائل یکی غزوه بنی لحيان و دیگری نیز غزوه بنی المصطلق می باشد.

۴. نبرد با کشورهای همسایه: در زمان رسول اکرم (ص) روم تنها امپراطوری بود که چشم طمع به سرزمین های اسلامی را داشت. زیرا حکومت ایران در حال اضمحلال بود و طوایف اطراف نیز توانایی ایجاد مزاحمت برای مسلمین نداشتند. از طرفی روم تقریباً همسایه جزیره العرب بود و هرگونه تحوّل را در جزیره العرب به سود یا زیان خود می دید. اکنون در جزیره العرب صداهایی بلند شده بود که حاکی از ظهور پیامبر آخرالزمان بود و این امر برای روم که متصدی دین مسیح بود، گران می آمد. زیرا آنها توانسته بودند یهودیان را سرکوب نمایند. این گونه بود که تصمیم گرفت با اسلام به مبارزه برخیزد. رومیان و مسلمین سه بار رو در روی هم قرار گرفتند. اولین بار در سال پنجم هجرت اتفاق افتاد. رسول اکرم (ص) خبر یافت گروهی عظیم در محلی به نام دومة الجندل فراهم آمده اند و بر مسافران و رهگذاران ستم می کنند و قصد مدینه را دارند. برای دفع قصد ایشان با هزار مرد از مسلمانان به سوی آنان روانه شد. با نزدیک شدن مسلمین به مکان مزبور معلوم شد که دشمن به طرف مغرب کوچ کرده است. دوّمین برخورد نیز نبرد موته بود.

۴-۳-۱-۴ - سخن پیامبر (ص) در مورد فضیلت امام حسین (ع)

«عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ عِنْدَهُ أَبِيُّ بْنُ كَعْبٍ، فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ». قَالَ لَهُ أَبِيُّ: «وَ كَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ! زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَحَدٌ غَيْرُكَ؟» قَالَ: «يَا أَبِيُّ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيًّا إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ، إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ وَ إِمَامٌ غَيْرُ وَهْنٍ وَ عِزٌّ وَ فَخْرٌ وَ بَحْرٌ عِلْمٍ وَ ذُخْرٌ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رَكَّبَ فِي صُلْبِهِ نُطْفَةَ طَيِّبَةٍ مُبَارَكَةٍ زَكِيَّةً، وَ لَقَدْ

لَقَدْ دَعَوَاتٍ مَا يَدْعُو بِهِنَّ مَخْلُوقٌ إِلَّا حَسْرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَعَهُ، وَكَانَ شَفِيعَهُ فِي آخِرَتِهِ، وَفَرَجَ اللَّهُ عَنْهُ كَرْبَهُ، وَقَضَىٰ بِهَا دَيْنَهُ، وَيَسَّرَ أَمْرَهُ، وَأَوْضَحَ سَبِيلَهُ، وَقَوَّاهُ عَلَىٰ عَدُوِّهِ، وَلَمْ يَهْتِكْ سِتْرَهُ...»^۱.

ترجمه:

«امام جواد(ع) از پدران خود از امام حسین(ع) نقل کرده که فرمود: «خدمت رسول خدا(ص) رسیدم، درحالی که در نزد او ابی بن کعب بود» رسول خدا(ص) به من فرمود: خوش آمدی ای اباعبدالله، ای زیور آسمانها و زمین. ابی عرض کرد: «ای رسول خدا چگونه غیر از شما کس دیگری، زیور آسمانها و زمین می شود؟ حضرت فرمود: سوگند به خدایی که مرا به حق به پیامبری برانگیخت، حسین بن علی در آسمان بزرگوارتر از او در زمین است، در سمت راست عرش خدای عزوجل نوشته است: (حسین) چراغ هدایت، کشتی نجات و امام خیر و برکت و عزت و فخر و دانش و ذخیره است و خدای متعال در صلب او فراهم آورده، نطفه نیکوی خجسته پاکیزه ای را، به او دعاهایی تفهیم شده که هیچ مخلوقی با آنها خدا را نمی خواند، مگر آن که خدای متعال با او محشورش فرماید و او در آخرت، شفیعش باشد و خدا اندوه او را دور سازد، بدهی او را پردازد، کار او را آسان کند، راهش را آشکار نماید، او را بر دشمن نیرو بخشد و پرده اش را ندرد»^۲.

شرح:

پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) طبق آیه ۳۵ سوره مبارکه نور، نور آسمانها و زمین هستند. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۳۶، ص ۳۰۴.

۲. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۷۸.

يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»^۱.

در زیارت جامعه آمده: «خلقکم الله انوارا فجعلکم بعرضه محققین»: «خداوند شما را نورهای آفرید که گرد عرش او حلقه زده بودید» و نیز در همان زیارت نامه آمده است: «و اتم نور الاخيار و هداة الأبرار»: شما نور خوبان و هدایت کننده نیکوکاران هستید.

در تفسیر نور الثقلین نیز آمده است: «فی قول الله عز و جل: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاءٍ فَاطِمَةَ (س) فیها مصباح الحسن المصباح فی زجاجة الحسین الزجاجه كأنها كوكب درى فاطمة كوكب درى بین نساء أهل الدنيا توقد من شجرة مباركة إبراهيم (ع) زيتونه لا شرقية و لا غربية لا يهودية و لا نصرانية يكاد زيتها يضيء و لو لم تمسسه نار نور على نور امام منها بعد امام يهدى الله لنوره من يشاء يهدى الله للائمة (ع) من يشاء و يضرب الله الأمثال للناس»^۲.

نتیجه بحث:

پیامبر (ص) ابا عبدالله (ع) را به عنوان امام معصوم معرفی کرد.

۵-۳-۱-۴- سخن امام حسین (ع) در مورد نام گذاری علی (ع) به امیرالمؤمنین

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (ع) قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ بَعَثَ جَبْرَائِيلَ إِلَى مُحَمَّدٍ أَنْ يَشْهَدَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) بِالْوَلَايَةِ فِي حَيَاتِهِ وَيُسَمِّيَهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَبْلَ وَفَاتِهِ فَدَعَا نَبِيُّ اللَّهِ بِسَبْعَةِ رَهْطٍ فَقَالَ: إِنَّمَا دَعَوْتُكُمْ لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ أَقَمْتُمْ أَمْ كَتَمْتُمْ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا بَكْرٍ قُمْ فَسَلِّمْ عَلَيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ أَعَنْ أَمْرَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ قَالَ نَعَمْ فَقَامَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ يَا عُمَرُ قُمْ فَسَلِّمْ

۱. خداوند، نور آسمانها و زمین است. مثل نور او همچون چراغدانی است که در آن چراغی (پر فروغ) باشد. آن چراغ در میان شیشه‌ای و آن شیشه همچون ستاره‌ای تابان و درخشان، این چراغ از روغن درخت پر برکت زیتون بر افروخته است، که نه شرقی است و نه غربی. (روغنش به قدری صاف و شفاف است) که بدون تماس آتش نزدیک است (شعله‌ور شود و) روشنی دهد. نوری است بر فراز نور دیگر. هر کس را که خداوند بخواهد به نور خویش هدایت می‌کند و خداوند برای مردم مثلها می‌زند و به هر چیزی آگاه است.

۲. عروسی حویزوی، جمعه، تفسیر نورالثقلین، پیشین، ج ۳، ص ۶۰۲.

عَلَىٰ عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ أَعَنْ أَمْرَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ نَسَمِيهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ نَعَمْ فَقَامَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ
فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) إِنَّمَا دَعَوْتُكُمْ لِهَذَا الْأَمْرِ لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ اللَّهِ أَقَمْتُمْ أَمْ تَرَكَتُمْ»^۱.

«امام باقر(ع)، از امام سجاد(ع)، از امام حسین(ع) نقل کرده که فرمود: خدای سبحان، جبرئیل را به سوی محمد(ص) فرستاد تا او را در حیات خود از (امتش)، برای ولایت علی بن ابی طالب، گواه بگیرد و او را قبل از رحلت خود، «امیر مؤمنان» بنامند، از این رو پیامبر اکرم(ص) (سران) نه دسته را فراخواند» و (به آنان) فرمود: من شما را فراخواندم تا در زمین گواهان (محضر) خدا باشید، خواه (بر این گواهی وفا کرده)، قیام کنید یا (نافرمانی کرده آن را) پنهان دارید. سپس فرمود: ای ابابکر، برخیز و بر علی(ع) به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کن، عرض کرد: آیا این به فرمان خدا و پیامبرش می‌باشد؟ فرمود: آری، «پس برخاست و بر حضرت علی(ع) به عنوان امیر مؤمنان سلام کرد».

سپس فرمود: ای عمر برخیز و به عنوان «امیر مؤمنان» بر علی سلام کن، عرض کرد: آیا به فرمان خدا و پیامبرش او را «امیر مؤمنان» بنامیم؟ فرمود: آری، پس برخاست و بر حضرت علی(ع) سلام کرد ... رسول خدا(ص) فرمود: هرآینه شما را برای این امر، فراخواندم تا شاهدان (محضر) خدا باشید، خواه به آن قیام کنید یا آن را پنهان دارید»^۲.

شرح:

مسئله خلافت و جانشینی حضرت علی(ع) در چندین آیه از آیات قرآن بیان شده از جمله:

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۳۷، ص ۳۳۵.

۲. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی

، پیشین، صص، ۸۴، ۸۵.

۱. آیه ۳ سوره مبارکه مائده: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا». ^۱ احتمالی که تمام مفسران شیعه آن را در کتب خود آورده‌اند و روایات متعددی آن را تأیید می‌کند و با محتویات آیه کاملاً سازگار است این است که: منظور روز غدیر خم است، روزی که پیامبر اسلام (ص)، امیر مؤمنان علی (ع) را رسماً برای جانشینی خود تعیین کرد، آن روز بود که کفار در میان امواج یأس فرو رفتند، زیرا انتظار داشتند که آئین اسلام قائم به شخص باشد و با از میان رفتن پیغمبر (ص) اوضاع به حال سابق برگردد و اسلام تدریجاً برچیده شود، اما هنگامی که مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدرت و عدالت بعد از پیامبر (ص) در میان مسلمانان بی‌نظیر بود به عنوان جانشین پیامبر (ص) انتخاب شد و از مردم برای او بیعت گرفت یأس و نومیدی نسبت به آینده اسلام آنها را فراگرفت و فهمیدند که آئینی است ریشه‌دار و پایدار. آن روز بود که نعمت خدا با تعیین رهبر لایقی همچون حضرت علی (ع) برای آینده مردم تکامل یافت. پیامبر (ص) در حدیثی فرمود: «اللَّهُ اكْبَرُ عَلَى اكْمَالِ الدِّينِ وَ اِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَ بِالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ (ع) مِنْ بَعْدِي، ثُمَّ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِاهُ وَ عَادَ مِنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مِنْ نَصْرِهِ وَ اخْذِلْ مِنْ خِذْلِهِ». ^۲

۱. حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَ الدَّمُ وَ لَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَ مَا أَهْلَ لَغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَ الْمُنْخَنِقَةُ وَ الْمُوقُوذَةُ وَ الْمُتَرَدِّيَةُ وَ النَّطِيحَةُ وَ مَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَ مَا ذُبِحَ عَلَى النُّصَبِ وَ أَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند و حیوانات خفه شده و به زجر کشته شده و آنها که بر اثر پرت شدن از بلندی بمیرند و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری مرده باشند و باقی مانده صید حیوان درنده، مگر آن که (به موقع بر آن حیوان برسید و) آن را سر ببرید و حیواناتی که روی بت‌ها (یا در برابر آنها) ذبح شوند (همگی) بر شما حرام است و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان بوسیله چوبه‌های تیر مخصوص بخت‌آزمایی، تمام این اعمال فسق و گناه است، امروز کافران از (زوال) آئین شما مایوس شدند، بنابراین از آنها نترسید و از (مخالفت) من بترسید، امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین (جاودان) شما پذیرفتم، اما آنها که در حال گرسنگی دستشان بغدای دیگری نرسد و متمایل به گناه نباشند (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورند) خداوند آمرزنده و مهربان است.

۲. عروسی حویزوی، جمعه، تفسیر نورالثقلین، پیشین، ج ۱، ص ۵۸۹.

الله اکبر بر تکمیل دین و اتمام نعمت پروردگار و خشنودی خداوند از رسالت من و ولایت علی(ع) بعد از من، سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی(ع) مولای او است، خداوند، آن کس که او را دوست بدارد دوست بدار، و آن کس که او را دشمن دارد، دشمن بدار، هر کس او را یاری کند یاری کن و هر کس دست از یاری اش بردارد دست از او بردار.

۲. آیه ۶۷ سوره مبارکه مائده: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ».^۱ جمله بندی های آیه و لحن خاص و تأکیدهای پی در پی آن و همچنین شروع شدن با خطاب «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ» که تنها در دو مورد از قرآن مجید آمده و تهدید پیامبر(ص) به عدم تبلیغ رسالت در صورت کوتاهی کردن که منحصرأ در این آیه از قرآن آمده است، نشان می دهد که سخن از حادثه مهمی در میان بوده است که عدم تبلیغ آن مساوی بوده است با عدم تبلیغ رسالت.

به علاوه این موضوع، مخالفان سرسختی داشته که پیامبر(ص) از مخالفت آنها که ممکن بوده است راستی چه مسئله مهمی در این آخرین ماه های عمر پیامبر(ص) مطرح بوده که آیه فوق این چنین درباره آن تأکید می کند؟ این نیز جای تردید نیست که وحشت و نگرانی پیامبر(ص) برای شخص خود و جان خود نبوده بلکه برای کارشکنی ها و مخالفت های احتمالی منافقان بوده که نتیجه آن برای مسلمانان خطرات یا زیان هایی به بار می آورد. آیا مسئله ای جز تعیین جانشین برای پیامبر(ص) و سرنوشت آینده اسلام و مسلمین می تواند واجد این صفات بوده باشد مشکلاتی برای اسلام و مسلمین داشته باشد، نگران بوده و به همین جهت خداوند به او تأمین می دهد.

۳. آیه ۵۵ سوره مبارکه مائده:

^۱ ای پیامبر آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است کاملاً (به مردم) برسان و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده ای و خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم نگاه می دارد و خداوند جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی کند.

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^۱.

«از «عبد الله بن عباس» چنین نقل شده: که روزی در کنار چاه زمزم نشسته بودم و برای مردم از قول پیامبر(ص) حدیث نقل می‌کردم ناگهان مردی که عمامه‌ای بر سر داشت و صورت خود را پوشانیده بود نزدیک آمد و هر مرتبه که ابن عباس از پیغمبر اسلام(ص) حدیث نقل می‌کرد او نیز با جمله «قال رسول الله» حدیث دیگری از پیامبر(ص) نقل می‌نمود. ابن عباس او را قسم داد تا خود را معرفی کند، او صورت خود را گشود و صدا زد ای مردم، هر کس مرا نمی‌شناسد بداند من ابوذر غفاری هستم با این گوش‌های خودم از رسول خدا(ص) شنیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو گوشم کر باد و با این چشمان خود این جریان را دیدم و اگر دروغ می‌گویم هر دو کور باد، که پیامبر(ص) فرمود: «علی قائد البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله». «علی(ع) پیشوای نیکان است و کشنده کافران، هر کس او را یاری کند، خدا یاری‌اش خواهد کرد، و هر کس دست از یاری‌اش بردارد، خدا دست از یاری او بر خواهد داشت». سپس ابوذر اضافه کرد: ای مردم روزی از روزها با رسول خدا(ص) در مسجد نماز می‌خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم ولی کسی جواب مساعد به من نداد، در همین حال حضرت علی(ع) که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد، پیامبر(ص) که در حال نماز بود این جریان را مشاهده کرد، هنگامی که از نماز فارغ شد، سر به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: «خداوندا برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند

^۱ . سرپرست و رهبر شما تنها خدا است و پیامبر او و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را بر پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند.

و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی.

خداوندا، من محمد پیامبر و برگزیده توأم، سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز، از خاندانم علی(ع) را وزیر من گردان تا به وسیله او، پشتم قوی و محکم گردد». ابوذر می گوید: هنوز دعای پیامبر(ص) پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و به پیامبر(ص) گفت: بخوان، پیامبر(ص) فرمود: چه بخوانم، گفت بخوان: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ...»^۱.

نتیجه بحث:

تعهد زبانی پیامبر(ص) از بزرگان سران نه گانه برای جانشینی حضرت علی(ع) برای اتمام حجت با آنها بود.

۶-۳-۱-۴- سخن امام حسین(ع) در مورد اختلاف اصحاب پیامبر بعد از ایشان

«عن الحسين بن علي(ع) قال: حَبَّأَ النَّبِيُّ(ص) لِبَنِّ صَيَّادٍ دُخَانًا، فَسَأَلَهُ عَمَّا حَبَّأَ لَهُ، فَقَالَ: دَخَ، فَقَالَ: اخْسَأْ فَلَنْ تَعْدُوَ أَصْلَكَ، فَلَمَّا وَلَّى رَسُولُ اللَّهِ(ص) قَالَ الْقَوْمُ: وَ مَاذَا قَالَ؟ قَالَ بَعْضُهُمْ: دَخَ، وَ قَالَ بَعْضُهُمْ: بَلْ دَخَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ(ص) هَذَا وَ أَنْتُمْ مَعِيَ تَخْتَلِفُونَ! فَأَنْتُمْ بَعْدِي أَشَدَّ اخْتِلَافًا»^۲.

ترجمه:

«از حسین بن علی(ع) روایت شده که فرمود: پیامبر اکرم(ص) برای ابن صیاد^۳، دودی پنهان و از او پرسید که چه چیز برایش پنهان کرده است؟ فرمود: از من دور شو که هرگز از اصل (ناسپاس و کفر آمیز) خود نمی گذری، پس چون رسول خدا(ص) پشت نمود، مردم گفتند: او چه

۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۳، ص ۳۲۴.

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۴۰، ص ۵۹.

۳. ابن صیاد معاند لجاجی بود که بر شر و بدی های خود اصرار می ورزیده است.

گفت؟ بعضی گفتند: «دخ»، بعضی گفتند «ذخ»، رسول خدا(ص) فرمود: با منید و این گونه اختلاف دارید، پس از من اختلاف شما سخت تر خواهد شد.^۱

شرح:

روح اسلام تسلیم است، آن هم تسلیم بی قید و شرط در برابر فرمان خدا و رسول این معانی در آیاتی چند از قرآن مجید آمده از جمله آیه ۲۶ سوره مبارکه احزاب: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا».^۲ همچنین خداوند در آیه ۵۹ سوره مبارکه نساء می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا».^۳

«شیخ سلیمان حنفی قندوزی که از دانشمندان معروف اهل تسنن است در کتاب ینابیع المودة از کتاب «مناقب» از «سلیم بن قیس هلالی» نقل می کند که روزی مردی به خدمت حضرت علی(ع) آمد و پرسید: کمترین چیزی که انسان در پرتو آن جزء مؤمنان خواهد شد چه چیز است؟ و نیز کمترین چیزی که با آن جزء کافران و یا گمراهان می گردد کدام است؟ امام فرمود: اما کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گمراهان درمی آید این است که حجّت و نماینده خدا و شاهد و گواه او را که اطاعت و ولایت او لازم است نشناسد، آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین آنها را برای من معرفی کن، حضرت علی(ع) فرمود: همانها که خداوند در ردیف خود و پیامبر(ص) قرار داده و فرموده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ». آن مرد گفت فدایت شوم بازهم روشن تر بفرما حضرت علی(ع) فرمود: همانهایی که رسول خدا(ص) در

۱. همان.

۲. و هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و رسولش امری را مقرر کنند، از سوی خود امر دیگری را اختیار کنند و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی نماید، پس بدون شک به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

۳. ای کسانی که ایمان آورده اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را و هر گاه در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است.

موارد مختلف و در خطبه روز آخر عمرش از آنها یاد کرده و فرمود: «انی ترکت فیکم امرین لن تزلوا بعدی ان تمسکتُم بهما کتاب اللّٰه و عترتی اهل بیتی». «من در میان شما دو چیز به یادگار گذاشتم که اگر دست به دامن آنها بزنید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد کتاب خدا و خاندانم».^۱

همچنین خداوند می‌فرماید: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا».^۲

نتیجه:

تدبّر کافی در تاریخ صدر اسلام، به ویژه سیره شریف نبوی بر پیشانی بسیاری از صحابه مَهر این اِتّهام را می‌زند که اسلامی طمع ورزانه داشته‌اند نه ایمانی خالصانه، زیرا تحلیل وقایع و رویدادهای این دوره به روشنی نشان می‌دهد که رفتار و موضع‌گیری‌های این دسته از صحابه، مصداق بارز رفتار منافقان است. وقوع چنین حالتی هم در مکه مکرمه و پیش از هجرت به مدینه و هم پس از هجرت و برپایی دولت اسلامی در مدینه منوره و پیرامون آن امکان داشته است.

مطالعات نشان می‌دهد که جریان نفاق با ورود پیامبر اکرم (ص) به مدینه منوره آغاز نشد، بلکه از همان آغاز ظهور اسلام در مکه مکرمه در صف جامعه اسلامی نفوذ کرد و پس از ورود پیامبر (ص) به مدینه و تشکیل دولت اسلامی به صورت یک پدیده خطرناک اجتماعی ظاهر شد و پیامبر (ص) همه این جریانات را از روز نخست می‌دانست.

۲-۳-۱-۴ - سخن امام حسین (ع) در مورد پرسش‌های مرد یهودی از پیامبر (ص)

«عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) قَالَ: جَاءَ نَفْرٌ مِنَ الْيَهُودِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَنْتَ الَّذِي تَزْعُمُ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ الَّذِي يُوحَىٰ إِلَيْكَ كَمَا أُوحَىٰ إِلَىٰ مُوسَىٰ بْنِ عِمْرَانَ فَسَكَتَ

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۳، ص ۴۴۴.

۲. و هیچ مرد و زن با ایمانی حق ندارند هنگامی که خدا و رسولش امری را مقرر کنند، از سوی خود امر دیگری را اختیار کنند و هر کس خدا و رسولش را نافرمانی نماید، پس بدون شک به گمراهی آشکاری گرفتار شده است.

النَّبِيُّ (ص) سَاعَةً ثُمَّ قَالَ نَعَمْ أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ لَا فَخْرَ وَ أَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالُوا إِلَى مَنْ إِلَى الْعَرَبِ أَمْ إِلَى الْعَجَمِ أَمْ إِلَيْنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى هَذِهِ آيَةٌ قُلْ يَا مُحَمَّدُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً قَالَ الْيَهُودِيُّ الَّذِي كَانَ أَعْلَمُهُمْ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ عَشْرِ كَلِمَاتٍ أَعْطَى اللَّهُ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ حَيْثُ نَاجَاهُ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا نَبِيُّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ قَالَ النَّبِيُّ (ص) سَلْنِي قَالَ أَخْبِرْنِي يَا مُحَمَّدُ عَنِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي اخْتَارَهُنَّ اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ (ع) حَيْثُ بَنَى الْبَيْتَ قَالَ النَّبِيُّ (ص) نَعَمْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ...

قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ وَ أَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْكَ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَلَمَّا أَسْلَمَ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ أَخْرَجَ رَقًّا أَبْيَضَ فِيهِ جَمِيعُ مَا قَالَ النَّبِيُّ (ص) وَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ نَبِيًّا مَا اسْتَنْسَخْتُهَا إِلَّا مِنْ الْأَلْوَابِحِ الَّتِي كَتَبَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ لَقَدْ قَرَأْتُ فِي التَّوْرَةِ فَضْلَكَ حَتَّى شَكَّكْتُ فِيهَا يَا مُحَمَّدُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَمْحُو اسْمَكَ مِنْذُ أَرْبَعِينَ سَنَةً مِنَ التَّوْرَةِ كُلَّمَا مَحَوْتُهُ وَجَدْتُهُ مُثَبَّتاً فِيهَا وَ لَقَدْ قَرَأْتُ فِي التَّوْرَةِ أَنَّ هَذِهِ الْمَسَائِلَ لَا يُخْرِجُهَا غَيْرُكَ وَ أَنَّ فِي السَّاعَةِ الَّتِي تُرَدُّ عَلَيْكَ فِيهَا هَذِهِ الْمَسَائِلُ يَكُونُ جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِكَ وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِكَ وَ وَصِيكَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) صَدَقْتَ هَذَا جَبْرَائِيلُ عَنْ يَمِينِي وَ مِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِي وَ وَصِيَّيْ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) بَيْنَ يَدَيَّ فَأَمَّنَ الْيَهُودِيُّ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ.^۱

ترجمه:

«از حسن بن علی (ع) نقل می‌کند که یک نفر یهودی خدمت پیامبر اکرم (ع) رسیده گفت: تو مدعی هستی پیامبرم و به من وحی می‌شود مانند موسی بن عمران. پیامبر اکرم (ص) ساعتی سکوت نمود بعد فرمود: آری من بهترین فرزند آدم هستم فخری نیست من خاتم النبیین و پیشوای متقین و پیامبر پروردگار جهانیانم. گفتند مبعوث به جانب کدام گروه شده‌ای عرب‌ها یا عجم‌ها یا ما خداوند این آیه را نازل نمود: «قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً...»

^۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۹، ص ۲۹۴.

آن یهودی که از همه داناتر بود گفت: من از ده کلمه‌ای که خداوند با موسی بن عمران در بقعه مبارکه مناجات نمود که جز پیامبر مرسل یا ملک مقرب کسی نمی‌داند می‌پرسم فرمود: بپرس گفت: بگو به من کلماتی را که خداوند برای ابراهیم انتخاب کرد موقعی که خانه خدا را می‌ساخت فرمود آن کلمات این است «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر...».

درست است یا محمد(ص) من گواهی می‌دهم به «لا اله الا الله» و این‌که تو بنده و پیامبر او و خاتم پیامبران و پیشوای متقین و رسول رب‌العالمینی پس از اسلام آوردن نوشته‌ای سفید خارج کرد که در آن تمام گفتار پیامبر اکرم(ص) نوشته بود و گفت: یا رسول‌الله، قسم به آن کسی که تو را به حق مبعوث نموده این مطالب را نسخه‌برداری نکرده‌ام مگر از الواحی که خدا برای موسی بن عمران نوشته بود در تورات فضیلت تو را خواندم به طوری که به شک افتادم. چهل سال است که نام تو را از تورات محو می‌کنم و پیوسته می‌بینم باز نوشته است. در تورات خواندم که این مسائل را جز تو بیرون نمی‌آورد و در آن ساعتی که این مسائل به تو عرضه می‌شود جبرئیل طرف راست و میکائیل طرف چپ و وصیت در مقابل تو است. پیامبر اکرم(ص) فرمود راست می‌گویی این جبرئیل طرف راست و میکائیل طرف چپ و وصیم علی بن ابیطالب(ع) است. در مقابل من یهودی ایمان آورد و نیکو ایمانی پیدا کرد».^۱

شرح:

بدون شک آنچه امروز در دست یهود و نصاری به نام تورات و انجیل است کتاب‌های نازل شده بر پیامبران بزرگ خدا یعنی موسی و مسیح نیست، بلکه مجموعه‌ای است از کتبی که به وسیله یاران آنها یا افرادی که بعد از آنها پا به عرصه وجود گذاشتند تألیف یافته، یک مطالعه اجمالی در این کتاب‌ها گواه زنده این مدعا است، خود مسیحیان و یهود نیز ادعایی جز این ندارند.

ولی با این حال شک نیست که قسمتی از تعلیمات موسی و عیسی و محتوای کتب آسمانی آنها در ضمن گفته‌های پیروانشان به این کتاب‌ها انتقال یافته است، به همین دلیل نمی‌توان همه آنچه

^۱. همان.

را در عهد قدیم (تورات و کتاب‌های وابسته به آن) و عهد جدید (انجیل و کتب وابسته به آن) آمده است پذیرفت و نه همه آن قابل‌انکار است، بلکه مخلوطی است از تعلیمات این دو پیامبر بزرگ، با افکار و اندیشه‌های دیگران. به هر حال در کتاب‌های موجود تعبیرات فراوانی که بشارت به ظهور بزرگی که نشانه‌های آن جز بر اسلام و آورنده آن تطبیق نمی‌کند دیده می‌شود. در چندین آیه از آیات قرآن به آمدن پیامبر آخرالزمان اشاره شده از جمله آیه ۶ سوره مبارکه صف: «وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ»^۱

«در روایتی حضرت رسول(ص) فرمود: که برای من نام‌هایی است:

۱. منم احمد ۲. منم محمد ۳. منم ماحی چنان‌که خداوند به سبب من محو می‌کند کفر را
۴. منم حاشری که مردم بر قدم‌های من محشور می‌شوند ۵. منم عاقبتی که بعد از من پیامبری نیست»^۲.

نتیجه بحث :

یکی از شاخه‌های جریان نفاق، منافقان اهل کتاب بودند. جریان چنین بود که پس از روزگار عیسی بن مریم(ع)، اهل کتاب چشم‌انتظار ظهور خاتم پیامبران(ص) بودند و برای فرارسیدن هنگام ظهور آن حضرت لحظه‌شماری می‌کردند، زیرا از پیامبرانشان و نیز جانشینان آنها مژده آمدن وی را شنیده بودند و حتی نسبت به ویژگی‌های روحی و جسمی آن حضرت آگاهی داشتند. آنان نام‌ها، لقب‌ها و کنیه‌های پیامبر(ص) را می‌دانستند و جزئیات شخصیت وی را همانند شخصیت فرزندان‌شان به‌طور کامل می‌شناختند.

^۱ . و به یاد هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل، من فرستاده خدا به سوی شما هستم در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده یعنی تورات می‌باشم و بشارت دهنده به رسولی هستم که بعد از من می‌آید و نام او احمد است، هنگامی که او (احمد) با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنها آمد گفتند این سحری است آشکار.

^۲ . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، پیشین ج ۹، ص ۴۲۰.

این انتظار جدی آنان را وادار کرد تا شهر و دیارشان را ترک گفته به سرزمینی که پیامبر بدان جا هجرت می‌کند و آنان اخبارش را نسلی پس از نسل دیگر به ارث برده بودند کوچ کنند. یهودیان در سرزمین مدینه اموالی به دست آوردند. پس از مدتی دو قبیله اوس و خزرج که در آن سرزمین سکونت داشتند و قدرتمند شده بودند اموال یهودیان را تصاحب کردند یهودیان می‌گفتند: «روزی که محمد ظهور کند شما را از سرزمین ما بیرون می‌راند و اموالمان را باز پس می‌گیرد». پس از ظهور حضرت محمد(ص) انصار به او ایمان آوردند و یهود انکارش کردند. دلیل این انکار این بود که یهود توقع نداشتند که رسول خدا(ص) آنها را در ردیف دیگر مردم قرار دهد و یا دیگران آن را برتر از ایشان به شمارد و موقعیت ممتاز مادی و معنوی و اجتماعی‌شان را به خطر بیندازد. وقتی دیدند که مردم نزد پیامبر(ص) از نظر حقوق و وظایف همانند دانه‌های شانه مساوی هستند و ملاک برتری‌شان تقواست، (از پذیرش حق) سرباز زدند و به گذشته خود بازگشتند و از هوای نفس پیروی کردند و نسبت به حقیقتی که نزدشان شناخته شده بود کفر ورزیدند. و در شمار سرسخت‌ترین دشمنان اسلام و مسلمانان درآمدند و نتیجه آن شد که به صفوف دشمنان پیوستند. پس از آن که دعوت حضرت محمد(ص) نیرو گرفت و پشتوانه یافت و همه نیروهای مخالف درهم شکسته شدند، کسانی که مقابلش قرار گرفته بودند درصدد برآمدند تا اهدافی را که با زور و جنگ به دست نیاورده بودند، از راه مکر و فریب و نیرنگ کسب کنند.

یهودیان، فریبکاری را با شیوه تخریب از داخل دنبال می‌کردند. به همین دلیل منتظر فرصتی بودند که نقشه خود را عملی کنند. اینان ابتدا در برخی از صحابه اعمال نفوذ کردند و سپس شماری از عالمان خود را که در کار اعمال از درون استاد بودند، به صفوف مسلمانان نفوذ دادند تا یکی از شاخه‌های جریان نفاق را از درون حرکت اسلام تشکیل دهند. که این جریان در روز عاشورا به نتیجه رسید.

۸-۳-۱-۴- سخن امام حسین(ع) در مورد تعداد امامان

«عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ الْحُسَيْنِ (ص) قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ أَخِي عَلِيَّ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَأَجْلَسَنِي عَلِيٌّ فَخَذَهُ الْأَيْسَرَ وَ أَجْلَسَ أَخِي الْحَسَنَ عَلَيَّ فَخَذَهُ الْأَيْمَنَ ثُمَّ قَبَّلَنَا وَ قَالَ بِأَبِي أَنْتُمَا مِنْ إِمَامَيْنِ سِبْطَيْنِ

اخْتَارَكُمَا اللَّهُ مِنِّي وَ مِنْ أَبِيكُمَا وَ مِنْ أُمَّكُمَا وَ اخْتَارَ مِنْ صُلْبِكَ يَا حُسَيْنُ تِسْعَةَ أَيْمَةٍ تَأْسِعُهُمْ قَائِمُهُمْ وَ كُلُّهُمْ فِي الْفَضْلِ وَ الْمَنْزِلَةِ سِوَاءٍ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى»^۱.

ترجمه:

«امام سجاد(ع) از امام حسین(ع) نقل کرده که فرمود: «من و برادرم (در خردسالی)، نزد جدّ خود رسول خدا(ص) رفتیم، او مرا بر یک ران خود نشانید و برادرم حسن را بر ران دیگر، سپس ما را بوسید و فرمود: پدرم فدای شما دو امام صالح باد، خدای متعال شما را از من و پدر و مادرتان، برگزیده است و از صلب تو ای حسین، نه امام دیگر»^۲.

شرح:

یکی از مهم‌ترین مسائل اسلامی، مسئله‌ی رهبری و مرجع واقعی مسلمین در مسائل مختلف دینی و اجتماعی است. برای یک فرد با ایمان همه اطاعت‌ها باید به اطاعت پروردگار منتهی شود و هرگونه رهبری باید از ذات پاک او سرچشمه گیرد و طبق فرمان او باشد، زیرا حاکم و مالک تکوینی جهان هستی او است. خداوند در مورد رهبر دینی مسلمین می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...»^۳.

در این آیه، خداوند فرمان به پیروی از پیامبر(ص) می‌دهد، پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس، سخن نمی‌گوید، پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خدا است و این منصب و موقعیت را خداوند به او داده است، بنابراین اطاعت از خداوند،

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۲۶، ص ۲۵۵.

۲. همان.

۳. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را و هر که در چیزی نزاع کردید آن را به خدا و پیامبر ارجاع دهید اگر ایمان به خدا و روز رستاخیز دارید، این برای شما بهتر و عاقبت و پایانش نیکوتر است. (سوره نساء، آیه ۵۹).

مقتضای خالقیت و حاکمیت ذات او است، ولی اطاعت از پیامبر(ص) مولود فرمان پروردگار است و به تعبیر دیگر خداوند واجب الاطاعة بالذات است، و پیامبر(ص) واجب الاطاعة بالغير و شاید تکرار «اطيعوا» در آیه اشاره به همین موضوع یعنی تفاوت دو اطاعت دارد «و اطيعوا الرسول» و مرحله سوم فرمان به اطاعت از اولوا الامر می‌دهد که از متن جامعه اسلامی برخاسته و حافظ دین و دنیای مردم است.

در حدیث جابر آمده است: وقتی خداوند آیهی «يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم» را بر پیامبرش محمد(ص) نازل کرد، من به او عرض کردم: «يا رسول الله ما خدا و رسولش را شناختیم، اما «اولی الامر» که خداوند اطاعت و پیروی آنان را دوشادوش اطاعت تو قرار داده است، چه کسانی‌اند؟» ایشان فرمودند: «هم خلفائی یا جابر و أئمة المسلمین من بعدی، أولهم علی بن أبی طالب، ثم الحسن، ثم الحسين، ثم علی بن الحسين، ثم محمد بن علی المعروف فی التوراة بالباقر، ستدرکه یا جابر فإذا لقیته فاقرأه منی السلام، ثم الصادق جعفر بن محمد، ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم محمد بن علی، ثم علی بن محمد، ثم الحسن بن علی، ثم سمی و کنی حجة الله فی أرضه، و بقیته فی عباده ابن الحسن بن علی، ذاک الذی یفتح الله تعالی ذکره علی یدیه مشارق الأرض و مغاربها، ذاک الذی یغیب عن شیعته و أولیائه غیبة لا یثبت فیها علی القول بإمامته إلا من امتحن الله قلبه للإیمان»^۱.

ای جابر، آنان جانشینان من و امامان مسلمانان بعد از من هستند، که اول ایشان علی بن ابیطالب(ع) است و بعد از او به ترتیب حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی، که در تورات به باقر معروف است، و تو ای جابر، او را می‌بینی، در آن موقع سلام مرا به او برسان. بعد از او جعفر بن محمد صادق و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی می‌باشند و بعد از او امام هم نام و هم کنیه‌ی من، حجّت خدا بر روی زمینش و آخرین نشانه‌ی پروردگار در میان بندگان، پسر حسن بن علی است. او کسی

^۱. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، تهران، بی‌جا، ۱۴۷۶ق، ج ۲، ص ۱۰۳.

است که خداوند متعال سراسر زمین را به دست او فتح می‌کند. او کسی است که از شیعیان و دوستان خود پنهان می‌شود، به طوری که بر امامت او کسی پابرجا نخواهد ماند، مگر آن کسی که خداوند قلبش را به ایمان آزموده باشد.

نتیجه بحث:

۱. معرفی امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به عنوان امامان بر حق توسط رسول خدا (ص) بود.
۲. محبت‌ها و نوازش‌ها و بوسیدن‌های مکرر امام حسن و امام حسین (ع) توسط پیامبر اکرم (ص) تا همه بدانند این دو امام همام تا چه اندازه مورد توجه نبی اکرم هستند تا حجت بر کسانی که در برابر ایشان قرار خواهند گرفت تمام شود.

۹-۳-۱-۴- سخن امام حسین (ع) در مورد حفظ چهل حدیث

«عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَوْصَى إِلَيَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (ع) وَكَانَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ أَنْ قَالَ لَهُ يَا عَلِيُّ مَنْ حَفِظَ مِنْ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا يَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ الدَّارَ الآخِرَةَ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أَوْلِيكَ رَفِيقًا» و...»^۱

ترجمه:

«امام سجاد (ع) از امام حسین (ع) نقل کرده که فرمود: رسول خدا (ص) به امیر مؤمنان علی بن ابیطالب (ع) توصیه‌هایی فرمود، از جمله اینکه: ای علی، هر که از امت من، چهل حدیث حفظ کند که با آنها رضای خدای سبحان و سرای آخرت را بجوید، خدا او را در روز قیامت با پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان، محشور کند و آنان چه نیکو همدمانی هستند».^۲

شرح:

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۴.

۲. همان.

رسول خدا(ص) از جهت عقل، کمال و حکمت برترین شخصیت عالم انسانیت است و به قول قرآن «و ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^۱ می‌باشد. و لذا از طرف خدای متعال به عنوان الگو و اسوه حسنه معرفی و تبعیتش واجب شمرده شده است.

اساساً مسائل اعتقادی، اخلاقی و احکام اسلام در دو مجموعه کتاب و سنت بیان شده است بنابراین تبیین و تفسیر قرآن کریم در سنت نهفته است و لذا کسانی که از سنت پیامبر و اهل بیت آن حضرت دست کشیدند در کلیه حقایق دینی گرفتار کج فهمی، اختلاف و تشتت شدند.

خداوند در این مورد می‌فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^۲.

شایسته نیست، مؤمنان همگی (به سوی میدان جهاد) کوچ کنند، چرا از هر گروهی، طایفه‌ای از آنان کوچ نمی‌کند (و طایفه‌ای بماند) تا در دین (و معارف و احکام اسلام) آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را انذار نمایند تا (از مخالفت فرمان پروردگار) بترسند و خودداری کنند.

«فقه، آن‌چنان مهم است که رسول خدا(ص) در بدرقه‌ی علی(ع) به یمن، به او فرمان آموزش فقه مردم را داد، «فَقِّهِمْ فِي الدِّينِ» و او را چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ فَقِّهِمْ فِي الدِّينِ» با آن‌که وی فقیه‌ترین مردم بود.

چنان‌که حضرت امیر(ع) به فرزندش سفارش می‌کند: «تَفَقَّهْ فِي الدِّينِ فَإِنَّ الْفُقَهَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» امام حسین(ع) نیز شب عاشورا در جملاتی خداوند را چنین ستود: «حمد خدایی که ما را فقیه در دین قرار داد».

«از امام صادق(ع) پرسیدند: اگر برای امام حادثه‌ای اتفاق افتاد، تکلیف مردم چیست؟ امام این آیه را تلاوت فرمود که از هر شهر و طایفه‌ای باید برای شناخت امام حرکت کنند»^۱.

۱. سوره نجم، آیه ۳.

۲. سوره توبه، آیه ۱۲۲.

نتیجه بحث:

پیامبر اکرم (ص) توصیه‌های فراوانی در زمینه نشر و حفظ حدیث و سنت خود نمودند از جمله فرمودند: «هر کس چهل حدیث به امت من یاد بدهد یا برای آنها نگاه دارد، خداوند در روز قیامت او را در شمار علماء و فقیهان درآورد».^۲

اصحاب نیز در اطاعت از دستور رسول خدا (ص) احادیث زیادی از حضرتش ضبط نموده و دیگران را نیز به این امر ترغیب می‌کردند.

اما از زمان پیامبر (ص) و به‌خصوص بعد از جریان سقیفه عوامل نفاق سعی کردند به کلی احادیث پیامبر (ص) را از جامعه مسلمین حذف و نابود کنند زیرا این احادیث حاوی مطالبی بود که ناقض خلافت و حکومت این افراد بر جامعه مسلمین بود.

۱۰-۳-۱-۴- امام حسین (ع) و سؤال از زیارت قبر پیامبر (ص)

«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) زَارْنَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ قَدْ أَهَدَتْ لَنَا أُمَّ أَيْمَنَ لَبْنًا وَ زَبْدًا وَ تَمْرًا فَقَدَّمْنَا مِنْهُ فَأَكَلَ ثُمَّ قَامَ إِلَى زَاوِيَةِ الْبَيْتِ فَصَلَّى رَكَعَاتٍ فَلَمَّا كَانَ فِي آخِرِ سُجُودِهِ بَكَى بُكَاءً شَدِيدًا فَلَمْ يَسْأَلْهُ أَحَدٌ مِنَّا إِجْلَالًا وَ إِعْظَامًا لَهُ فَقَامَ الْحُسَيْنُ فِي حِجْرِهِ وَ قَالَ لَهُ يَا أَبُهِ لَقَدْ دَخَلْتَ بَيْتَنَا فَمَا سُرَرْنَا بِشَيْءٍ كَسُرُّوْنَا بِدُخُولِكَ ثُمَّ بَكَيتُ بُكَاءً غَمًّا فَمَا أَبْكَاكَ فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَتَانِي جَبْرَائِيلُ (ع) آتِنَا فَأَخْبِرْنِي أَنْكُمْ قَتَلْتُمْ وَأَنْ مَصَّارِعَكُمْ شَتَّى فَقَالَ يَا أَبُهِ فَمَا لِمَنْ يَزُورُ قُبُورَنَا عَلَى تَشْتِئِهَا فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَوْلَيْكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي يَزُورُونَكُمْ فَيَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَةَ وَ حَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ آتِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى أَخْلَصَهُمْ مِنْ أَهْوَالِ السَّاعَةِ مِنْ ذُنُوبِهِمْ وَ يُسَكِّنَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ».^۳

ترجمه:

۱. قرائتی، محسن، تفسیر نور، پیشین، ج ۵، ص ۱۶۴.

۲. مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، بحار الانوار، پیشین، ج ۲، ص ۱۵۳.

۳. همان.

«امیر مؤمنان علی(ع) فرمود: روزی رسول خدا(ص) به دیدار ما آمد، درحالی که ام ایمن شیر و کره و خرما، برای ما هدیه آورده بود، از آن آوردیم و حضرت از آن میل کرد، سپس برخاست و به گوشه خانه رفت و چند رکعت نماز گزارد، چون آخرین سجده‌اش فرا رسید، سخت (منقلب شده) گریست، کسی از ما به سبب هیبت و عظمتش، چیزی از او نپرسید، پس از نماز حسین(ع) برخاسته، در دامان او نشست و عرض کرد: «پدر جان، چون به منزل ما آمدی، آن‌چنان خوشحال شدیم که از هیچ چیز آن‌گونه شادمان نگشتیم، سپس چنان گریستی که ما را غمگین کرد، چرا گریستی؟»

فرمود: فرزندم، پیش از این، جبرئیل بر من نازل شد و خبر داد که شما (همگی) کشته خواهید شد و قبور شما (از هم جدا و) پراکنده خواهند بود.

عرض کرد: «پدر جان، برای کسانی که قبور پراکنده ما را زیارت کنند، چه پاداشی خواهد بود؟»

فرمود: فرزندم، آنان، گروه‌هایی از امت من اند که (قبور) شما را زیارت می‌کنند و بدین وسیله، برکت (خدا را) می‌جویند و برمن، شایسته است که در روز قیامت، سراغشان آیم و آنان را از هراس‌های آن روز و از گناهانشان، برهانم و خدا آنان را در بهشت جای دهد.^۱

شرح:

زیارت قبور به خصوص قبور معصومین(ع) از چنان اهمیتی برخوردار است که در کتاب و سنت و فقه اسلامی از آن سخن به میان آمده و مورد داوری قرار گرفته است، دانشمندان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن درباره آن به بحث پرداخته‌اند. در این مورد می‌توان به آیاتی چند استناد جست. در آیه ۶۴ سوره مبارکه نساء آمده است:

«وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتُغْفِرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا».^۱ آیه

مورد بحث از جمله آیاتی است که مورد توجه دانشمندان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن

^۱. همان.

قرار گرفته و از طریق آن مطلوبیت زیارت قبر شریف پیامبر(ص) و مطلوبیت استغفار و لزوم بزرگداشت و تعظیم پیامبر(ص) نتیجه گرفته شده است، چه آن که لزوم تعظیم و بزرگداشت رسول خدا(ص) به زمان حیات ایشان خلاصه نمی‌شود، بلکه بعد از حیات ایشان را نیز در برمی‌گیرد. از طرفی می‌دانیم طبق آیه: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُمُوتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ».^۲

شهداء که پیامبر ما(ص) نیز از جمله ایشان است، پس از وفاتشان در قبور خویش زنده هستند و رزق و روزی داده می‌شوند، لذا با توجه به زنده بودن پیامبر(ص) کسی که بعد از مرگ رسول خدا(ص) قبر ایشان را زیارت کند مثل آن است که در زمان حیاتشان ایشان را زیارت نموده باشد. همچنین آیه ۸۰ سوره توبه: «اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ».^۳

با مطلوبیت استغفار برای اموات منافات ندارد، زیرا همان‌طور که عبارت «ذلک بانهم کفروا» و نیز شأن نزول‌های بیان شده برای آیه نشان می‌دهد، آیه از استغفار برای اموات مشرک نهی می‌کند، و استغفار برای اموات دیگر را رد نمی‌کند. همین‌طور در آیه: «یا ایها الذین امنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون».^۴

^۱ . و ما أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا. و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای آن که با اذن خداوند فرمان برده شود و اگر آنان هنگامی که به خود ستم کردند (از راه خود برگشته و) نزد تو می‌آمدند و از خداوند مغفرت می‌خواستند و پیامبر هم برای آنان استغفار می‌کرد قطعاً خداوند را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند. (سوره نساء، آیه ۶۴)

^۲ . سوره بقره، آیه ۱۵۴.

^۳ . ای کسانی که ایمان آورده‌اید صداهایتان را از صدای پیامبر بلندتر مسازید و در سخن با او، مانند بلند حرف زدنتان با همدیگر، بلند حرف مزیند، مبدا که اعمالتان تباه شود و آگاه نباشید. (سوره حجرات، آیه ۲)

^۴ . ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد نزنید) آن گونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند، مبدا اعمال شما نابود گردد در حالی که نمی‌دانید. (سوره حجرات، آیه ۲)

توصیه شده که مسلمانان در محضر پیامبر(ص) رعایت ادب و احترام را نموده و از سخن گفتن با صدای بلند با پیامبر(ص) خودداری کنند و در آیه بعد افرادی که صدایشان را در نزد پیامبر پایین می‌آورند مورد تشویق قرار گرفته و راجع به ایشان گفته شده: «ان الذین یغضون اصواتهم عند رسول الله اولئک الذین امتحن الله قلوبهم للتقوی».^۱

از سویی لزوم احترام گذاشتن به پیامبر(ص) به زمان حیات ایشان خلاصه نمی‌شود و شامل مرگ ایشان نیز می‌شود، از همین روی است که حرمت پیامبر(ص) پس از وفات ایشان همانند حرمت ایشان در زمان حیاتشان لازم است.

و در آیه: «فی بیوت اذن الله ان ترفع و یذکر فیها اسمہ یسبح له فیها بالغدو والاصال».^۲

به موجب آیه مورد بحث خداوند اذن داده که در خانه‌هایی نامش بلند و ذکر شود و از سویی اذن در هر چیزی، به معنای اعلام آن است که انجام آن منعی ندارد و منظور از رفع بیوت رفع قدر و منزلت و تعظیم بیوت است و مقصود از «ترفع» بالا بردن حوائج در آن مساجد به سوی خداوند است و اظهار نیاز و دعا کردن. در زیارت جامعه خطاب به معصومین(ع) می‌خوانیم «جعلکم فی بیوت اذن الله ان ترفع» از این رو حرم ائمه(ع) یکی از مصادیق «فی بیوت» است.

نتیجه بحث:

انسان مؤمن هیچ‌گاه نباید رابطه خود را با امام معصوم قطع کند. چه در زمان حیات ایشان با اطاعت از آنها و چه پس از مرگشان از راه زیارت و توسل.

^۱. آنان که صدایشان را در نزد رسول خدا ملازم می‌کنند آنها کسانند که خدا قلوبشان را برای تقوی آزموده است. (سوره حجرات، آیه ۳)

^۲. در خانه‌هایی که خداوند فرمان داده است که گرامی داشته و نامشان در آنها یاد شود، در آن بامدادان و شامگاهان نیایش او گویند. (سوره نور، آیه ۳۶)

۱۱-۳-۱-۴-سخن امام حسین (ع) در مورد وصیت جدش پیامبر (ص)

«عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ (ع) قَالَ: «جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ أَغْلَقَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ الْبَابَ وَ قَالَ يَا أَهْلِي وَ أَهْلَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقْرَأُ عَلَيْكُمْ السَّلَامَ وَ هَذَا جِبْرِيلُ مَعَكُمْ فِي الْبَيْتِ يَقُولُ: إِنِّي قَدْ جَعَلْتُ عَدُوَّكُمْ لَكُمْ فِتْنَةً فَمَا تَقُولُونَ قَالُوا نَصْبِرُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنْ قَضَائِهِ حَتَّى تَقْدَمَ عَلَيَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ نَسْتَكْمِلُ جَزِيلَ ثَوَابِهِ ...»^۱ «پیامبر اکرم (ص) حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین (ع) را جمع کرد و درب را بر روی آنها بست فرمود: ای خانواده من که پیوستگان خدایید پروردگرم به شما سلام می‌رساند. اینک جبرئیل با شما در خانه است می‌گوید: من دشمنان شما را موجب آزمایش شما قرار داده‌ام چه می‌گویید. عرض کردند: ما صبر می‌کنیم برای فرمان خدا و قضای پروردگار تا به پیشگاه مقدّسش برویم و جزا و پاداش کامل او را دریابیم شنیده‌ام که شکیبایان را وعده بسیار خوبی داده. پیامبر اکرم (ص) شروع به گریه کرد به طوری که صدای گریه‌اش از خارج خانه شنیده می‌شد آنگاه این آیه نازل گردید: «وَ جَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَ كَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا» «بعضی از شما را باعث آزمایش بعض دیگر قرار داده‌ایم آیا صبر می‌کنید پروردگارت بینا است» فرمود: آنها صبر خواهند کرد همان‌طور که وعده دادند»^۲.

شرح:

به چند دلیل پیامبر (ص) قبل از بیماری وصیت نکرد و آن را نوشت؟

۱. وصیت داشتن واجب است و نه وصیت‌نامه نوشتن، رسول خدا (ص) بارها به صورت شفاهی وصیت‌نامه خود را برای صحابه مطرح کردند.

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی

مؤیدی، پیشین، ص ۱۱۵.

^۲ . همان.

۲. رسول خدا(ص) تابع وحی است. «وما ینطق عن الهوی إن هو الا وحی یوحی» فرستاده ما هرگز بر اساس هوای نفس خود سخن نمی‌گوید همه‌ی سخنان او از جانب خداست.

و تا قبل از این روز، دستور و اجازه به نوشتن وصیت‌نامه‌ی عمومی را نداشتند، اما آن روز دستور گرفتند که این مطلب را برای مردم مطرح کن چنانچه در رابطه با مسئله امامت و خلافت قضیه این چنین بود درعین حال که پیامبر(ص) خلافت و جانشینی امیرالمؤمنین علی(ع) را در موارد و مناسبت‌های متعدد به‌طور خصوصی بیان فرموده بود اما تا زمان قضیه‌ی غدیر مأمور به اعلام آن به‌طور رسمی و عمومی نبود.

۳. آیا واقعاً یک برگ نوشته ارزش و اعتبارش از تجمع کثیر یک صد هزار نفری غدیر خم بیشتر است؟ عده‌ی زیادی آن را نوشتند نسبت به چنین نوشته‌ای ده‌ها شبهه و تردید و اشکال و تهمت جعلی بودن می‌توان گفت که هیچ‌یک در سخنرانی صریح روز غدیر قابل ورود نمی‌باشند. مخصوصاً این که بعد از آن سخنرانی و نصب خاص حضرت به مردم دستور داد به حضرت علی(ع) تبریک گویند و به او به نحو سلام بر امیر مؤمنان سلام نمایند (السلام علیک یا امیرالمؤمنین) مردمی که به این حادثه صریح و عظیم وقعی ننهند به یک برگ نوشته هم عمل نخواهند کرد و اگر سؤال شود چرا پیامبر در آخر عمر شریفشان فرمودند قلم و دوات بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم تا هرگز گمراه نشوید صرف اتمام حجّت با مردم و قدرت‌طلبان بود به همین دلیل پیامبر بعد از جمله توهین‌آمیز آن شخص دیگر اصراری بر آوردن قلم و دوات و نوشتن نفرمودند زیرا کسانی که تا این اندازه از پذیرفتن ولایت حضرت امیر(ع) استنکاف داشتند روشن شد که نوشته هم اثری نخواهد کرد و خواهند گفت پیامبر در طول عمر خود خط ننوشتند (بنا بر مصالح مختلف و متعدد) و این خط جعلی است و از خود ایشان نیست. علاوه این که مصلحت‌های عدم کتابت ایشان از بین می‌رفت و اگر هم مثل گذشته املاء می‌کردند و حضرت علی می‌نوشتند گفته می‌شد این مسئله چون به نفع نویسنده است نظر خود او است و اعتباری ندارد و اگر هم به شخص ثالثی می‌دادند که بنویسد گفته می‌شد کاتب همیشگی پیامبر، علی بود و

کتابت از هر شخص دیگر مردود است. در حقیقت حتی اگر رسول خدا این وصیت‌نامه را قبلاً هم می‌نوشتند، باز هم گروه مخالف نمی‌پذیرفت و هزاران اما و بهانه‌های بنی‌اسرائیلی می‌آوردند و نوشتن وصیت‌نامه هیچ اثری نداشت.

۴. در این رابطه از باب تبرک و تیمن روایتی بیان می‌شود که با دقت و تأمل در آن به کنه و حقیقت مسئله خواهید رسید و خواهید دانست که پیامبر(ص) در چه شرایط زمانی و مکانی و در میان چه افراد اسلام نما و گرگ‌های منتظر فرصت قرار گرفته بود که باید با مسائل و قضایا طوری برخورد کند که نهال نو پای اسلام آسیب نبیند و نیز اهل‌بیت آن حضرت از شر و توطئه و دشمنی آنان در امان باشد.

روایت:

سلیم بن قیس هلالی می‌گوید: هنگام یادآوری تفاخر مهاجرین و انصار، که به افتخارات و برتری‌هایشان می‌بالیدند، علی(ع) ضمن حدیثی طولانی خطاب به طلحه فرمود: ای طلحه مگر تو خود شاهد نبودی که وقتی رسول خدا(ص) از ما استخوان کتفی خواست تا بر آن چیزی بنویسد که پس از او امت او به گمراهی نیفتد و دچار اختلاف نشود و آن دوست تو چنان سخنی را گفت که: البته رسول خدا هذیان می‌گوید و پیامبر خدا(ص) خشمگین شد و از نوشتن صرف نظر نمود؟ طلحه گفت: بله من شاهد این واقعه بوده‌ام. آن حضرت فرمود: پس از این که شما بیرون رفتید رسول خدا(ص) مرا با خبر ساخت از آنچه که قصد داشت که در آن (قطعه استخوان) بنویسد و مردم را بر آن گواه گیرد و همچنین از این که جبرئیل به آن حضرت خبر داده بود که خدای تعالی می‌داند که امت در آینده نزدیک دچار اختلاف و تفرقه خواهد شد. پس از آن رسول خدا(ص) صحیفه‌ای خواست و آنچه را که قصد داشت در آن استخوان کتف بنویسد به من املاء فرمود و سه نفر را بر آن گواه گرفت، سلمان فارسی و ابوذر و مقداد را و کسانی را که پیشوایان هدایت هستند از آن جمله که اطاعتشان را تا روز قیامت به مؤمنان امر فرموده نام برد و مرا (علی(ع)) نخستین آنان خواند، بعد این پسر حسن و سپس این فرزندم حسین و سپس نه تن از اولاد این

فرزندم حسین، آیا همین‌طور است ای اباذر و تو ای مقداد؟ آن دو گفتند: ما گواهی می‌دهیم به‌درستی اسناد آن به رسول خدا(ص) در اینجا طلحه گفت: به خدا سوگند من از رسول خدا(ص) شنیدم که به اباذر می‌فرمود: زمین هرگز زبان‌آوری بر پشت خود حمل نکرده و آسمان هرگز بر او سایه نیفکنده که راست‌گوتر و نیکوکارتر از اباذر باشد و من نیز گواهی می‌دهم که آن دو جز به حق شهادت نمی‌دهند و تو در نزد من راست‌گوتر و نیکوکارتر از آن دو هستم سلیم بن قیس گوید: شنیدم که سلمان می‌گفت: بعد از آن‌که آن مرد آن سخن را گفت و رسول‌الله(ص) غضبناک شده و آن استخوان کتف را کنار انداخت، علی(ع) فرمود: آیا از رسول‌الله(ص) نپرسیم که قصد نوشتن چه چیزی را در آن استخوان کتف داشت، که اگر آن را می‌نوشت هیچ‌کس گمراه نمی‌شد و حتی دو نفر نیز باهم اختلاف پیدا نمی‌کردند؟ پس سکوت کرد تا هر که در خانه بود بیرون رفت و علی و فاطمه و حسن و حسین(ع) ماندند. من و دوستانم ابوذر و مقداد نیز بلند شدیم که برویم. علی(ع) به ما فرمود: بنشینید، پس خواست که از رسول‌الله(ص) سؤال کند و ما می‌شنیدیم. پس رسول‌الله(ص) خود کلام را آغاز و فرمود: ای برادر، شنیدی دشمن خدا چه گفت؟ قبل از آن جبرئیل نزد من آمد و به من خبر داد که او سامری این امت و رفیقش اجلش است و این‌که خداوند تفرقه و اختلاف را بر امتم بعد از من مقلد فرموده است. پس به من امر کرده که آنچه را که می‌خواستم در آن استخوان کتف بنویسم برای تو بنویسم و این سه نفر را شاهد بگیرم. پس برایم صحیفه‌ای حاضر کن. پس علی(ع) صحیفه‌ای آورد و رسول‌الله(ص) نام ائمه‌ی هدایت را پس از خود یک‌به‌یک به او املا فرمود و علی(ع) به دست خویش آن را نوشت.

نتایج فصل اوّل:

۱. مشاهده کرامات و معجزه‌های متعدّد از اباعبدالله(ع)، همچنین نزول آیه تطهیر در حق ایشان و خانواده‌شان که از این راه مقام عصمت و امامت امام ثابت می‌گردد.
۲. خبر از شهادت اباعبدالله توسط پیامبر(ص) برای آگاه ساختن مردم از فتنه‌های پیش رو بود.
۳. ذکر فضایل علی(ع) و امام حسین و امام حسن(ع) برای معرفی آنها به‌عنوان امامان برحق بود.

۴. رسول خدا(ص) نسبت به حسنین (ع) احترام ویژه ای داشتند که دلیل آن شناخت حق آنها توسط مردم بود.

۵. اقرار گرفتن رسول اکرم(ص) از مردم و سران آنها برای شناخت حق امامت و خلافت علی بن ابیطالب(ع) بعد از ایشان بود.

۶. پیامبر برای کتابت و حفظ حدیث تأکید زیادی داشتند که دلیل آن جلوگیری از تغییر سنت نبوی توسط منافقین بود.

۷. پیامد جریان نفاق در این دوره جلوگیری از به اجرا درآمدن وصیت رسول خدا(ص) در امر خلافت و جانشینی ایشان بود.

مقدمه:

یکی از دردناک‌ترین مصائب امت (نوپای) اسلام، رحلت رسول خدا(ص) بود. با مرگ او، وحی (ارتباط با عالم غیب) قطع شد و اوضاع آشفته‌ای پیش آمد و چنان‌که رسول خدا(ص) خبر داده بود، فتنه‌ها همچون پاره‌های شب تار، امت اسلامی را فراگرفت، در این تاریکی فراگیر و آشوب کور، آنچه به خاندان رسالت رسید، دردناک‌ترین و ظالمانه‌ترین مصائب بود، مسلمانان به جز خواص آنان، بیعت مکرر خود با امیر مؤمنان و وصایای رسول خدا(ص) پیرامون پیروی از ثقلین را فراموش کردند تا آنجا که کار به گردهمایی سقیفه کشید، پس از پایان سقیفه و بیعت با اولی، برخی (چنان جرأت یافتند که) بر قتل دو ریحانه‌ی رسول خدا(ص) حسن و حسین همّت گماشتند. اباعبدالله(ع) سی سال از عمر مبارکشان را در خدمت پدر بزرگوارشان گذراندند. ایشان در این مدت هم تحت تعلیمات دلسوزانه پدر قرار داشتند و هم یاری وفادار در کنار ایشان بودند. در این بخش به مهم‌ترین قسمت‌های سخنان اباعبدالله(ع) که در دوران امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) ایراد شده می‌پردازیم.

۲-۴- سخنان امام حسین (ع) در زمان امام علی (ع)

۲-۴-۱- گواهی اباعبدالله (ع) به نفع مدارس

«قَالَ مَوْلَى جَعْفَرِ الصَّادِقِ (ع): لَمَّا وَكَلَى أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي قُحَافَةَ قَالَ لَهُ عُمَرُ: إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ هَذِهِ الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ غَيْرَهَا، فَاُمْنَعْ عَنِّي وَعَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ الْخُمْسَ وَالْفَيْءَ، وَفَدَاكَ، فَإِنَّ شِيعَتَهُ إِذَا عَلِمُوا ذَلِكَ تَرَكُوا عَلِيًّا وَاقْبَلُوا إِلَيْكَ رَغْبَةً فِي الدُّنْيَا وَإِثَارًا وَ مُحَابَاةً عَلَيْهَا، فَفَعَلَ أَبُو بَكْرٍ ذَلِكَ وَصَرَفَ عَنْهُمْ جَمِيعَ ذَلِكَ فَلَمَّا قَامَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي قُحَافَةَ أَمَرَ مُنَادِيَهُ مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) دِينَ أَوْ عِدَّةً فَلْيَأْتِنِي حَتَّى أَقْضِيَهُ، وَ أَنْجَزَ لِحَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ لِحَرِيرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيَّ. قَالَ: (قَالَ) عَلِيُّ (ع) لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: صَبِرِي إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ ذَكَرِيهِ فَدَاكَ، فَصَارَتْ فَاطِمَةُ إِلَيْهِ وَ ذَكَرَتْ لَهُ فَدَاكَ مَعَ الْخُمْسِ وَالْفَيْءِ، فَقَالَ: هَاتِي بَيِّنَةً يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَتْ: أَمَّا فَدَاكَ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ نَبِيَّهُ قُرْآنًا يَأْمُرُ فِيهِ بِأَنْ يُؤْتِيَنِي وَ وُلْدِي حَقِّي، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ فَكُنْتُ أَنَا وَ وُلْدِي أَقْرَبَ الْخَلَائِقِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَفَنَحَلْنِي وَ وُلْدِي فَدَاكَ، فَلَمَّا تَلَا عَلَيْهِ جَبْرَيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): مَا حَقُّ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ؟

فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى: وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ، فَفَسَمَّ الْخُمْسَ عَلَى خُمُسَةِ أَقْسَامٍ، فَقَالَ: مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ فَمَا لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ، وَ مَا لِرَسُولِ اللَّهِ فَهُوَ لِذِي الْقُرْبَى، وَ نَحْنُ ذُو الْقُرْبَى. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى. فَنَظَرَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي قُحَافَةَ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ قَالَ: مَا تَقُولُ؟ فَقَالَ عُمَرُ: وَ مِنَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ أَبْنَاءِ السَّبِيلِ؟ فَقَالَتْ فَاطِمَةُ (س): الْيَتَامَى الَّذِينَ يَأْتُمُونَ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِذِي الْقُرْبَى، وَ الْمَسَاكِينُ الَّذِينَ أَسْكَنُوا مَعَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ ابْنِ السَّبِيلِ الَّذِي يَسْأَلُكَ مَسْأَلَتَهُمْ. قَالَ عُمَرُ: فَإِذَا الْخُمْسُ وَ الْفَيْءُ كُلُّهُ لَكُمْ وَ لِمَوَالِكُمْ وَ أَشْيَاعِكُمْ؟! فَقَالَتْ فَاطِمَةُ (س): أَمَّا فَدَاكَ فَأَوْجَبَهَا اللَّهُ لِي وَ لُوَلْدِي دُونَ مَوَالِينَا وَ شِيعَتِنَا، وَ أَمَّا الْخُمْسُ فَفَسَمَهُ اللَّهُ لَنَا وَ لِمَوَالِينَا وَ أَشْيَاعِنَا كَمَا يُقْرَأُ فِي كِتَابِ اللَّهِ. قَالَ عُمَرُ: فَمَا لِسَائِرِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ النَّابِعِينَ بِإِحْسَانٍ؟ قَالَتْ فَاطِمَةُ: إِنْ كَانُوا مَوَالِينَا وَ مِنَ

أَشْيَاعِنَا فَلَهُمُ الصَّدَقَاتُ الَّتِي قَسَمَهَا اللَّهُ وَ أَوْجَبَهَا فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ . . . إِلَى آخِرِ الْقِصَّةِ، قَالَ عُمَرُ: فَدَكَ لَكَ خَاصَّةً وَ الْفَيْءُ لَكُمْ وَ لِأَوْلِيَائِكُمْ؟ مَا أَحْسَبُ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ يَرْضُونَ بِهَذَا! قَالَتْ فَاطِمَةُ: فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ رَضِيَ بِذَلِكَ، وَ رَسُولُهُ رَضِيَ بِهِ، وَ قَسَمَ عَلَى الْمَوَالَةِ وَ الْمُتَابَعَةِ لَأَعْلَى الْمُعَادَاةِ وَ الْمُخَالَفَةِ، وَ مَنْ عَادَانَا فَقَدْ عَادَى اللَّهَ، وَ مَنْ خَالَفَنَا فَقَدْ خَالَفَ اللَّهَ، وَ مَنْ خَالَفَ اللَّهَ فَقَدْ اسْتَوْجَبَ مِنَ اللَّهِ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ وَ الْعِقَابَ الشَّدِيدَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. فَقَالَ عُمَرُ: هَاتِي بَيْنَهُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ عَلَيَّ مَا تَدْعِينَ؟! فَقَالَتْ فَاطِمَةُ (س): قَدْ صَدَّقْتُمْ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَ جَرِيرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ وَ لَمْ تَسْأَلُوهُمَا الْبَيْنَةَ! وَ بَيَّنْتِي فِي كِتَابِ اللَّهِ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنَّ جَابِرًا وَ جَرِيرًا ذَكَرَا أَمْرًا هَيِّنًا، وَ أَنْتِ تَدْعِينَ أَمْرًا عَظِيمًا يَقَعُ بِهِ الرَّدَّةُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ! فَقَالَتْ (س): إِنَّ الْمُهَاجِرِينَ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ هَاجَرُوا إِلَى دِينِهِ، وَ الْأَنْصَارُ بِالْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ بِذِي الْقُرْبَى أَحْسَنُوا، فَلَا هِجْرَةَ إِلَّا إِلَيْنَا، وَ لَا نُضْرَةَ إِلَّا لَنَا، وَ لَا اتِّبَاعَ بِإِحْسَانٍ إِلَّا بِنَا، وَ مَنْ ارْتَدَّ عَنَّا فَإِلَى الْجَاهِلِيَّةِ. فَقَالَ لَهَا عُمَرُ: دَعِينَا مِنْ أَبَاطِيلِكَ، وَ أَحْضَرِينَا مَنْ يَشْهَدُ لَكَ بِمَا تَقُولِينَ!! فَبَعَثَتْ إِلَى عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ أُمِّ أَيْمَنَ وَ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ وَ كَانَتْ تَحْتَ أَبِي بَكْرٍ بْنِ أَبِي قُحَافَةَ فَأَقْبَلُوا إِلَى أَبِي بَكْرٍ وَ شَهِدُوا لَهَا بِجَمِيعِ مَا قَالَتْ وَ ادَّعَتْهُ. فَقَالَ: أَمَّا عَلِيُّ فَرَوْجُهَا، وَ أَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَاهَا، وَ أَمَّا أُمُّ أَيْمَنَ فَمَوْلَاتُهَا، وَ أَمَّا أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَيْسٍ فَقَدْ كَانَتْ تَحْتَ جَعْفَرِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَهِيَ تَشْهَدُ لِبَنِي هَاشِمٍ، وَ قَدْ كَانَتْ تَخْذُمُ فَاطِمَةَ، وَ كُلُّ هَؤُلَاءِ يَجْرُونَ إِلَى أَنْفُسِهِمْ! فَقَالَ عَلِيُّ (ع): أَمَّا فَاطِمَةُ فَبِضْعَةٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، وَ مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَى رَسُولَ اللَّهِ (ص)، وَ مَنْ كَذَّبَهَا فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولَ اللَّهِ، وَ أَمَّا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَابْنَا رَسُولِ اللَّهِ (ص) سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، مَنْ كَذَّبَهُمَا فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولَ اللَّهِ (ص) إِذْ كَانَ أَهْلُ الْجَنَّةِ صَادِقِينَ، وَ أَمَّا أَنَا فَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ، وَ أَنْتَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، وَ الرَّادُّ عَلَيْكَ هُوَ الرَّادُّ عَلَيَّ، وَ مَنْ أَطَاعَكَ فَقَدْ أَطَاعَنِي، وَ مَنْ عَصَاكَ فَقَدْ عَصَانِي، وَ أَمَّا أُمُّ أَيْمَنَ فَقَدْ شَهِدَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِالْجَنَّةِ، وَ دَعَا لِأَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَيْسٍ وَ ذُرِّيَّتِهَا. قَالَ عُمَرُ: أَنْتُمْ كَمَا وَصَفْتُمْ أَنْفُسَكُمْ، وَ لَكِنْ شَهَادَةُ الْجَارِّ إِلَى نَفْسِهِ لَا تُقْبَلُ. فَقَالَ عَلِيُّ (ع): إِذَا كُنَّا كَمَا نَحْنُ كَمَا نَعْرِفُونَ وَ لَا تُتَكْرَمُونَ، وَ شَهَادَتُنَا لِأَنْفُسِنَا لَا تُقْبَلُ، وَ شَهَادَةُ رَسُولِ اللَّهِ لَا تُقْبَلُ، فَانَالِلَهُ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ،

إِذَا ادَّعَيْنَا لِلنَّفْسِنَا تَسْأَلُنَا الْبَيِّنَةَ؟! فَمَا مِنْ مُعِينٍ يُعِينُ، وَقَدْ وَتَّبْتُمْ عَلَى سُلْطَانِ اللَّهِ وَ سُلْطَانِ رَسُولِهِ، فَأَخْرَجْتُمُوهُ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى بَيْتٍ غَيْرِهِ مِنْ غَيْرِ بَيِّنَةٍ وَلَا حُجَّةٍ: وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ . ثُمَّ قَالَ لِفَاطِمَةَ: انصَرَفِي حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»^۱.

ترجمه:

«امام صادق(ع) فرمود: چون ابوبکر خلیفه شد، عمر به او گفت: مردم بندگان دنیایند و جز آن را نمی‌خواهند، پس خمس و فیه و فدک را از علی(ع) و خاندانش بازدار، زیرا شیعیانش چون این را بدانند، او را رها کرده به سبب گزینش و گرایش به دنیا به تو رو می‌آورند، پس ابوبکر چنان کرد و همه آنها را از ایشان بازداشت.

چون ابوبکر منادی خود را گفت تا ندا دهد، هر کس از رسول خدا(ص) طلبی یا پیمانی دارد، نزد من آید تا پردازم و در مورد جابر بن عبدالله و جریر بن عبدالله به گفته خود عمل کرد، علی(ع) به فاطمه فرمود: نزد ابوبکر برو و فدک را به یادش آور، فاطمه(س) نزد او رفت و فدک را با خمس و فیه به یادش آورد، ابوبکر گفت: ای دختر رسول خدا(ص) گواه بیاور، فرمود: اما فدک، خدای متعال آیه‌ای نازل فرمود: و در آن فرمان داد تا پیامبرش، حق من و فرزندانم را بدهد، خدای متعال فرمود: «حق خویشان را پرداز»، او به من و فرزندانم فدک را بخشید.

و اما (خمس) چون جبرئیل این بخش آیه را بر پیامبر(ص) خواند: «و حق مسکین و ابن سبیل را»، رسول خدا(ص) پرسید: حق مسکین و ابن سبیل چیست؟ پس خدا این آیه را نازل فرمود: «و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان (او) و یتیمان و بینوایان و در راه ماندگان است». و خمس را به پنج قسمت، تقسیم کرد و (اما فیه) خدای متعال فرمود: «آنچه خدا از (دارایی) ساکنان آن قریه‌ها، عاید پیامبرش گردانید از آن خدا و از آن پیامبر (او) و متعلق به خویشاوندان نزدیک (وی) و یتیمان و مساکین و ابن سبیل است تا میان توانگران شما دست‌به‌دست نگردد»، پس آنچه برای خداست، از آن پیامبرش است و

^۱ . مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۲۹، صص ۱۹۴-۱۹۹.

آنچه برای پیامبر اوست، از آن خویشاوندان وی است و ما، همان خویشانییم، خدای متعال فرمود: «بگو: به ازای آن (رسالت)، خواستار پاداشی از شما نیستیم، مگر دوستی درباره خویشاوندان».

ابوبکر به عمر نگاه کرد و گفت: چه می‌گویی؟ عمر پرسید: (ای فاطمه) یتامی و مساکین و ابن سبیل کیانند؟ فاطمه (س) فرمود: یتامی، آنانند که خدا و رسول خدا و خویشاوندان او را امام خود گیرند و مساکین آنانند که در دنیا و آخرت با ایشان آرام گیرند و ابن سبیل، کسی است که راه ایشان پوید، عمر گفت: بنابراین، همه خمس و فیه از آن شما و دوستان شماست؟

فاطمه فرمود: اما فدک را خدای متعال، برای من و فرزندانم واجب فرموده، نه دوستان و پیروان ما، ولی خمس را چنانکه در کتاب خدا خوانده می‌شود میان ما و دوستان و پیروان ما تقسیم فرموده است. عمر گفت: پس برای بقیه مهاجران و انصار و تابعان نیکوکار، چه می‌ماند؟

فاطمه (س) فرمود: اگر از دوستان و پیروان ما باشند، صدقاتی را که خدا در کتاب خود تقسیم و واجب فرموده، از آن ایشان خواهد بود، خدای متعال فرمود: «صدقات، تنها به تهیدستان و بینویان و متصدیان (گردآوری و پخش) آن و کسانی که دلشان به دست آورده می‌شود و در راه (آزادی) بردگان و... اختصاص دارد».

عمر گفت: آیا فدک، ویژه تو و فیه برای شما و دوستان شما می‌باشد؟ گمان نمی‌کنم اصحاب محمد (ع) به این راضی باشند؟

فاطمه (س) فرمود: خدا و رسول خدا (ص) به آن راضی‌اند و خدا آن را بر اساس دوستی و پیروی تقسیم فرمود، نه بر اساس دشمنی و ناسازگاری که هر که با ما، دشمنی کند با خدا دشمنی کرده و هر که با ما، ناسازگاری کند با خدا ناسازگاری کرده است و هر که با خدا، ناسازگاری کند از جانب خدا، مستوجب عذاب دردناک و عقوبت سخت دنیا و آخرت خواهد بود.

عمر گفت: ای دختر محمد (ص)؟ بر ادعای خود، شاهد بیاور.

فرمود: شما (ادعای) جابر بن عبدالله و جریر بن عبدالله را پذیرفتید و از ایشان، گواه نخواستید، حال آنکه گواه من کتاب خداست؟

عمر گفت: جابر و جریر، چیز کمی می‌خواستند درحالی‌که تو، خواسته بزرگی را که با آن ارتداد مهاجران و انصار رخ می‌دهد ادعا می‌کنید؟

فاطمه(س) فرمود: مهاجران به وسیله رسول خدا(ص) و خاندانش، به سود دین خدا هجرت کردند و انصار نیز با ایمان به خدا و پیامبر و خاندانش، احسان کردند، پس هیچ هجرتی، جز به سوی ما و هیچ نصرتی جز برای ما و هیچ تابع نیکوکاری، جز به وسیله ما نخواهد بود و هر که از ما رو برتابد، رو به جاهلیت دارد. عمر گفت: با ما از این حرف‌های بیهوده مزین و شاهد خود را بیاور؟ پس فاطمه(س) علی(ع) و حسن(ع) و حسین(ع) و ام ایمن و اسماء بنت عمیس، همسر ابوبکر، را خواسته، آنان نزد ابوبکر آمدند و به همه آنچه فاطمه(س) فرموده بود، شهادت دادند.

عمر گفت: علی(ع) همسر او، حسن(ع) و حسین(ع) فرزندان او، ام ایمن کنیز او و اسماء بنت عمیس نیز همسر جعفر طیار و خادمه فاطمه بوده که به سود بنی‌هاشم، شهادت می‌دهد و همه اینان به سود خود عمل می‌کنند.

علی(ع) فرمود: فاطمه(س) پاره تن رسول خداست، هر که او را بیازارد، رسول خدا را آزرده است و هر که او را تکذیب کند، رسول خدا را تکذیب کرده است و حسن و حسین، فرزندان رسول خدا و سرور جوانان اهل بهشت‌اند، هر که ایشان را تکذیب کند، رسول خدا را تکذیب کرده است، زیرا بهشتیان راستگویانند و رسول خدا(ص)، درباره من فرمود: تو از منی و من از تو و تو در دنیا و آخرت، برادر منی و هر که از تو نپذیرد، از من نپذیرفته است و هر که تو را پیروی کند، از من پیروی کرده است و هر که از تو سرپیچی کند، از من سرپیچی کرده است و پیامبر خدا(ص)، برای بهشت ام ایمن، سوگند خورده است و برای اسماء بنت عمیس و ذریه او، دعا فرموده است. عمر گفت: شما همه به همان گونه‌اید که خود فرمودید، ولی شهادت کسی به سود خود، پذیرفته نیست، علی(ع) فرمود: اگر ما چنانیم که خود اعتراف دارید و باز شهادت ما و شهادت رسول خدا(ص) در حق ما پذیرفته نیست، پس «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»، از ما که به سود خود ادعا داریم، گواه می‌خواهید و هیچ یاری کننده‌ای نیست، درحالی‌که خود بر ولایت (و حکومت) خدا و رسول خدا جهیدید و آن را بی‌هیچ گواه و حجّتی از خانه پیامبر اکرم(ص) به

خانه دیگری، بردید. «وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ» سپس به فاطمه (س) فرمود: برگرد تا خدای متعال، میان ما داوری کند که او، بهترین داوران است.^۱

نتیجه بحث:

اولین بدعتی که بعد از رحلت پیامبر (ص) رخ داد، مخالفت با سنت آن حضرت در مورد خلافت علی (ع) بود و با قرار گرفتن خلافت در دست سیاستمداران دنیا طلب احکام دینی، یکی پس از دیگری جای خود را به بدعت‌ها و پدیده‌های جدید داد.

در زمان ابوبکر نه تنها ارثیه فاطمه زهرا (س) غصب شد بلکه فدک که یک منطقه تجاری بسیار باارزش بود و در جنگ خیبر یهودیان بدون جنگ و خونریزی آن را تقدیم پیامبر (ص) کرده بودند و پیامبر آن را به فاطمه زهرا (س) و فرزندان‌ش هدیه داده بود را نیز غصب کردند.

فاطمه زهرا (س) نزد ابوبکر رفته و اعتراض خود را با دلایل محکم بیان داشت اما نه تنها اعتراضش پذیرفته نشد بلکه به قدری او را مورد آزار و اذیت خود قراردادند که ۷۵ روز بعد از وفات پیامبر (ص) به شهادت رسید.

پیامبر گرامی اسلام (ص) به دو علت فدک را به دختر خود فاطمه زهرا (س) بخشید:

۱. زمامداری امت اسلامی پس از درگذشت پیامبر اکرم (ص)، بنا بر تصریح مکرر و سفارش اکید آن حضرت بر عهده‌ی علی (ع) بود و چنین منصب و منزلتی، هزینه‌ی سنگینی را می‌طلبد. رهبر آینده‌ی اسلام، برای حفظ این موقعیت، می‌توانست از درآمد فدک، استفاده کند و گویا دستگاه حاکم و غاصب، از این پیش‌بینی آگاه شده بود. بدین روی، در همان روزهای نخست خلافت، مزرعه‌ی فدک را از دست خاندان پیامبر (ص) گرفت.

^۱ پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، صص ۱۳۰-۱۳۴.

۲. خاندان پیامبر(ص) که وابسته‌ترین فرد آن یگانه دختر وی و فرزندان بزرگوار او امام حسن و امام حسین(ع) بودند، می‌بایست پس از رحلت پیامبر مصون بمانند. برای تأمین این هدف، آن حضرت، مزرعه‌ی فدک را به دختر بزرگوارش بخشید.

دلایل مخالفت با فاطمه زهرا(س) نیز چنین بود:

۱. اگر ابوبکر آن روز «فدک» را به مجرد ادعای فاطمه زهرا(س) به وی داده بود فردا فاطمه زهرا ادعا می‌کرد که خلافت حق شوهرش علی است و ابوبکر را از مسندش پایین می‌کشد. ابوبکر هم نمی‌توانست خود را معذور بدارد، زیرا قبلاً پذیرفته بود که دختر پیغمبر در آنچه می‌گوید راست‌گو است و نیازی به شاهد ندارد.

۲. اگر ارث فاطمه(س) و فدک را به او می‌دادند علویان تقویت می‌شدند و ممکن بود قدرتی کسب کنند که خلافت را از آنها بستانند.

حضرت علی(ع) در نامه‌ای به عثمان بن حنیف انصاری که از طرف آن بزرگوار حاکم بصره بود، از قصه‌ی فدک، این چنین دردمندانه یاد می‌کند.

«به خدا سوگند از دنیای شما زری نیندوخته و از غنائم آن، ثروت فراوانی جمع نکرده‌ام. به علاوه بر جامه‌ای که (در بر) دارم، جامه کهنه‌ی دیگری مهیا نکرده‌ام. آری، از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است، فدک در دست ما بود که در وا گذاشتن آن به ما، گروهی بخل ورزیدند و گروه دیگر نیز، دست از آن شستند. خداوند، نیکو دآوری است. مرا به فدک و غیر فدک چه کار، درحالی‌که جایگاه انسان فردا، قبری است که در تاریکی آن، آثارش منقطع و خبرهای مربوط به او گم می‌شود».^۱

^۱. خلجی، محمدتقی، ترجمه و شرح خطبه‌ی حضرت زهرا(س)، انتشارات میثم تمار، چاپ پنجم، زمستان ۱۳۸۴، ص ۴۰۵.

۲-۲-۴- سخن امام حسین(ع) در مورد بیعت گرفتن از پدرش

«حَدَّثَنِي أَبِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (ع)، قَالَ: لَمَّا أَتَى أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ إِلَى مَنْزِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) وَ خَاطَبَاهُ فِي الْبَيْعَةِ وَ خَرَجَا مِنْ عِنْدِهِ، خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) إِلَى الْمَسْجِدِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ بِمَا اصْطَنَعَ عِنْدَهُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ، وَ أَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا. ثُمَّ قَالَ: إِنَّ فَلَانًا وَ فَلَانًا أَتَيَانِي وَ طَالِبَاتِي بِالْبَيْعَةِ لِمَنْ سَبِيلُهُ أَنْ يَبَايَعَنِي، أَنَا ابْنُ عَمِّ النَّبِيِّ وَ أَبُو أُنْبِيَةِ، وَ الصَّدِيقِ الْكَبِيرِ، وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ (ص)، لَا يَقُولُهَا أَحَدٌ غَيْرِي إِلَّا كَاذِبٌ، وَ أَسْلَمْتُ وَ صَلَّيْتُ، وَ أَنَا وَصِيَّهُ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ فَاطِمَةَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ (ص) وَ أَبُو حَسَنِ وَ حَسِينَ سِبْطِي رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، بِنَا هِدَاكُمُ اللَّهُ، وَ بِنَا اسْتَنْقَذَكُمُ مِنَ الضَّلَالَةِ، وَ أَنَا صَاحِبُ يَوْمِ الدُّوْحِ، وَ فِيَّ نَزَلَتْ سُورَةُ مِنَ الْقُرْآنِ، وَ أَنَا الْوَصِيُّ عَلَى الْأَمْوَاتِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ أَنَا بَقِيَّتُهُ عَلَى الْأَحْيَاءِ مِنْ أُمَّتِهِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ يَثْبِتْ أَقْدَامَكُمْ وَ يَتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى بَيْتِهِ»^۱.

ترجمه:

«چون ابوبکر و عمر به منزل امیر مؤمنان(ع) آمده با او پیرامون بیعت (با ابوبکر) سخن گفتند و بیرون رفتند، امیر مؤمنان علی(ع) به مسجد آمده، حمد و ثنای الهی به جای آورد زیرا این خدا بود که در حق خاندان رسالت، نیکی کرد و در میان آنان، پیامبری از خودشان برانگیخت و پلیدی (شرک و گناه) را از آنان زدود و آنان را پاکیزگی بخشید سپس فرمود: فلانی و فلانی به سراغ من آمده، از من بیعت با کسی را طلب کردند که وظیفه او بیعت کردن با من است، من پسر عموی پیامبر اکرم(ص) و پدر فرزندان او و صدیق اکبر و برادر رسول خدایم، این فضایل را هیچ کس غیر از من ادعا نکند، مگر دروغ گو باشد، من (اولین مردانم که) اسلام آوردم و (با او) نماز گزاردم و من وصی او و همسر سرور زنان جهانیان، فاطمه(س) دخت محمد(ص) و پدر حسن و حسین(ع) دو سبط رسول خدایم، ما خاندان رحمتیم که خدا به وسیله ما، شما را هدایت فرمود و به وسیله ما، شما را (از تنگنا و تاریکی های) گمراهی نجات بخشید، منم صاحب روز بزرگ و

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۱۳۵.

درباره من، سوره‌ای از قرآن نازل شده است و من، وصیت درگذشتگان خاندان او و مورد اعتماد زندگان امت وی می‌باشم، از خدا پروا کنید تا گام‌هایتان را استوار بدارد و نعمتش را بر شما تمام گرداند، سپس به خانه برگشت»^۱.

شرح:

دوران زندگانی علی بن ابیطالب (ع) در پرتو هم‌جواری با شخص اول اسلام حضرت محمد (ص) از کودکی تا بزرگسالی و به تبع آن رشد و اعتلای روحی و فکری در نزد ایشان و برخورداری از انفاس قدسی و تعالیم نبوی، همچنین ایفای نقش تاریخی و حسّاس و سرنوشت‌ساز حضرت علی (ع) در مقاطع مختلف از دوران پرفراز و نشیب رسالت پیامبر اسلام (ص) سبب به وجود آمدن فضایل و مناقب خاص و ویژه‌ای در وجود ایشان گردید که بعد از پیامبر (ص)، به عنوان شخص دوّم عالم اسلام شناخته شد و در این خصوصیات کسی هم‌تراز و هم‌پایه با ایشان نبوده است.

حضرت علی (ع) در تمام مراحل نبوت، یک لحظه از یاری و پشتیبانی رسول خدا سستی و غفلت نمود و تاریخ اسلام را سرشار از فداکاری‌ها و شجاعت‌ها و دلاوری‌های خود کرد. تمامی این فضایل که حاکی از علاقه و محبت رسول خدا به حضرت علی (ع) بود، بدون شک حسادت برخی را برانگیخت و دشمنی‌هایی را علیه او فراهم ساخت که تا زمان حیات پیامبر (ص)، جرأت علنی کردن آن را نداشتند و آن را مخفی می‌داشتند. اما این دشمنی‌های پنهانی پس از رحلت پیامبر (ص)، در امر جانشینی و خلافت پس از رسول اکرم (ص) و خانه‌نشینی کردن بیست و پنج ساله حضرت علی (ع) گواه این مطلب است. لذا کتمان کردن حقایق و فضایل علی (ع) از سوی مخالفان و معاندان، امری طبیعی و بدیهی بود. لکن، علی رغم تمامی این تلاش‌ها در نادیده گرفتن فضایل و مناقب علی بن ابیطالب (ع)، قرآن کریم به عنوان اولین و مهم‌ترین دلیل و سند ما مسلمانان، به فراخور مقاطع مهم تاریخی صدر اسلام، آیات متعددی را درباره حضرت علی (ع) ذکر کرده که دقت و تفحص در شأن نزول آن آیات، سیمای علی (ع) را در آن کتاب آسمانی

^۱. همان.

ترسیم و شأن و مرتبت قدسی و الهی آن حضرت را بر مشتاقان حق و حقیقت مبرهن و آشکار می‌سازد.

در ادامه به چند مورد از آیاتی که در شأن علی بن ابیطالب (ع) آمده اشاره می‌گردد:

۱. «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ»^۱

بعضی از مردم با ایمان و فداکار، همچون علی (ع) در «لیلة المبيت» به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر (ص) جان خود را به خاطر خشنودی خدا می‌فروشد، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

«فی أمالی شیخ الطائفة قدس سره الی حکیم بن جبیر عن علی بن الحسین (ع) فی قول الله عز و جل: وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ قَالَ: نزلت فی علی (ع) حین بات علی فراش رسول الله (ص)»^۲

۲. «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳

«نزلت الآیة فی علی (ع) كانت معه أربعة دراهم فتصدق بواحد نهارا و بواحد ليلا و بواحد سرا و بواحد علانية و هو المروى عن أبی عبد الله (ع) و أبی جعفر (ع)»^۴

۳. «وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۴) وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۵)»^۱

۱. سوره بقره، آیه ۲۰۷.

۲. عروسی حویزوی، جمعه، تفسیر نورالثقلین، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۴.

۳. آنها که اموال خود را، شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است، نه ترسی بر آنهاست، و نه غمگین می‌شوند. (سوره بقره، آیه ۲۷۴)

۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۲، ص ۶۶۷.

رجعت یکی از مسلّمات مذهب شیعه و اعتقاد به آن از ضروریات این مذهب به شمار می‌رود. رجعت به این معناست که خداوند در آستانه رستاخیز گروهی از مؤمنان خالص و مستکبران بسیار شرور را به این جهان بازمی‌گرداند تا دولت صالحان تشکیل گردد و از ظالمان در همین دنیا انتقام گرفته شود. در این آیه، خداوند از حشر و بازگرداندن گروهی از مردم خبر می‌دهد، نه همه آنها، یکی از کسانی که در رجعت بازمی‌گردد، حضرت علی(ع) است.

«از امام صادق(ع) روایت شده که مردی به عمار یاسر گفت: آیه‌ای در کتاب خدا قلبم را فاسد کرده است. عمار پرسید: کدام آیه؟ گفت: این آیه: «أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً» مقصود از «دابه» زمین چیست؟ عمار گفت: به خدا نمی‌نشینم و نمی‌خورم و نمی‌نوشم تا به تو نشان دهم. عمار با آن مرد نزد علی(ع) آمد. حضرت مشغول خوردن خرما و سرشیر بود فرمود: بیا. عمار نشست و با حضرت مشغول خوردن شد. آن مردم تعجب کرد. وقتی که عمار برخاست، آن مرد گفت: «سبحان الله» تو قسم خوردی که نخوری و ننوشی مگر این که آن «دابه» را به من نشان دهی. عمار گفت: اگر عقل داری به تو نشان دادم».^۲

نتیجه بحث:

با رحلت پیامبر خاتم(ص) جریان نفاق قدرت یافت و با استفاده از اوضاع آشفته سیاسی و اجتماعی توانست خلافت را از جایگاه حقیقی خود خارج سازد.

اینکه مردم چگونه سفارش‌های فراوان پیغمبر(ص) را درباره خلافت علی بن ابیطالب(ع) به فراموشی سپردند و با ابوبکر بیعت کردند را می‌توان در دو مطلب جستجو کرد.

^۱ . هنگامی که فرمان عذاب آنها فرا رسد (و در آستانه رستاخیز گیرند) جنبنده‌ای را از زمین برای آنها خارج می‌کنیم که با آنها تکلم می‌کند و می‌گوید: مردم به آیات ما ایمان نمی‌آورند.

به خاطر بیاور روزی را که ما از هر امتی گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کردند محشور می‌کنیم و آنها را ننگه می‌داریم تا به یکدیگر ملحق شوند. (سوره نمل، آیه ۸۲، ۸۳)

^۲ . طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، پیشین، ج ۱۸، ص ۱۴۴.

۱. بقایای عقاید و سنت‌های جاهلی

اکثر مردم مدینه بعد از هجرت پیامبر(ص) به آن شهر، ایمان آوردند و عمده مردم مکه در سال هشتم هجری اسلام را پذیرفتند اما ترک عقاید و خلق و خوی جاهلی در مدت کوتاه حیات رسول‌الله به راحتی صورت نمی‌پذیرفت و از سوی دیگر فرهنگ مردم حجاز بسیار پایین بود و همه آنان آمادگی پذیرش معارف بلند الهی را نداشتند.

۲. توطئه منافقان

منافقان که در مدینه اجتماع کرده بودند و برای فوت پیامبر لحظه‌شماری می‌کردند با رحلت آن حضرت فعالیت‌های خود را علناً و آشکارا آغاز نمودند. آنها در مرحله اول برای رسیدن به هدف خود، از رسوبات روانی و فکری جاهلی بهره بردند.

علی بن ابیطالب(ع) هر دو سبب را در یک کلام عنوان کرد و فرمود:

«زنهار که اینک دست از رشته‌ی طاعت کشیده‌اید و با احکام جاهلیت بر دژ الهی شکاف وارد آورده‌اید ... بدانید که پس از هجرت دیگر بار به بدویت روی آورده‌اید و در پی همبستگی گروه‌گروه شدید. جز بنام اسلام، وابسته نیستید و از ایمان جز تشریفاتش را نمی‌شناسید ... گویی می‌خواهید اسلام را با شکستن حریم آن و گسستن میثاق و تعهدش، وارونه کنید»^۱.

هنگامی که ابوبکر از قریش و اکثریت قریب به اتفاق انصار بیعت گرفت نوبت به بنی‌هاشم رسید. برخی از آنان در خانه علی بن ابیطالب جمع بودند و حاضر به بیعت نمی‌شدند. ابوبکر عمر را مأمور کرد که از علی(ع) و اطرافیانش بیعت بگیرد.

عمر به زور وارد خانه علی بن ابیطالب شد تا از ایشان بیعت بگیرد و چون ایشان امتناع ورزیدند به شدت او را کشیده و به مسجد بردند. و طی خطبه‌ای فرمود: چگونه کسی مانند من با آن فضائلی که قسمت ناچیزی از آنها را برشماردیم می‌تواند با ابوبکر بیعت کند.

۱. عبدالمحمدی، حسین، زمینه‌های قیام امام حسین(ع)، پیشین، ج ۱، ص ۱۲۹.

۳-۲-۴- اعتراض امام حسین(ع) بر ابوبکر

«عن أبيه عن علي بن أبي طالب(ع) قال: لما استخلف أبو بكر صعد المنبر في يوم الجمعة وقد تهيأ الحسن والحسين(ع) للجمعة فسبق الحسين(ع) فأنتهى إلى أبي بكر وهو على المنبر فقال هذا منبر أبي لا منبر أبيك فبكي أبو بكر وقال صدقت هذا منبر أبيك لا منبر أبي فدخل علي بن أبي طالب(ع) في تلك الحال فقال ما يبكيك يا أبا بكر فقال له القوم قال له الحسين(ع) كذا وكذا فقال علي(ع) يا أبا بكر إن الغلام إنما يثغر في سبع سنين ويحتلم في أربع عشرة سنة ويستكمل طوله في أربع وعشرين ويستكمل عقله في ثمان وعشرين سنة فما كان بعد ذلك فإنما هو بالتجارب»^۱

ترجمه:

«از امام حسين، از امير مؤمنان(ع) نقل کرده که فرمود: وقتی ابوبکر خليفه شد روز جمعه ای به منبر برآمد، حسن و حسين(ع) (که در سنين کودکی) بودند، برای نماز جمعه، آماده شده بودند، حسين(ع) پيش افتاده، به ابوبکر رسيد و فرمود: «این، منبر پدر من است، نه منبر پدر تو». ابوبکر گريست و گفت: راست می گویی، این منبر پدر شماست، نه منبر پدر من، در این هنگام امير مؤمنان(ع) داخل مسجد شد و پرسيد: ابوبکر، چرا می گویی؟ مردم گفتند: حسين(ع) به او چنین و چنان گفت: (و او را متأثر ساخت)، علي(ع) فرمود: ای ابوبکر، پسر بچه در هفت سالگی، دندان های شیری اش می افتد، در چهارده سالگی، محتلم می شود، در بیست و چهار سالگی، اندازه قامتش تکمیل می شود و در بیست و هشت سالگی، عقلش به کمال می رسد، پس از آن، آنچه به دست می آورد از ناحیه تجارب (تلخ و شیرین) زندگی است»^۲.

شرح:

در اندیشه سیاسی اسلام، اگر انسان در ولایت الهی قرار نداشته باشد در ولایت طاغوت قرار می گیرد. از این رو، لازم است که انسان خود را در ولایت الهی قرار دهد و با طاغوت مبارزه کند،

^۱. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، موسسه آل البيت(ع)، قم، ۱۴۰۸ق، بی چا، ج ۱۵، ص ۱۶۴.

^۲. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۱۳۸.

زیرا طاغوت کسی است که از ولایت الهی خارج شده و با تجاوز از حدود الهی، می‌کوشد تا مسیر امت را از راه راست تغییر دهد.

مبارزه با طاغوت به‌عنوان نماد سرکشی علیه ولایت الهی، یکی از اصول اساسی بلکه بنیاد توحید می‌باشد، زیرا اگر ولایت الهی، بنیاد اسلام و توحید و تیرک اصلی خیمه اسلام می‌باشد، ولایت طاغوت به این بنیاد یورش آورده است، از این روست که مبارزه با آن بر هر مؤمن و مسلمانی واجب است.

درآیات زیادی از قرآن به مبارزه با طاغوت اشاره گردیده که در ادامه چند نمونه ذکر می‌گردد.

۱. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَيَّ الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا»^۱.

«طاغوت» از ماده طغیان است و این کلمه با همه مشتقاتش به معنی سرکشی و شکستن حدود و قیود و یا هر چیزی که وسیله طغیانگری و یا سرکشی است می‌باشد، بنابراین آنها که داوری به باطل می‌کنند «طاغوت» هستند، زیرا حدود و مرزهای الهی و حق و عدالت را شکسته‌اند، در حدیثی از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «الطاغوت كل من يتحاكم اليه من يحكم بغير الحق» یعنی هر کس به غیر حق حکم کند و مردم او را به داوری بطلبند، طاغوت است»^۲.

مراجعه کردن به حکام باطل و داوری خواستن از طاغوت، با ایمان به خدا و کتب آسمانی سازگار نیست، به علاوه انسان را از مسیر حق به بیراهه‌هایی پرتاب می‌کند که فاصله آن از حق، بسیار زیاد است، مفسد چنین داوری‌ها در به هم ریختن سازمان اجتماعی بشر بر هیچ‌کس پوشیده نیست و یکی از عوامل عقب‌گرد اجتماعات محسوب می‌شود.

۱. آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه (از کتب آسمانی) بر تو و بر پیشینیان نازل شده ایمان آورده‌اند ولی می‌خواهند طاغوت و حکام باطل را به داوری بطلبند با این‌که به آنها دستور داده شده به طاغوت کافر شوند و شیطان می‌خواهد آنها را شدیداً گمراه کند (و به بیراهه‌های دور دستی بیفکند). (سوره نساء، آیه ۶۰)

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۳، ص ۴۴۷.

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا»^۱. آنها که ایمان دارند در راه خدا پیکار می‌کنند و آنها که کافرند در راه طاغوت (و افراد طغیانگر) پس شما با یاران شیطان پیکار کنید (و از آنها نهراسید) زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است. با توجه به آیه این نکات را می‌توان استنباط کرد:

۱. لازمه‌ی ایمان، جهاد با کفار است.

۲. در هر جامعه‌ای اختلاف و درگیری وجود دارد اما جامعه‌ی الهی و غیر الهی را می‌توان از نوع درگیری‌هایشان شناخت.

۳. مثلث کفر، طاغوت و شیطان، اتحاد محکمی دارند. و آیات فراوان دیگری که در این زمینه وجود دارد ما را متوجه این امر می‌سازد که یک انسان مؤمن و متقی حتی در بدترین شرایط نباید دست از مبارزه با حاکمان جور و ظلم و استبداد بردارد.

بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) درحالی که حضرت علی (ع) هنوز از غسل و تدفین جسد مطهر پیغمبر اکرم (ص) فارغ نشده بود عده‌ای از مسلمانان در سقیفه بنی ساعده جمع شده و مشغول انتخاب خلیفه شدند. پس از نزاع و درگیری شدید بین مهاجر و انصار سرانجام امر خلافت خاتمه یافت و کار خلافت بر ابوبکر قرار گرفت. «یکی از دستاوردهای جریان سقیفه محاصره آشکار سنت نبوی بود. رهبری حزب سلطه در دوران زندگانی پیامبر (ص) به بهانه اینکه رسول خدا (ص) نیز انسان است و در خشم و خشنودی سخن می‌گوید از نوشتن احادیث آن حضرت جلوگیری می‌کرد که هدف این تلاش، محاصره سخنان پیامبر به‌طور کلی و به‌ویژه سخنانی بود که به موضوع خلافت و شخص خلیفه پس از آن حضرت مربوط می‌شد. اما پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) پس از آن که اجتماع سقیفه برای دست یافتن حزب سلطه به قدرت به پایان رسید، انگیزه و دلیلی برای پنهان ماندن رویارویی با سخنان پیامبر وجود نداشت. رهبری این حزب به

^۱. آنها که ایمان دارند در راه خدا پیکار می‌کنند و آنها که کافرند در راه طاغوت (و افراد طغیانگر) پس شما با یاران شیطان پیکار کنید (و از آنها نهراسید) زیرا نقشه شیطان (همانند قدرتش) ضعیف است. (سوره نساء، آیه ۷۶)

خوبی دریافته بود که آنچه مایه تشویش خاطر او می‌شود و از انتشار آن بیم دارد، تنها بیانات نبوی درباره مقام و منزلت علی(ع) و حَقَانِیَّت او در امر خلافت نیست، بلکه شامل سخنانی بود که به چند موضوع دیگر نیز مربوط می‌شد، مثل امر به معروف و نهی از منکر، نشانه‌های پیشوایان گمراه‌کننده و ضرورت قیام علیه آنان، معرفی شجره ملعونه در قرآن، احادیثی که از آشوب‌ها و رهبران‌شان بحث می‌کرد و فضایل برخی صحابه که از سوی حزب حاکم زیر فشار قرار گرفتند. فضایی که نه تنها موجب ناخشنودی رهبری حزب بود، بلکه انتشار فضایل‌شان نیز آنان را می‌آزرد از این رو چاره‌ای جز این نبود که منع نقل حدیث را تعمیم داده، مطلق گردانند.

این ممانعت در روزگار عمر با شدت هر چه تمام به اجرا درآمد و عثمان نیز از نقل هر حدیثی که در روزگار ابوبکر و عمر روایت نشده بود جلوگیری کرد.^۱

ائمه(ع) از تمامی این نقشه‌ها باخبر بودند و تمام مسائل را می‌دیدند و با تمام تلاش می‌کوشیدند که از انحراف امت خودداری کنند. اما مسلمانان چنان به خواب غفلت فرورفته بودند که فقط قیامی همانند عاشورا با آن شدت و سختی و خونی همانند خون اباعبدالله با آن قداست می‌بایست ریخته شود تا از خواب غفلت بیدار شوند.

۴-۲-۴- سخن امام حسین(ع) در مورد وصیت مادرش

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: لَمَّا قُبِضَتْ فَاطِمَةُ (ع) دَفَنَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع) سِرًّا وَ عَفَا عَلِيٌّ مَوْضِعَ قَبْرِهَا ثُمَّ قَامَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) ثُمَّ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنِّي وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَنِ ابْنَتِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِتَةِ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ وَ الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ عَفَا عَن سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ تَجَلُّدِي إِلَّا أَنَّ فِي النَّاسِ لِي بِسَنَتِكَ فِي فُرْقَتِكَ مَوْضِعٌ تَعَزُّ فَلَقَدْ وَسَدُّتْكَ فِي مَلْحُودَةِ قَبْرِكَ وَ فَاضَتْ نَفْسُكَ بَيْنَ نَحْرِي وَ صَدْرِي بَلَى وَ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِي أَنْعَمُ الْقَبُولِ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ قَدْ اسْتُرْجِعَتِ الْوَدِيعَةُ وَ أَخَذَتِ الرَّهْيْنَةَ وَ أُخْلِصَتِ الزَّهْرَاءُ فَمَا أَقْبَحَ الْخَضْرَاءَ وَ الْغَبْرَاءَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَمَّا حُزْنِي فَسَرْمَدٌ وَ أَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ وَ هُمْ لَا يَبْرَحُ مِنْ

^۱ . الشاوی، علی، (الامام الاحسین(ع) فی المدینه المنوره) با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه، عبدالحسین بینش، پیشین، ج ۱، ص

قَلْبِي أَوْ يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهَا مُقِيمٌ كَمَا مُقِيحٌ وَ هُمْ مُهَيِّجٌ سَرَعَانَ مَا فَرَّقَ بَيْنَنَا وَ إِلَى اللَّهِ أَشْكُو وَ سَتُنَبِّئُكَ ابْنَتُكَ بِتَطَافُرِ أُمَّتِكَ عَلَى هَضْمِهَا فَأَخْفِهَا السُّؤَالَ وَ اسْتَخْبِرْهَا الْحَالَ فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بَصْدَرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَى بَثِّهِ سَبِيلًا وَ سَتَقُولُ وَ يَحْكُمُ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا سَلَامٌ مُوَدَّعٍ لَا قَالَ وَ لَا سَيِّمٍ فَإِنْ أَنْصَرِفْ فَلَا عَنْ مَلَالَةٍ وَ إِنْ أَقِمْ فَلَا عَنْ سُوءِ ظَنٍّ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ الصَّابِرِينَ وَاهَاً وَاهَاً وَ الصَّبْرُ أَيْمَنُ وَ أَجْمَلُ وَ لَوْ لَا غَلَبَةُ الْمُسْتَوَلِينَ لَجَعَلْتُ الْمَقَامَ وَ اللَّبَثُ لِرَامًا مَعْكُوفًا وَ لَأَعْوَلْتُ إِغْوَالَ الثَّكَلَى عَلَى جَلِيلِ الرَّزِيَّةِ فَبِعَيْنِ اللَّهِ تُدْفَنُ ابْنَتُكَ سِرًّا وَ تُهَضَّمُ حَقُّهَا وَ يُمْنَعُ إِرْتِنَاهَا وَ لَمْ يَتَبَاعَدِ الْعَهْدُ وَ لَمْ يَخْلُقْ مِنْكَ الذَّكْرُ وَ إِلَى اللَّهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَ فِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَحْسَنُ الْعَزَاءِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَ الرِّضْوَانُ»^۱.

ترجمه:

«از حضرت امام حسین(ع) روایت می‌کند که فرمود: موقعی که فاطمه زهرا(س) قبض روح شد، حضرت علی بن ابیطالب(ع) آن بانو را مخفیانه به خاک سپرد و موضع قبر مقدّسش را محو نمود. آنگاه برخاست و متوجّه قبر مبارک پیغمبر(ص) شد و گفت: یا رسول الله، سلام من و سلام دخترت فاطمه بر تو باد، همان دخترت که به زیارت تو آمده و در بقعه تو خوابیده و خدا خواست به سرعت به تو ملحق شود.

یا رسول الله، از فراق دختر برگزیده تو صبر و شکیبایی من قلیل و اندک شده، قدرت من از دوری بزرگترین زنان یعنی فاطمه اطهر ضعیف گردید، ولی برای مفارقت تو تأسی نمودن موجب تسلیت من خواهد شد. من تو را به دست خود به خاک سپردم، در صورتی که جان مقدّس تو در گلو و سینه من بود. آری آنچه در قرآن است می‌پذیرم و می‌گویم:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، آن امانتی را که به من دادی پس گرفته شد، سپرده بازگرفته شد، فاطمه زهرا را بردی، یا رسول الله، چقدر این آسمان سبز و زمین غبارآلود در نظر من تیره و تار است، غم و اندوه من همیشگی گردیده، شب من با بی‌خوابی می‌گذرد، این غم از قلب من

۱. طوسی، محمدبن الحسن، الامالی، دارالتقافه، قم، ۱۴۱۴ق، بی‌چا، ص ۱۱۰.

خارج نمی‌شود تا آن موقعی که خدا مرا در آن خانه‌ای که تو در آن هستی وارد نماید، در دلم دردی است که آن را جریحه‌دار می‌کند هم و غمی است تحریک‌کننده، چه زود بود که بین ما جدائی افتاد، من درد دل خود را برای خدا می‌گویم.

دخترت به زودی تو را از این که امت تو متحد شدند و حق او را پایمال نمودند آگاه خواهد کرد، جریان را از فاطمه‌ات جويا شو و شرح حال را از وی بخواه، چه غم و غصه‌هایی که در دل او جایگزین شدند و نمی‌توانست برای کسی درد دل کند. وی همه آنها را برای تو خواهد گفت. خدا که بهترین حکم‌کنندگان است حکم خواهد کرد. سلام من بر شما باد، سلامی که به منزله وداع من باشد، نه آن سلامی که شما را ترک نمایم، اگر بازگردم از ملالت و خستگی نیست و اگر نزد قبر تو اقامت‌گزینم به علت بدگمانی نیست که خدا به صابرين وعده ثواب داده است.

صبر و شکیبایی مبارک‌تر و نیکوتر است. اگر برای غلبه افرادی که بر او مستولی شدند نبود بر خود لازم می‌دانستم که نزد قبر تو اقامت‌گزینم و معتکف‌گردم و برای این مصیبت بزرگ نظیر زن جوان مرده ناله و فریاد می‌کردم. خدا می‌بیند که دختر تو مخفیانه دفن می‌شود. حق وی غصب شد. از گرفتن ارث ممنوع گردید. در صورتی که از زمان تو تا به حال چندان مدتی نگذشته و ذکر تو متروک نشده است. یا رسول الله، من به خدا شکایت می‌کنم و پیمودن راهی که تو رفتی برای من بهترین تسلیت است یا رسول الله، صلوات خدا بر تو و سلام و خوشنودی خدا بر فاطمه اطهر باد»^۱.

شرح:

هنگامی که ابوبکر منتخب سقیفه که تنها توسط حاضرین در سقیفه انتخاب شده بود، از عدم بیعت بعضی از مسلمانان و حضرت علی(ع) با وی مطلع شد، عمر را روانه خانه فاطمه زهرا(س) نمود تا امام علی(ع) و سایرین را به زور برای بیعت در مسجد حاضر نماید. عمر نیز با عده‌ای به همراه پاره آتش، روانه خانه فاطمه(س) شد. هنگامی که بر در خانه حاضر شد، فاطمه(س) به

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، صص ۱۴۰، ۱۴۱.

پشت درآمد و علت حضور آنان را جویا شد. عمر علت را حاضر نمودن امام علی(ع) و دیگران در مسجد برای بیعت با ابوبکر عنوان نمود. فاطمه(س) آنان را از این امر منع نمود و آنان را مورد توبیخ قرارداد. در نتیجه عده‌ای از همراهیان او متفرق گشتند. اما در این هنگام او که از عدم خروج معترضین آگاهی یافت، تهدید نمود در صورتی که امام علی(ع) و سایرین برای بیعت از خانه خارج نشوند، خانه را با اهلش به آتش خواهد کشید و این در حالی بود که می‌دانست حضرت فاطمه(س) در خانه حضور دارد. در این موقع عده‌ای از معترضین از خانه خارج شدند که مورد برخورد شدید عمر قرار گرفتند و شمشیر برخی از آنان نیز توسط او شکسته شد. اما همچنان امیر مؤمنان، فاطمه و کودکان آنان در خانه حضور داشتند. بدین ترتیب عمر دستور داد تا هیزم حاضر کنند و به وسیله هیزم‌های گردآوری شده و پاره آتشی که با خود همراه داشت، درب خانه را به آتش کشیدند و به زور وارد خانه شدند و به همراه عده‌ای از همراهانش خانه را مورد تفتیش قرار داده و امام علی را به زور و با اکراه به سمت مسجد کشان‌کشان بردند. در حین این عمل، فاطمه(س) بسیار صدمه دید و لطمات فراوانی را تحمل نمود. سرانجام فاطمه بر اثر شدت ضربات و لطماتی که به او بر اثر هجوم به خانه‌اش و وقایع پس از آن وارد گشته بود، بیمار و این بیماری نیز منجر به شهادت ایشان گردید.

مردم مدینه پس از آگاهی از شهادت فاطمه(س)، در اطراف خانه آن بزرگوار جمع گشتند و منتظر تشییع و تدفین فاطمه(س) بودند اما اعلام شد که تدفین فاطمه(س) به تأخیر افتاده است. لذا مردم پراکنده شدند. هنگامی که شب فرارسید و چشمان مردم به خواب رفت، امام علی(ع) بنا بر وصیت فاطمه(س) و به دور از حضور افراد، به غسل بدن مطهر و رنج دیده همسر خویش پرداخت و سپس او را کفن نمود. هنگامی که از غسل دادن او فارغ شد، به امام حسن و امام حسین(ع) (درحالی که در زمان شهادت مادر هر دو کودک بودند) امر فرمود: تا عده‌ای از صحابه راستین رسول خدا(ص) را که البته مورد رضایت فاطمه(س) بودند، خبر نمایند تا در مراسم تدفین آن بزرگوار شرکت کنند. (و اینان از ۷ نفر تجاوز نمی‌کرده‌اند) پس از حضور آنان، امیر مؤمنان بر فاطمه(س) نماز گزارد و سپس در میان حزن و اندوه کودکان خردسالش که مخفیانه در فراق مادر جوان خویش گریه می‌نمودند، به تدفین فاطمه(س) پرداخت.

نتیجه بحث:

دفن شبانه پیکر پاک فاطمه زهرا(س) به منزله اعتراض از امت و مردمی بود که حق امیرالمؤمنین(ع) را در خلافت و حق فاطمه زهرا(س) را از فدک غصب کردند.

۵-۲-۴- اعتراض امام(ع) بر عمر

«عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ(ع): أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ(ع) أَتَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَهُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، فَقَالَ لَهُ: أَنْزِلْ عَنْ مَنبَرِ أَبِي، فَبَكَى عُمَرُ، ثُمَّ قَالَ: صَدَقْتَ يَا بُنَيَّ، مَنبَرُ أَبِيكَ لَا مَنبَرُ أَبِي. فَقَالَ عَلِيُّ(ع): مَا هُوَ وَاللَّهِ عَنْ رَأْيِي. قَالَ: صَدَقْتَ وَاللَّهِ مَا أَتَهَّمْتُكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ. ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ، فَأَخَذَهُ فَأَجْلَسَهُ إِلَى جَانِبِهِ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَخَطَبَ النَّاسَ وَهُوَ جَالِسٌ مَعَهُ عَلَى الْمِنْبَرِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، سَمِعْتُ نَبِيَّكُمْ(ص) يَقُولُ: أَحْفَظُونِي فِي عِثْرَتِي وَذُرِّيَّتِي، فَمَنْ حَفِظَنِي فِيهِمْ حَفِظَهُ اللَّهُ، أَلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ آذَانِي فِيهِمْ، ثَلَاثًا»^۱.

ترجمه:

«روز جمعه‌ای، حسین بن علی(ع) نزد عمر که بر منبر بود آمده به او فرمود: از منبر پدرم پایین بیا، عمر گریست، سپس گفت: فرزندم راست می‌گویی، این منبر پدرتوست، نه منبر پدر من، علی(ع) فرمود: (ای عمر) به خدا سوگند، حسین(ع) این سخن را از من نگرفته است (سخن خود اوست).

عمر گفت: ابالحسن، راست فرمودی، من شما را متهم نمی‌کنم. سپس از منبر فرود آمده، حسین(ع) را گرفت و او را بر منبر برده، کنار خود نشاند. پس با مردم سخن گفت و در پایان اظهار داشت: هان ای مردم، از پیامبرتان شنیدم که می‌فرمود: حرمت مرا در عترت و ذریه‌ام

^۱. طوسی، محمدبن الحسن، الامالی، پیشین، ص ۷۰۳.

نگهدارید، هر که احترام مرا در آنان حفظ کند، خدا او را حفظ خواهد فرمود، آگاه باشید، لعنت خدا بر کسی است که مرا به خاطر آنان بیازارد، این را سه بار تکرار فرمود»^۱.

شرح:

خلافت ابوبکر طولانی نبود و تنها کمی بیش از دو سال به طول انجامید ولی او در پایان حیات خود، عمر را که قدرتی در حاشیه بود به جانشینی منصوب کرد، چراکه عمر، برای به خلافت رسیدن ابوبکر، تلاش زیادی کرده بود. در واقع عمر، بیعت ابوبکر را تثبیت نمود و مخالفان را منکوب ساخت و از هیچ کوششی در این راه، مضایقه نکرد. مردم سهمی در انتخاب عمر به عنوان خلیفه نداشتند بلکه ابوبکر، در وصیت خود که توسط عثمان نوشته شد، مردم را به پیروی از عمر فراخواند. امام علی (ع) در مقابل این اقدام که غیرمنتظره هم نبود، چاره‌ای جز صبر و سکوت نداشت اما سال‌ها بعد، این انتصاب را مذموم و ناحق دانست. حضرت در یکی از معروف‌ترین خطبه‌های نهج‌البلاغه به نام «شقشقیه این کار را چنین تبیین می‌کند:

جای بسی شگفتی و حیرت است که ابوبکر در زمان حیاتش، فسخ بیعت مردم را درخواست می‌نمود (از آنجایی که می‌گفت: مرا رها کنید که بهترین شما نیستم) ولی بندهای خلافت را برای بعد از مرگش به سوی دیگری محکم می‌کرد. در این دوره، امام علی (ع) همچنان از صحنه سیاست دور بود و همان‌طور که در زمامداری ابوبکر، مسندی را بر عهده نگرفت، در زمان عمر نیز از پذیرش هرگونه مسئولیتی خودداری کرد اما برای جلوگیری از معرفی نادرست اسلام، نقش هدایت‌گر و مددکار را در جامعه اسلامی ایفا می‌نمود. امام علی (ع) به‌عنوان حکیمی فرزانه، از تعلیم و هدایت دست برنداشت و از هیچ‌گونه راهنمایی فکری کوتاهی نمی‌کرد، کینه و خشمی از کسی به دل نداشت و در جهت هدایت و راهنمایی، حضوری فعال در میان مردم داشت. عمر بن خطاب در مدّت خلافت خود دو کار مهم انجام داد:

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۱۴۸.

۱. رسول خدا(ص) به همه مسلمانان به‌طور مساوی عطا می‌بخشید و هیچ‌کس را بر دیگری برتری نمی‌داد اما عمر پس از رسیدن به خلافت روح تعصب قبیله‌ای را که اسلام خاموش کرده بود و پیامبر(ص) سال‌ها برای از بین بردن آن زحمت‌کشیده بود دوباره زنده کرد. بر طبق این سیاست، از سویی اهل بیت به‌ویژه بنی‌هاشم عموماً زیر فشار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قرار گرفتند و دست بنی‌امیه در اشغال پست‌های فرماندهی و حکومت ولایات باز گذاشته شد.

۲. تشکیل شورای شش نفره که ماهیت آن چنین بود که طرح آن را عمر چنان با دقت ریخته بود که پیروزی عثمان در آن امری اجتناب‌ناپذیر بود. بنابراین عنوانش شورا ولی حقیقتش تعیین و انتصاب بود و عمر اصرار داشت به هر صورت ممکن، حتی پس از مرگش، بنی‌هاشم را از خلافت محروم سازد.^۱

نتیجه بحث:

اباعبدالله(ع) در دوران ابوبکر نیز ساکت ننشسته و از امر به معروف و نهی از منکر و مخالفت با خلفای ستمگر دست بر نداشت.

۶-۲-۴- سخن امام حسین(ع) در مورد تبعید ابوذر

«عن عكرمة عن ابن عباس قال لما أخرج أبو ذر إلى الرَبْذَةِ أمر عثمان فنودي في الناس أن لا يكلم أحد أبا ذر و لا يشيعة و أمر مروان بن الحكم أن يخرج به فتحاماه الناس إلا علي بن أبي طالب(ع) و عقيلاً أخاه و حسناً و حسيناً(ع) و عمار بن ياسر فإنهم خرجوا معه يشيعونه فجعل الحسن(ع) يكلم أبا ذر فقال له مروان إياها يا حسن أ لا تعلم أن أمير المؤمنين قد نهى عن كلام ذلك الرجل فإن كنت لا تعلم فاعلم ذلك فحمل علي(ع) علي مروان فضرب بالسوط بين أذني راحلته و قال تنح لحاك الله إلى النار فرجع مروان مغضباً إلى عثمان فأخبره الخبر فتلظى علي علي(ع) و وقف أبو ذر فودعه القوم و معه ذكوان مولى أم هانئ بنت أبي طالب قال ذكوان فحفظت كلام القوم و كان حافظاً فقال علي(ع) يَا

۱. الشاوی، علی، (الامام الاحسین(ع) فی المدینة المنورة) با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه، عبدالحسین بینش، پیشین، ج ۱، ص

بَا ذَرٌّ إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ وَ خِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ فَاْمْتَحَنُوكَ بِالْقَلَا وَ نَفُوكَ إِلَى
 الْفَلَا وَ اللَّهُ لَوْ كَانَتْ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ عَلَى عَبْدٍ رَتَقًا ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ لَجَعَلَ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا يَا بَا ذَرٌّ لَا
 يُؤْنِسَنَّكَ إِلَّا الْحَقُّ وَ لَا يُوحِسَنَّكَ إِلَّا الْبَاطِلُ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ وَدَعُوا عَمَّكُمْ وَ قَالَ لِعَقِيلٍ وَدَعُ أَخَاكَ
 فَتَكَلَّمْ عَقِيلٌ فَقَالَ مَا عَسَى أَنْ نَقُولَ يَا بَا ذَرُّ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَا نَحْبُكَ وَ أَنْتَ تَحْبِنَا فَاتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّ التَّقْوَى نَجَاءٌ
 وَ اصْبِرْ فَإِنَّ الصَّبْرَ كَرَمٌ وَ اعْلَمْ أَنَّ اسْتِثْقَالَكَ الصَّبْرَ مِنَ الْجَزَعِ وَ اسْتِبْطَاءَكَ الْعَافِيَةَ مِنَ الْيَأْسِ فَدَعْ الْيَأْسَ
 وَ الْجَزَعَ ثُمَّ تَكَلَّمَ الْحَسَنُ (ع) فَقَالَ يَا عَمَّاهُ لَوْ لَا أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْمُودِّعِ أَنْ يَسْكُتَ وَ لِلْمُشِيعِ أَنْ يَنْصَرِفَ
 لَقَصُرَ الْكَلَامُ وَ إِنَّ طَالَ الْأَسْفَ وَ قَدْ أَتَى الْقَوْمُ إِلَيْكَ مَا تَرَى فَضَعَّ عَنْكَ الدُّنْيَا بِتَذَكُّرِ فِرَاقِهَا وَ شِدَّةِ مَا
 اشْتَدَّ مِنْهَا بِرَجَاءِ مَا بَعْدَهَا وَ اصْبِرْ حَتَّى تَلْقَى نَبِيَّكَ (ص) وَ هُوَ عَنْكَ رَاضٍ ثُمَّ تَكَلَّمَ الْحُسَيْنُ (ع) فَقَالَ يَا
 عَمَّاهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَادِرٌ أَنْ يُغَيِّرَ مَا قَدْ تَرَى وَ اللَّهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ وَ قَدْ مَنَعَكَ الْقَوْمَ دُنْيَاهُمْ وَ مَنَعْتَهُمْ
 دِينَكَ فَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ وَ أَحْوَجَهُمْ إِلَيَّ مَا مَنَعْتَهُمْ فَاسْأَلِ اللَّهَ الصَّبْرَ وَ النَّصْرَ وَ اسْتَعِذْ بِهِ مِنَ الْجَشَعِ
 وَ الْجَزَعِ فَإِنَّ الصَّبْرَ مِنَ الدِّينِ وَ الْكَرَمِ وَ إِنَّ الْجَشَعَ لَا يُقَدِّمُ رِزْقًا وَ الْجَزَعَ لَا يُؤَخِّرُ أَجَلًا...»^۱

ترجمه:

«از ابن عباس نقل شده که گفت: چون ابوذر را به ربه تبعید کردند، عثمان دستور داد در میان مردم آواز دهند کسی با ابوذر، سخن نگوید و او را بدرقه نکند و به مروان بن حکم دستور داد تا او را به تبعیدگاهش ببرد، پس مروان او را بیرون برد، مردم از او دوری کردند، جز علی بن ابیطالب (ع) و برادرش عقیل و حسن و حسین (ع) و عمار که با او بیرون شده، او را بدرقه کردند، حسن شروع کرد با ابوذر سخن گفتن، مروان گفت: حسن، ساکت، مگر نمی دانی که امیر مؤمنان (عثمان) سخن گفتن با او را قدغن کرده است؟ اگر هم نمی دانستی بدان.

۱. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، صص ۱۵۲، ۱۵۳.

علی(ع) به مروان اعتراض کرد و با تازیانه، میان دو گوش مرکب او زده، فرمود: خدا به آتشت افکند، پس مروان با ناراحتی نزد عثمان برگشته، ماجرا را نقل کرد، عثمان بر علی(ع) خشمگین شد.

ابوذر ایستاد و آنان با او وداع کردند. «ذکوان» غلام ام هانی، دختر ابوطالب همراه ابوذر بود، ذکوان که حافظه‌ای قوی داشت گفته است: سخن آنان را (لحظه وداع) به خاطر سپردم، علی(ع) فرمود: اباذر تو، برای خدا (بر آنان) خشم گرفتی، این مردم از تو بر دنیای خود ترسیدند و تو از آنان، بر دین خود ترسیدی، پس تو را به خشم خود، گرفتار ساختند و به دشت‌ها (ی دور دست) تبعیدت کردند، به خدا سوگند، اگر آسمان‌ها و زمین را بر بنده‌ای بسته باشند، سپس او تقوای الهی پیشه کند، خدای متعال راه رهایی او را بگشاید. ای اباذر، جز (یاد) حق، آرامش و آن است نیامورد و جز باطل، آشفته‌ات نسازد. سپس به حسن و حسین(ع) فرمود: با عمومی خود وداع کنید و به عقیل فرمود: با برادر خود وداع کن.

عقیل به سخن آمد و گفت: چه بگوییم ای اباذر؟ می‌دانی که ما، تو را دوست داریم و تو نیز ما را دوست داری، پس خدا را (به یاد داشته باش و) تقوا پیشه کن که تقوا رستگاری است. بردبار باش که بردباری، جوانمردی است و بدان که سنگین شمردن بردباری از بی‌تابی است و دیررس شمردن رستگاری از ناامیدی است. ناامیدی و بی‌تابی را از خود بران (تا آسوده شوی).

سپس حسن(ع) به سخن آمد و فرمود: عمو جان، اگر نه این بود که شایسته نیست وداع کننده، خاموش باشد و بدرقه کننده (با شتاب) برگردد، (از اندوه فراق تو) کم‌سخن بودیم (و تاب ادامه این لحظه سخت را نداشتیم) و اگر چه (پس از تو نیز) اندوهی فراوان داریم، این مردم با تو، این‌گونه رفتار کردند پس تو از دنیا با یادآوری رهایی از آن به امید (فوز و فلاح) آخرت، دل برکن و صبر کن تا پیامبرت را با خشنودی دیدار کنی.

سپس حسین(ع) به سخن آمد و گفت: «عمو جان، خدای متعال می‌تواند، این گرفتاری‌ها را که می‌بینی دگرگون سازد این مردم تو را از دنیای خود، محروم ساختند و تو آنان را از دین خود، محروم داشتی و تو، چه بی‌نیازی از آنچه محروم کردند و آنان، چه نیازمندند به آنچه تو بازشان

داشتی از خدای متعال بردباری و یاری بخواه و از آزمندی و بی‌تابی، به او پناه ببر، زیرا بردباری از دین‌داری و جوانمردی است و آزمندی، رزقی را پیش نمی‌اندازد و بی‌تابی، اجلی را عقب نمی‌افکند...»^۱.

شرح:

انسان اگر در پیشامدها و حوادث تلخ و شیرین که غارت‌گر دین و ایمان است و به هنگام طاعت و عبادت و به وقت گناه و معصیت صبر کند، به این معنا که حوادث را هماهنگ با قواعد الهی تحمل کند و برای نجات خود به دشمنان حق پناه نبرد و به وقت طاعت و عبادت خود را در گردونه‌ی بندگی قرار دهد و مقاومت کند و زمان آماده شدن زمینه‌ی معصیت و گناه، تلخی گذشت از لذت‌ها را به دوش جان بردارد، به فرموده‌ی قرآن مجید مستحق صلوات و رحمت خداوند می‌شود. آیات متعددی از قرآن که از مترفین و ملأ و طاغوت‌ها در برابر انبیاء یاد کرده ناظر به همین واقعیت است. این وضعیّت اجتناب‌ناپذیر، مستلزم آن است که برای رهروان راه حق و منادیان عدل و راستی و دنباله‌روان و پویندگان راه انبیاء همواره مصائب و ناملایماتی از همه نوع و همه گونه، قابل پیش‌بینی باشد. قرآن کریم برای آن‌که مؤمنان را از پیش، آماده روبرو شدن با مشکلات سازد، صریحاً خطرات این راه را به آنان گوشزد می‌کند و آنان را در جریان این واقعیت مجرب تاریخ می‌گذارد. قرآن در این باره می‌فرماید:

«لَتُبْلَوْنَ فِي أَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ وَ لَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا أَذًى كَثِيراً وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ»^۲.

به‌طور مسلم در اموال و نفوس خود آزمایش می‌شوید و از آنها که پیش از شما کتاب (آسمانی) داده شدند (یعنی یهود و همچنین) از آنها که راه شرک پیش گرفتند سخنان آزاردهنده فراوان خواهید شنید و اگر استقامت کنید و تقوی‌پیشه سازید (شایسته‌تر است) زیرا این‌ها از کارهای محکم و قابل اطمینان است.

^۱. همان.

^۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸۶.

و این وصیّت در قرآن که در آن صبر با وصیّت به حق همراه است و در سوره‌ی عصر می‌فرماید:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصُوا بِالحَقِّ وَتَوَّصُوا بِالصَّبْرِ (۳)».^۱

پس حق، بدون صبر ماندگار نمی‌ماند. صبر سِرِّی است که خداوند آن را بر سر زبان لقمان در نصیحت صبر به فرزندش آورده که از آنچه از بلا و سختی به او می‌رسد صبر کند و بعد از آن امر به معروف و نهی از منکرش می‌نماید و خداوند از زبان او می‌فرماید: «يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَيَّ مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ».^۲ ای فرزندم نماز بخوان، امر به معروف و نهی از منکر کن، و بر آنچه به تو می‌رسد صبر کن که به‌راستی این از کارهای ریشه‌دار و راسخ می‌باشد.

کما اینکه می‌گفت به فرزندش مادام که مردم را به سوی خیر دعوت می‌کنی و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنی در نفس خود جای بده که متوجّه چیزهای ناخوشایند از طرف آنها باشد و اذیت و آزار آنان را بپذیری چراکه آنان دشمن کسی هستند که به آنان امر به معروف می‌کند. برای اینکه این کاربر آنان سنگینی می‌کند و آنان را از منکر نهی کن چون منکر محبوب آنهاست.

همین‌طور امام متقیان علی(ع) در این رابطه فرمودند: «لَا يَعْدُمُ الصَّبْرُ الظَّفَرَ وَ إِن طَالَ بِهِ الزَّمَانُ».^۳ انسان شکیبیا، پیروزی را از دست نمی‌دهد، هرچند زمان آن طولانی شود.

ماحصل بحث:

از مهم‌ترین پیامدهای خلافت عثمان که بر مسیر آینده حرکت امت اسلامی تأثیر گذاشت، عبارت بود از:

۱. گسترش شکاف طبقاتی.

۱. سوره عصر، آیات ۲، ۳.

۲. سوره لقمان، آیه ۱۷.

۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۱۵۳، ص ۳۴۱.

۲. گشایش باب کشت و کشتار میان امت.

۳. ضعف معنوی و روحی امت.

عثمان علاوه بر انحراف، حتی از روش ابوبکر و عمر، شماری از بزرگان صحابه مثل ابوذر که در همه جا به نقل حدیث پیامبر می پرداخت، عمار یاسر و عبدالله بن مسعود را تنها به جرم اینکه وی را به معروف امر و از منکر نهی کرده اند به شدت سرکوب کرد و امت اسلامی در طول این مدت، حتی در مدینه با وجود صحابه فراوانی که در آنجا حضور داشتند، برای جلوگیری از ستمی که به آنان می رسید، یا دست کم ابراز نارضایتی از این کار، کوچک ترین اقدامی نکردند.

با آن که صحابه از منزلت ابوذر آگاه بودند، هنگام رفتن وی به تبعیدگاه ربذه نه تنها جز علی، حسن و حسین (ع)، عقیل، عبدالله بن جعفر و عمار یاسر هیچ کس برای خدا حافظی او نیامد، بلکه امت اسلامی برای اطاعت از فرمان عثمان روابطشان را نیز با او قطع کردند.

۷-۲-۴- خطبه‌ی امام حسین (ع) در محضر پدرش

«لما جَلَسَ عَلِيٌّ (ع) فِي الْخِلاَفَةِ وَ بَايَعَهُ النَّاسُ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ مُتَعَمِّمًا بِعِمَامَةِ رَسُولِ اللَّهِ (ص)، لَابِسًا بَرْدَةَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مُتَنَعِّلًا نَعْلَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مُنْقَلِدًا سَيْفَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَسْفَلَ بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ: «يَا مَعْشَرَ النَّاسِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، هَذَا سِفْطُ الْعِلْمِ، هَذَا لَعَابُ رَسُولِ اللَّهِ، هَذَا مَا زَقَّنِي رَسُولُ اللَّهِ، زَقًّا زَقًّا، سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تَنَيْتَ لِي وَ سَادَةٌ فَجَلَسْتَ عَلَيْهَا لِأَفْتِيَتِ أَهْلَ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ حَتَّى تَنْطَلِقَ التَّوْرَةُ فَتَقُولَ: صَدَقَ عَلِيٌّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ، وَ أَفْتِيَتِ أَهْلَ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ حَتَّى يَنْطَلِقَ الْإِنْجِيلُ فَيَقُولَ: صَدَقَ عَلِيٌّ مَا كَذَبَ لَقَدْ أَفْتَاكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيَّ، وَ أَفْتِيَتِ أَهْلَ الْقُرْآنِ بِقُرْآنِهِمْ حَتَّى يَنْطَلِقَ الْقُرْآنُ فَيَقُولَ: صَدَقَ عَلِيٌّ مَا كَذَبَ ... وَ

ثُمَّ أَمَرَ الْحَسَنَ (ع) بِأَنْ يَخْطُبَ، فَخَطَبَ، ثُمَّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ (ع): «يَا بَنِيَّ قُمْ فَاصْعِدْ فَتَكَلِّمْ بِكَلَامِ لَا يَجْهَلُكَ قَرِيشٌ مِنْ بَعْدِي، فَيَقُولُونَ: إِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ لَا يَبْصُرُ شَيْئًا وَ لَكِنْ كَلَامُكَ تَبَعًا لِكَلَامِ أَخِيكَ»

فَصَعِدَ الْحُسَيْنِ (ع) فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ، وَ صَلَّى عَلَى نَبِيِّهِ وَ آلِهِ صَلَاةً مُوجِزَةً، ثُمَّ قَالَ:

«ومعاشِرَ النَّاسِ قَيْسَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ وَهُوَ يَقُولُ: إِنَّ عَلِيًّا مَدِينَةُ هَدَى، فَمَنْ دَخَلَهَا نَجَى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ». فوثب إليه علي(ع) فضمه إلى صدره و قبله ثم قال: «معاشِرَ النَّاسِ اشهدوا إنهما فرخا رسول الله(ص) و هو سائلكم عنهما»^۱.

ترجمه:

«مرحوم صدوق با سند خود از اصبع بن نباته نقل کرده گفت: چون علی(ع) بر کرسی خلافت نشست و مردم با او بیعت کردند، به مسجد آمد درحالی که عمامه رسول خدا(ص) را بر سر و عبای مشکین پشمی او را بر دوش، نعلین او را به پا و شمشیر او را به کمر داشت، به منبر آمد و فرمود: هان ای مردم، پیش از آن که مرا از دست بدهید از من بپرسید، این صندوق علم است، این غسل (برآمده از کام) رسول خدا(ص) است، این همان (دانشی) است که رسول خدا(ص) بر کام تشنه نهال وجود من نهاد، از من بپرسید که دانش همه پیشینیان و پسینیان (نزد من) است. آگاه باشید اگر جایگاه مناسبی برایم آماده شود تا بر آن قرار گیرم، برای اهل تورات، برابر توراتشان فتوا دهم تا آنجا که تورات به سخن آید و بگوید: علی(ع) راست گفت و دروغ نگفت او به آنچه در من نازل شده، فتوایتان دهد تا آنجا که انجیل به سخن آید و بگوید: علی(ع) راست گفت و دروغ نگفت او به آنچه خدای متعال در من نازل کرده، فتوایتان داد و نیز برای اهل قرآن، برابر قرآنشان فتوا دهم تا آنجا که قرآن به سخن آید و فرماید: علی(ع) راست گفت و دروغ نگفت...»

سپس به حسن(ع) دستور داد تا سخن براند، او نیز سخن راند، پس به حسین(ع) پسر، برخیز و بالا بیا و آنچنان سخنی بگو که پس از من، قریش تو را نشناخته ندانند که بگویند: حسین بن علی(ع) به چیزی رهنمون نمی شود. حسین(ع) بر منبر آمده: حمد و ثنای الهی گفت و درودی کوتاه بر پیامبر(ص) و دودمانش فرستاده فرمود: «هان ای مردم، از رسول خدا شنیدم که می فرمود:» علی(ع) شهر هدایت است، هر که در آن درآید، رستگار است و هر که از آن پیش و پس افتد، نابود است، علی(ع) با شتاب و اشتیاق او را گرفته، به سینه چسبانید و او را بوسه زد و

^۱. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۱۵۳.

فرمود: ای مردم، گواه باشید که حسن و حسین(ع) نونهالان رسول خداوند و او (در روز بازپسین) درباره آنان از شما، پرسش خواهد فرمود»^۱.

شرح:

فضایل امیر مؤمنان علی(ع) در قرآن فراتر از آن است که بتوان شرح داد. آن حضرت دارای برترین خصلت‌ها بود و مصداق بارز هر صفت نیکی است که در قرآن ذکر شده است. یکی از بزرگ‌ترین آیاتی که در مورد مقام برتر حضرت علی(ع) در قرآن وجود دارد آیه ۴۳ سوره مبارکه رعد است که می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» آنها که کافر شدند می‌گویند تو پیامبر نیستی، بگو کافی است که خداوند و کسانی که علم کتاب (و آگاهی بر قرآن) نزد آنهاست گواه (من) باشند.

در بسیاری از روایات آمده است که منظور از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» علی بن ابیطالب(ع) و ائمه هدی است ابوسعید خدری می‌گوید از پیامبر درباره «قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» از چه کسی سخن می‌گوید و اشاره به کیست فرمود: «ذاک اخی علی بن ابی طالب» (او برادرم علی بن ابیطالب است)^۲.

همچنین امام باقر(ع) در تبیین مراد از «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»: «أَيَّانَا عَنِّي وَ عَلِيُّ أَوْلَانَا وَ أَفْضَلُنَا وَ خَيْرُنَا بَعْدَ النَّبِيِّ (ص)، مقصود، ما اهل بیت(ع) هستیم و علی بن ابیطالب(ع) اولین و برترین ما پس از رسول خداست»^۳.

شگفت آن‌که، در آیه ۴۰ سوره نمل، حکایت اعجاب‌انگیزی از یکی از یاران سلیمان ذکر شده است که تخت ملکه‌ی سبأ را در چشم به هم زدنی نزد سلیمان آورد. قرآن از آن فرد به‌عنوان «الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ، کسی که بخشی از علم کتاب در اختیارش بود» یاد می‌کند. از این

۱. همان.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱۰، ص ۲۵۴.

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۹.

مطلب، عظمت و گستردگی دانش امیر مؤمنان(ع) فهمیده می‌شود که تمام علم کتاب را در اختیار دارد.

نتیجه بحث:

سیاست‌های نادرست عثمان و به‌کارگیری خویشان خود در پست‌های کلیدی و اختصاص دادن بیت‌المال به بنی‌امیه و رواج تبعیض و فقر در جامعه، مسلمانان را به خشم آورد و سرانجام با یک شورش عمومی، مدتی خانه عثمان را محاصره کردند و سپس او را کشتند. انقلابیون در مدت محاصره خانه عثمان برنامه روشنی برای آینده نداشتند، لذا وقتی عثمان را کشتند تازه به مشکل انتخاب خلیفه روبرو شدند و به سراغ حضرت علی(ع) که از همه اصحاب پیامبر(ص) از نظر فضیلت و سابقه درخشان، برتر بود رفتند.

علی(ع) با ارزیابی اوضاع و ملاحظه دگرگونی‌هایی که در زمان عثمان رخ داده بود و نیز دوری و بی‌خبری فاحش مسلمانان از اسلام اصیل، خوب می‌دانست که حکومت کردن بعد از فساد و آلودگی دوران خلفای گذشته بسیار مشکل است و مردم، به‌ویژه سران قوم، زیر بار اصلاحات موردنظر او نمی‌روند و عدالت او را تحمیل نمی‌کنند. از این رو پیشنهادهای انقلابیون را نپذیرفت. اما پس از استقبال پرشور مردم و هجوم آنها به در خانه علی(ع) و اصرار فراوان، خلافت را پذیرفت.

از طرف دیگر قتل عثمان سکوی پرشی بود برای معاویه جهت دستیابی به قدرت، او بیشترین سود را از قتل عثمان برد. معاویه با قدرتی که داشت به راحتی می‌توانست عثمان را از مهلکه نجات دهد، اما به صورت نمایشی، در پاسخ استمداد عثمان، یک ستون نظامی را به سمت مدینه فرستاد و به فرمانده آن دستور داد که وقتی به «ذی‌خشب»^۱ رسیدند، در آنجا توقف کرده منتظر دستور ثانوی او باشد. آنان در «ذی‌خشب» آن قدر در انتظار دستور ثانوی ماندند تا عثمان کشته شد. آنگاه آنان را به شام فراخواند. پس از قتل عثمان بلافاصله پیراهن خونین او توسط «او حبیب» خواهر معاویه به شام فرستاده شد. معاویه دستور داد آن را بالای منبر مسجد جامع دمشق قرار

^۱. «ذی‌خشب» یک شب مسافت تا مدینه فاصله داشت.

داده برای عثمان عزاداری کنند و خود را ولیّ دم او معرفی کرد. معاویه از بیعت با علی(ع) که خلافت را بعد از عثمان با بیعت عمومی مردم به دست گرفته بود، سرباز زد و علی(ع) را متهم به قتل عثمان نمود.^۱ امام پس از خلافت به مسجد آمد و این خطبه را ایراد فرمود. نکاتی که از خطبه امام برداشت می‌شود:

۱. آغاز سخن با حمد و ثنای الهی که نشان‌دهنده بر حق بودن ایشان و راهشان بود.

۲. پوشیدن لباس پیامبر(ص) به منزله این بود که فقط ایشان می‌تواند ادامه‌دهنده راه پیامبر(ص) و مجری احکام شریعت و دین مبین اسلام باشد.

۳. معرفی خود به عنوان امام به حق.

۴. معرفی امام حسن و امام حسین(ع) به عنوان امامان برحق و جانشینان ایشان.

۵. هشدار به مردم از بازخواست روز قیامت در صورت عدم اطاعت از ولیّ خدا.

۸-۲-۴- خطبه‌ی امام حسین(ع) در جنگ صفین

«وَأَمَّا فِي حَرْبِ صَفِينٍ، فَلَمَّا خَطَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْكَوْفَةِ وَ حَرَّضَ النَّاسَ عَلَيَّ حَرْبَ مَعَاوِيَةَ وَأَتْبَاعِهِ، أَمْرَ الْحُسَيْنِ(ع)، ثُمَّ قَامَ الْحُسَيْنُ بِنِ عَلِيٍّ(ع) فَحَمَدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ قَالَ:

يا أهل الكوفة أنتم الأحبة الكرماء، و الشعار دون الدثار، فجدوا في إحياء ما دثر بينكم، و تسهيل ما توعر عليكم. ألا إن الحرب شرها ذريع، و طعمها فظيع، فمن أخذ لها أهبتها و استعد لها عدتها و لم يَألم كلومها قبل حلولها فذاك صاحبها، و من عاجلها قبل أوان فرصتها و استبصار سعيه فيها فذاك قمن ألا ينفع قومه و أن يهلك نفسه، نسأل الله بقوته أن يدعمكم بالفيئة ثم نزل»^۲.

ترجمه:

۱. عبدالمحمدی، حسین، زمینه‌های قیام امام حسین(ع)، پیشین، ج ۲، ص ۷۶.

۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ق، بی‌چا، ج

۳، ص ۱۸۶.

«در جنگ صفین، چون امیر مؤمنان علی(ع) با مردم کوفه سخن گفت و آنان را به نبرد با معاویه و همدستانش، برانگیخت، امام حسین(ع) را فرمان داد تا با مردم سخن بگوید: او نیز برخاسته پس از حمد و ثنای شایسته الهی گفت: ای کوفیان، شما دوستان بزرگوارید، شما (چون) لباس زیرین(خودی) هستید، نه(چون) لباس رو(بیگانه)، پس در احیای آنچه در میان شما از بین رفته است و آسان ساختن آنچه بر شما سخت افتاده است بکوشید. بدانید شرّ جنگ، چابک و مزه‌اش بسیار ناپسند است، درحالی که جرعه‌هایش (به‌ناچار) سرکشیدنی است، پس هر که آماده آن شود و ساز و برگ خود را برای آن، آماده کند و در گرماگرم پیکار از زخم‌هایش ننالد، مرد میدان نبرد است و هر که پیش از فرارسیدن وقت مناسب و تلاش آگاهانه در راه آن به آن پیشی گیرد، او را سزد که به مردم خود، سودی نرساند و چه بسا که خویش را نابود کند، از خدا می‌خواهیم با توانی که دارد، شما را به دسته‌های (فراوان) پشتیبان باشد، سپس فرود آمد.»^۱

شرح:

جهاد در همه ادیان فریضه‌ای بزرگ بوده و نمی‌توان دینی را عاری از آن دانست. حکمت اصلی جهاد، گسترش دامنه‌ی مرزهای دین و دستیابی به عزّت و اقتدار و دفاع از آن در برابر هجوم دشمنان است نکته‌ی قابل تأمل در وجوب جهاد این است که برخلاف تبلیغ دشمنان اسلام، دعوت اسلام بر پایه‌ی ایجاد صلح و امنیّت و مزین به فرهنگ غنی مسلمانان بود نه جنگ و لشکرکشی، به همین دلیل در قرآن و سنت آیات و احادیث فراوانی مشاهده می‌شود که حاکی از اهمیّت این امر در دین مبین اسلام است. که به‌عنوان نمونه به چند مورد آن اشاره می‌گردد: در آیه ۱۹۰ سوره مبارکه بقره آمده است: «وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُفَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»^۲ و در آیه ۶۵ سوره انفال در مورد تشویق جهادگران می‌فرماید:

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی مؤیدی، پیشین، صص ۱۷۱، ۱۷۲.

^۲ . و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید و از حد تجاوز نکنید، که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی‌دارد.

«يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ»^۱ و در مورد اجر شهید و شهادت می فرماید: «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ (۱۶۹) فَرحین بما آتاهمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ (۱۷۰) يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَ فَضْلٍ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (۱۷۱)»^۲

رسول اکرم (ص) در مور فضیلت مجاهد در راه خدا می فرماید:

«فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ وَ سَوَّغَهُمْ كَرَامَةً مِنْهُ لَهُمْ وَ نِعْمَةً ذَخَرَهَا وَ الْجِهَادُ هُوَ لِبَاسُ التَّقْوَى وَ دِرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ وَ جَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ»^۳ در بهشت دری است که به آن، در مجاهدین گفته می شود. ناگهان آن در باز می شود و مجاهدان با شمشیرهایشان وارد آن می شوند، درحالی که سایر مردم هنوز در جایگاه حسابرسی هستند.

پس از به خلافت رسیدن امام علی (ع) همه جهان اسلام به فرمان وی درآمدند مگر شام، یعنی همان جایی که معاویه به بهانه خونخواهی عثمان از اطاعت آن حضرت سر برتافت و سرانجام به جنگ صفین منتهی گشت، جنگی که نزدیک بود در آن امیرالمؤمنین علی (ع) به پیروزی نهایی برسد ولی نیرنگ بر نیزه کردن قرآن‌ها که حيله عمروعاص بود و نادانی و تحجر فکری خوارج آن را قرین موفقیت ساخت، آن حضرت را به پذیرش ماجرای نمایشی حکمیت وادار کرد و این رویارویی با نتیجه‌ای غیرقطعی به پایان رسید.

۱. ای پیامبر، مؤمنان را تحریک به جنگ (با دشمن) کن، هر گاه بیست نفر با استقامت از شما باشند بر دویست نفر غلبه می کنند و اگر صد نفر باشند بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می گردند چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند.

۲. (ای پیامبر) هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه آنها زنده اند و نزد پروردگارشان روزی داده می شوند. (۱۶۹) آنها بخاطر نعمتهای فراوانی که خداوند از فضل خود به آنها بخشیده است خوشحالند و بخاطر کسانی که (مجاهدانی که) بعد از آنها به آنان ملحق نشدند (نیز) خوش وقتند (زیرا مقامات برجسته آنها را در آن جهان می بینند و می دانند) که نه ترسی بر آنها است و نه غمی خواهند داشت. (۱۷۰) و (نیز) از نعمت خدا و فضل او (نسبت به خودشان خوشحال و مسرور می شوند و می بینند که) خداوند پاداش مؤمنان را ضایع نمی کند (نه پاداش شهیدان و نه پاداش مجاهدانی که شهید نشدند). (۱۷۱)

۳. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، پیشین، ج ۵، ص ۴.

نکات خطبه‌ی امام:

۱. دعوت از اباعبدالله(ع) برای سخن گفتن با مردم که به منزله تأیید و شناخت هر چه بیشتر مردم از ایشان می‌باشد.

۲. آغاز سخن با حمد و سپاس از خداوند که مؤید بر حق بودن ایشان است.

۳. شیوه سخن گفتن اباعبدالله(ع) با مردم همراه با مهربانی و عطوفت که یکی از مهم‌ترین راه‌های جذب مردم به خدا و دین می‌باشد.

۴. تشویق برای جهاد.

۹-۲-۴- سخن امام حسین(ع) در مورد شهادت پدرش

«و كان رجوع امير المؤمنين(ع) إلى الكوفة في شهر رمضان سنة اربعين من الهجرة. روى ابن اعثم كيفية دخوله الكوفة، قال: قدم علي(ع) من سفره، و استقبله الناس يهنؤنه بظفره بالخورج، و دخل إلى المسجد الاعظم، فصلّى فيه ركعتين، ثمّ صعد المنبر فخطب خطبة حسناً، ثمّ التفت إلى ابنه الحسين فقال: «يا اباعبدالله كم بقي من شهرنا هذا؟ يعني شهر رمضان الذي هم فيه، فقال الحسين(ع): سبع عشرة يا امير المؤمنين. قال: ف ضرب بيده الى لحيه، وهى يومئذ بيضاء و قال: والله ليخضبنها بالدم اذ انبعث اشقاها». قال ثمّ جعل يقول:

أريدُ حياتهُ و يريدُ قتلي
خليلي من عذيري من مراد»^۱.

ترجمه:

«امير مؤمنان(ع) در ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری (از نهر روان) به کوفه برگشت، ابن اعثم چگونگی ورود حضرت به کوفه را این‌چنین نقل کرده است: علی(ع) از سفر خود بازگشت و

^۱. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۱۷۹.

مردم از او استقبال کرده، به او پیروزی بر خوارج را تهنیت گفتند، او وارد مسجد اعظم شده، دو رکعت نماز گزارد، سپس به منبر برآمد و خطبه‌ای نیکو ایراد فرمود، آنگاه به فرزند خود حسین (ع) رو کرده، پرسید: ای اباعبدالله، از این ماه، ماه مبارکی که در آن بودند، چند روز مانده است؟ حسین (ع) گفت: «ای امیر مؤمنان، هفده روز».

حضرت بر محاسن خود که در آن روز سفید شده بود، دست نهاد و فرمود: به خدا سوگند آنگاه که شقی‌ترینشان برانگیخته شود، این را با خون (سرم) رنگین می‌کند، سپس این شعر را سرود: من زندگی او را می‌خواهم و او، کشته شدن مرا (بنابراین) ای دوست صمیمی من، چه کسی از شرّ (ابن ملجم) مرادی، یاورم باشد؟^۱

شرح:

دعوت اسلام، دعوت به سوی حیات و زندگی است. حیات معنوی، حیات مادی، حیات فرهنگی، حیات اقتصادی، حیات سیاسی به معنای واقعی، حیات اخلاقی و اجتماعی و بالاخره حیات و زندگی در تمام زمینه‌ها. قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...»^۲ این تعبیر کوتاه‌ترین و جامع‌ترین تعبیری است که درباره اسلام و آئین حق آمده است اگر کسی بپرسد اسلام هدفش چیست؟ و چه چیز می‌تواند به ما بدهد؟ در یک جمله کوتاه می‌گوییم هدفش حیات در تمام زمینه‌هاست. حیات و زندگی مراحل مختلفی دارد که قرآن به همه آنها اشاره کرده است. گاهی به معنای حیات گیاهی آمده آن‌چنان‌که می‌گوید: «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» بدانید خدا زمین را پس از مرگ زنده می‌کند. (سوره حدید، آیه ۱۷)

و گاهی به معنای حیات حیوانی ذکر شده مانند: «إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لَمُحْيِي الْمَوْتِي» خداوندی که آن (زمین) را زنده کرد مردگان را نیز زنده می‌کند. (سوره فصلت، آیه ۳۹)

^۱ همان.

^۲ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ».

ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که مایه حیاتتان است و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حائل می‌شود و این‌که همه شما نزد او (در قیامت) اجتماع خواهید کرد. (سوره انفال، آیه ۲۴).

و زمانی به معنای حیات فکری و عقلانی و انسانی آمده است مانند او «مَنْ كَانَ مَيِّنًا فَأَحْيَيْنَاهُ...»
آیا آن کس که مرده و گمراه بود و هدایتش کردیم. همانند گمراهان است؟ (سوره انعام، آیه ۱۲۲)
و گاهی به معنای حیات جاودان جهان دیگر آمده مانند: «يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي» ای کاش برای
زندگی امروز (روز رستاخیز) چیزی از پیش فرستاده بودم. (سوره فجر، آیه ۲۴)
مردم عصر جاهلی گرچه زندگی مادی حیوانی داشتند اما از زندگی انسانی و معنوی و عقلانی
محروم بودند قرآن آمد و آنها را دعوت به حیات و زندگی کرد.

خلافت امام علی(ع) به سبب انحرافات ایجادشده در زمان خلفای ثلاث، که علی(ع) از ابتدای
خلافت تا لحظه شهادت با این مشکلات دسته و پنجه نرم می کرد، تا اسلام را در مسیر راستین
قرار دهد و درنهایت نیز در راه احیای سنت های خدا و پیامبر(ص) به شهادت رسید. مهم ترین
مشکلات دوران خلافت حضرت علی(ع) را می توان ناشی از دوران خلافت عثمان دانست که به
چند مورد آن اشاره می گردد.

۱. مشکل قتل عثمان.

۲. مشکل اجرای عدالت اقتصادی و مسئله قبیله و نژاد.

۳. مشکل برخورد با غارتگران بیت المال.

۴. مشکل عزل حاکمان فاسد و ظالم.

۵. مشکل انحراف از دین و سنت.

در ضمن دو عامل دیگر از جمله، مشکل نو مسلمانان و نقش منافقان اصلی را نیز باید به مشکلات
علی(ع) اضافه کرد. علی(ع) در طول خلافت پنج ساله خود، با سه گروه ناکثین (پیمان شکنان)،
قاسطین (ظالمین)، و مارقین (خارج شدگان از دین) جنگید. حضرت درباره آنها فرمود: «از جانب
پیامبر(ص) به جنگ با این گروه ها وعده داده شده است و حتی نام این گروه ها در احادیث نبوی

از زبان پیامبر(ص) آمده است^۱ و بنابراین می‌توانیم دلایل جنگ‌های علی(ع) را در دو مورد خلاصه کنیم:

۱. این درگیری‌ها برای جلوگیری از انحراف اساسی در دین و نشان دادن چهره باطنی این سه گروه و برجسب باطل زدن بر ادعاهای ناکثین و قاسطین و مارقین بود.

۲. بر اساس دستور پیغمبر برای جلوگیری از تأویل نابجا، روی سکوت و قیام و جنگ و صلح امامان معصوم(ع) حساب شده و مطابق وصایای پیامبر(ص) می‌باشد.

مولای متقیان و امیر مؤمنان و اسوه تقوا و فضیلت و عدالت و شجاعت و بصیرت و آگاهی در تاریخ ۱۹ رمضان المبارک سال ۴۰ هجری به دست پلیدترین و شقی‌ترین مردم (عبدالرحمن بن ملجم مرادی) در محراب عبادت ضربت خورد و در ۲۱ رمضان همان ماه به شهادت رسید.

علی(ع) در صحنه نبرد با مشرکان و در ستیزی بی‌امان با منافقان در خون دل خوردن‌های دوران غاصبین و در جهاد با تأویل‌گرایان نابجای قرآن چون ناکثین و قاسطین و در نبرد رو در روی با مارقین به شهادت نرسید، بلکه در محراب عبادت و در مسجد کوفه، از پشت سر به وسیله جمود و جهل مارقین ضربت خورد و شربت شهادت نوشید.

نتیجه بحث:

۱. اطاعت از امام معصوم سبب زنده شدن و احیاء دل‌ها می‌شود.

۲. امام معصوم(ع) مشتاق نجات تمامی انسان‌ها، حتی قاتلین خود هستند.

۳. جهل مردم از امام علی(ع) باعث شهادت ایشان گردید.

^۱ . حسنی، علی اکبر، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم، چاپ هشتم، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۴۴۱.

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ مَنْ غَزَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي صَفِّينَ وَقَدْ أَخَذَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَعْمُورُ السَّلْمِيُّ الْمَاءَ وَحَرَزَهُ عَنِ النَّاسِ فَشَكَكَ الْمُسْلِمُونَ الْعَطَشَ فَأَرْسَلَ فَوَارِسَ عَلَى كَشْفِهِ فَأَنْحَرَفُوا خَائِبِينَ فَضَاقَ صَدْرُهُ فَقَالَ لَهُ وَلَدُهُ الْحُسَيْنُ (ع) أَمْضِي إِلَيْهِ يَا أَبْنَاهُ فَقَالَ أَمْضِي يَا وَلَدِي فَمَضَى مَعَ فَوَارِسَ فَهَزَمَ أَبُو أَيُّوبَ عَنِ الْمَاءِ وَبَنَى خَيْمَتَهُ وَحَطَّ فَوَارِسُهُ وَآتَى إِلَى أَبِيهِ وَأَخْبَرَهُ فَبَكَى عَلَيَّ (ع) فَقِيلَ لَهُ مَا يُبْكِيكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَهَذَا أَوَّلُ فَتْحٍ بِبِرْكَةِ الْحُسَيْنِ (ع) فَقَالَ ذَكَرْتُ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ عَطْشَانًا بِطَفٍّ كَرِبَلَاءَ حَتَّى يَنْفِرَ فَرَسُهُ وَيُحْمَجِمَ وَيَقُولَ الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ لِأُمِّهِ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا»^۱.

ترجمه:

«از عبد الله بن قیس روایت شده که گفت: من با آن افرادی که در صفین در رکاب حضرت امیر می‌جنگیدند بودم. ابو ایوب اعور سلمی (به ضم سین و فتح لام با تشدید) شریعه را گرفته و آب را بر روی مردم بسته بود. مسلمانان به حضرت امیر از تشنگی شکایت کردند، آن بزرگوار چند نفر سوار را برای گرفتن شریعه فرستاد، ولی ایشان محرومانه بازگشتند، حضرت امیر ناراحت شد امام حسین (ع) گفت: پدر جان، اجازه می‌دهی من به دنبال این مأموریت بروم؟ فرمود: ای فرزندانم برو، امام حسین با صد نفر سوار رفت و ابو ایوب را از شریعه خارج کرد، آنگاه بر لب شریعه خیمه زد و سواران خود را پیاده نمود. هنگامی که حضرت امیر آمد و با این منظره مواجه گردید گریان شد. گفته شد: یا امیرالمؤمنین برای چه گریان شدی در صورتی که این اولین پیروزی است که به دست امام حسین (ع) انجام گرفت؟ فرمود: درست است، ولی او در کربلا با لب تشنه به شهادت می‌رسد، تا آنجا که اسبش گریزان و شیبه کنان می‌گوید: فغان، فغان، از دست امتی که فرزند دختر پیامبر (ص) را کشتند»^۲.

شرح:

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۲۶۶.

۲. همان.

شجاعت فضیلتی مهم است، به گونه‌ای که قرآن شریف آن را اساس حکومت الهی دانسته و آن را مورد محبت و عنایت خاص قرار داده است. «... ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطه فی العلم و الجسم...»^۱ (... به درستی که خدا او را بر شما برگزید و در دانش و توانایی او را فزونی بخشید...).

«يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...»^۲ (ای گروهی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دین خود مرتد شود به‌زودی خدا قومی را که دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست می‌دارند و نسبت به مؤمنان سرافکننده و فروتن و نسبت به کافران سرافراز و مقتدرند، به نصرت اسلام برمی‌انگیزد که در راه خدا جهاد کنند و در راه دین از نکوهش و ملامت احدی باک ندارند...).

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنِيَانٌ مَرْصُوعٌ»^۳ (البته خدا آن مؤمنان را که در صف جهاد مانند سد آهنین هم‌دست و پایدارند، بسیار دوست می‌دارد. به‌علاوه خداوند شجاعت را از صفات مؤمنین دانسته است).

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...»^۴ محمد فرستاده خداست و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت و با یکدیگر بسیار مشفق و مهربانند....

بدیهی است فرد ترسو از بسیاری از نعمات محروم و در معرض بسیاری از ناملایمات است. پس اگر برای او هیچ محرومیتی جز محروم ماندن از جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و ... نباشد، برای او کافی است تا از سعادت‌های ابدی محروم گردد. همچنین اگر برای او هیچ مصیبتی جز تنبلی، خواری، سستی و بی‌ثباتی نباشد، او را بس است که تیره روز و بدبخت شمرده شود. این

۱. وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ

إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلِكُهُ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ. (سوره بقره، آیه ۲۴۷)

۲. سوره مائده، آیه ۵۴.

۳. سوره صف، آیه ۴.

۴. سوره فتح، آیه ۲۹.

همه ناشی از عدم قوت قلب است و بی بهره بودن از شجاعت موجب محرومیت از نعمات فراوان و مواجه شدن با نامالایمات بسیار می گردد. از سوی دیگر تهوّر علاوه بر آن که به معنی کفران نعمت شجاعت و کاربرد نابجای آن است، موجب به خطر انداختن خود و دیگران و مفسد بسیار دیگر می شود.

نتیجه بحث:

۱. شجاعت در وجود مقدّس اباعبدالله(ص) از سنین جوانی وجود داشت.

۲. حضور اباعبدالله(ع) در جنگ ها دوشادوش علی بن ابیطالب(ع) به عنوان امام معصوم.

۳. خبر از شهادت اباعبدالله(ع) توسط امام علی(ع) به عنوان اتمام حجّت بر مردم بود.

۱۱-۲-۴- سخن امام حسین(ع) در مورد فضیلت جهاد:

«الغزاة اذا همّوا بالغزو كتب الله لهم براءة من النار فاذا تجهّزوا لغزوهم باهى الله بهم الملائكة فاذا ودّعهم اهلوا هم بكت عليهم الحيطان والبيوت و يخرجون من الذنوب كما خرج (تخرج) الحيّة من سلخها...»^۱

ترجمه:

«امام علی بن موسی الرضا(ع) از حسین بن علی(ع) نقل کرده که «امیر مؤمنان(ع) در حال سخنرانی بود و مردم را بر جهاد ترغیب می کرد که جوانی درخواست و گفت: «ای امیر مؤمنان، فضیلت پیکارگران در راه خدا چیست؟ فرمود ما از غزوه ذات السلاسل برمی گشتیم و همین سؤال را از رسول خدا(ص) پرسیدم ایشان فرمودند:

^۱ . شعیری، محمد بن محمد، جامع الاخبار (لشعیری)، مطبعة حیدریه، نجف، بی چا، بی تا، ص ۸۲.

«بیکارگران، چون آهنگ نبرد کنند، خدا برات از آتش را برایشان بنویسد و چون آماده بیکار شوند، خدا بر فرشتگان به واسطه ایشان، مباحات کند و چون با خاندان خود وداع کنند، دیوارها و خانه‌ها بر آنان بگریند و از گناهان خود همچون مار از پوست خویش، بیرون شوند»^۱.

شرح:

جهاد و مبارزه با دشمنان اسلام در راه الله بالاترین قله و بلندترین درجه اسلام است و به وسیله این فریضه مهم دینی بود که بیرق اسلام در شرق و غرب برافراشته شد و این فرمان بزرگ الله از مهم-ترین عبادات است که مسلمان را به خداوند مقرب می‌سازد و همچنان کوتاه‌ترین راه جنت جهاد فی سبیل الله است. خداوند بزرگ بلندترین درجات را به مجاهدین و شهدا راه خود اعطاء کرده است. به دلیل این که حفاظت نماز و روزه بر جهاد است. حفاظت قرآن بر جهاد است حفاظت مال و ناموس مسلمانان بر جهاد است، محافظت آبرو و عزت مسلمانان بر جهاد است و خلاصه اینکه حفاظت تمام اسلام بر جهاد است. آیات و احادیث زیادی در مورد فضیلت این امر مهم وجود دارد. خداوند عالم در مورد فضیلت و برتری مجاهدین نسبت به قاعدین (کسانی که جهاد نمی‌کنند) می‌فرماید:

۱. «لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا»^۲

برابر نیستند مؤمنان خانه‌نشین غیر اهل ضرر، با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند. خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند مرتبه بالایی بر خانه‌نشینان

۱. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۲۲۷.

۲. برابر نیستند مؤمنان خانه‌نشین غیر اهل ضرر، با آن مجاهدانی که با مال و جان خود در راه خدا جهاد می‌کنند. خداوند کسانی را که با مال و جان خود جهاد می‌کنند مرتبه بالایی بر خانه‌نشینان داده است و خداوند همه را وعده نیکو داده و خداوند مجاهدان را بر نشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ برتری بخشیده است. (سوره نساء، آیه ۹۵)

داده است و خداوند همه را وعده نیکو داده و خداوند مجاهدان را بر نشستگان (بدون عذر) با دادن اجر فراوان و بزرگ برتری بخشیده است. همچنین در مورد اجر شهید خداوند می‌فرماید:

۲. «الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (۲۰) يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ (۲۱) خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۲۲)»^۱.

۳. «فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا»^۲.

امام صادق (ع) می‌فرماید: برای بدن‌های شما جز بهشت، بهایی نیست، پس خود را به کمتر از بهشت نفروشید.^۳

علی (ع) در طول خلافت پنج‌ساله خود، با سه گروه ناکثین (پیمان‌شکنان)، قاسطین (ظالمین) و مارقین (خارج شدگان از دین) جنگید. حضرت درباره آنها فرمود: «از جانب پیامبر (ص) به جنگ با این گروه‌ها وعده داده شده است و حتی نام این گروه‌ها در احادیث نبوی از زبان پیامبر (ص) آمده است».

بنابراین می‌توانیم دلایل جنگ‌های علی (ع) را در دو مورد خلاصه کنیم:

۱. این درگیری‌ها برای جلوگیری از انحراف اساسی در دین و نشان دادن چهره باطنی این سه گروه و برچسب باطل زدن بر ادعای ناکثین و قاسطین و مارقین بود.

۱. کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با اموال و جان‌هایشان جهاد کرده‌اند نزد خداوند مقام والاتر دارند و آن گروه ایشان رستگارانند. پروردگارشان آنان را به رحمتی از جانب خود و به خوشنودی و باغ‌هایی که در آن نعمت‌های دائم و پایدار دارند مژده می‌دهد. همیشه‌اند در آن به طور ابد، بی‌گمان در پیشگاه خدا اجر بزرگی موجود است. (سوره توبه، آیات ۲۰-۲۲).

۲. پس باید آنانی که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند در راه خدا بجنگند، پس هر کسی در راه خدا بجنگد و کشته شود یا پیروز شود، بزودی پاداش بزرگی به او خواهیم داد. (سوره نساء، آیه ۷۴)

۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیرنمونه، پیشین، ج ۵، ص ۱۴۸.

۲. بر اساس دستور پیامبر(ص) برای جلوگیری از تأویل نابجا، روی سکوت و قیام و جنگ و صلح امامان معصوم(ع) حساب شده و مطابق وصایای پیامبر(ص) می‌باشد.^۱

نتیجه:

بازگو کردن ارزش جهاد برای تشویق و ترغیب مسلمانان به جهاد و دفاع از دین و اسلامی بود که فرسنگ‌ها از اسلام ناب محمدی فاصله گرفته بود.

نتایج فصل دوم:

۱. نقش اباعبدالله(ع) در این دوره مبارزه منفی با دستگاه خلافت و امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از حق غضب شده علی بن ابیطالب(ع) و همچنین همراهی ایشان در تمامی امور و جنگ‌ها بود.

۲. خبر از شهادت اباعبدالله(ع) توسط امیرالمؤمنین(ع) داده می‌شود.

۳. معرفی امام حسن و امام حسین(ع) به عنوان امامان بر حق توسط امیرالمؤمنین(ع).

۱. دستاوردهای جریان نفاق در این دوره:

الف) غضب حقّ خلاف و جانشینی علی بن ابیطالب(ع) و به کرسی نشانیدن سه خلیفه (ابوبکر، عمر و عثمان)، که به منزله تضعیف قدرت سیاسی اهل بیت(ع) بود.

ب) غضب حقّ فاطمه زهرا(س) و فرزندانش از فدک که موجب تضعیف قدرت اقتصادی اهل بیت(ع) تلقی می‌شد.

ج) منع نقل حدیث، زیرا قسمت‌هایی از احادیث پیامبر(ص) حاوی احادیثی در مورد خلافت علی بن ابیطالب(ع) و امر به معروف و نهی از منکر و... بود.

۱. حسنی، علی اکبر، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، پیشین، ج ۱، ص ۴۰۷.

د) تقویت قدرت معاویة بن ابوسفیان برای رسیدن به خلافت بود.

ه) سرکوب شیعیان و دوستان اران علی(ع) و دشنام دادن ایشان برای طرد آنها از صحنه سیاست بود.

و) شهادت حضرت علی بن ابیطالب(ع).

مقدمه:

چون فجر جمعه‌ی بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری طلوع کرد، امام حسن(ع) که (تازه) از دفن امیر مؤمنان(ع) برگشته بود، نماز صبح را در مسجد کوفه با مردم گزارد، سپس خطبه‌ای بلند ایراد کرد. بعد از ایراد خطبه مردم با ایشان بیعت کرده و امامت ایشان شروع شد.

امام حسین(ع) مدت ۱۰ سال در زمان امامت امام حسن(ع) زندگی کرد. در این بخش قسمت‌هایی از سخنان اباعبدالله(ع) که در زمان امامت ایشان ایراد شده، آورده شده است.

۳-۴- سخنان امام حسین در زمان امام حسن(ع)

۱-۳-۴- سخن امام حسین(ع) در مورد اطاعت از امام زمانش

«إِنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيَّ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا أَنْ أَقْدِمَ أَنْتَ وَالْحُسَيْنُ وَأَصْحَابُ عَلِيٍّ فَخَرَجَ مَعَهُمْ قَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عَبَادَةَ الْأَنْصَارِيُّ فَقَدِمُوا الشَّامَ فَأَذِنَ لَهُمْ مُعَاوِيَةُ وَأَعَدَّ لَهُمُ الْخُطَبَاءَ فَقَالَ يَا حَسَنُ قُمْ فَبَايِعْ فَقَامَ فَبَايِعَ ثُمَّ قَالَ يَا قَيْسُ قُمْ فَبَايِعْ فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ (ع) يَنْظُرُ مَا يَأْمُرُهُ فَقَالَ يَا قَيْسُ إِنَّهُ إِمَامِي يَعْنِي الْحَسَنَ(ع)»^۱.

ترجمه:

«از امام جعفر صادق(ع) شنیدم می‌فرمود: معاویه برای امام حسن نوشت: تو با حسین و اصحاب علی(ع) متوجه شام شوید. قیس بن سعد بن عباده انصاری نیز با ایشان خارج شد. وقتی وارد شام شدند معاویه اذن دخول به ایشان داد و خطیب‌هایی را برای آنان آماده نمود. سپس گفت: یا حسن

^۱ . کشی، محمدبن عمر، رجال الکشی، اختیار معرفة الرجال (مع تعليقات ميرداماد الاستر آبادی)، موسسه آل البيت(ع) قم، بی‌چا، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۲۶.

برخیز و بیعت کن، امام حسن برخاست و بیعت نمود، آنگاه گفت: یا حسین برخیز و بیعت نما، امام حسین برخاست و بیعت کرد سپس گفت: یا قیس برخیز بیعت کن، قیس متوجه امام حسین و منتظر اجازه آن حضرت شد. امام حسین به وی فرمود: امام حسن امام من است.^۱

شرح:

در اعتقاد شیعه امامان معصوم(ع) در هر زمان عالم‌ترین و باتقواترین فرد در جامعه می‌باشند که فقط در سایه اطاعت از آنها می‌توان به صراط مستقیم و لقاءالله نائل شد. در قرآن و سنت آیات و احادیث زیادی در این مورد وجود دارد که به دو مورد آن اشاره می‌گردد.

آیه اول:

«قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ»^۲ بگو آیا هیچ‌یک از معبودهای شما به سوی حق هدایت می‌کند؟ بگو تنها خدا به حق هدایت می‌کند آیا کسی که هدایت به حق می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است یا آن‌کس که خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند، شما را چه می‌شود؟ موضوع آیه فوق، نوعی استدلال بر یگانگی خداوند است. خداوند در این آیه، از مشرکان می‌پرسد که آیا پیروی از کسی مانند خدا که خود هدایت یافته و آگاه به مصالح و مفسد است، عقلانی و شایسته‌تر است یا پیروی از بت‌ها و معبودهایی که از خود آگاهی و اختیاری نداشته و نمی‌توانند بندگان را به مصالح خود راهنمایی کنند. علمای شیعه به پیروی از امامان، از نوع استدلال فوق، برای اثبات امامت نیز بهره جسته‌اند، با این نوع توضیح که برای هدایت و راهنمایی بندگان پس از پیامبر اسلام(ص) چه کسی بهتر از امامان معصوم(ع) است که از علم خداوندی برخوردار بوده و بتواند بندگان را به سرمنزل کمال و رشد برساند؟

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی

مؤیدی، پیشین، ۲۴۱.

^۲ . سوره یونس، آیه ۳۵.

در حدیثی امام رضا(ع) فرمودند: «خداوند از گنجینه‌های علم و حکمتش به امامان عطا کرد، آنچه را به دیگران نداد. امامان برترین مردم زمان خود و عالم‌ترین آنان بودند»^۱.

آیه دوم:

«يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ فَمَنْ اُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَاولئك يقرؤن كتابهم ولا يظلمون فتيلاً»^۲.

به یادآورد روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان می‌خوانیم، آنها که نامه عملشان به دست راستشان است آن را (با شادی و سرور) می‌خوانند و سرسوزنی به آنها ظلم و ستم نمی‌شود.

بنا به اعتقاد شیعیان، لطف و حکمت خداوند متعال اقتضا می‌نماید تا در هر زمانی فردی را برای هدایت بندگان برگزیند. به عبارت دیگر، همان حکمتی که برای بعثت انبیاء گفته شد، برای ضرورت امامت نیز خواهد بود. در آیه فوق، این مطلب بیان شده که در روز قیامت هر فرد به همراه پیشوای خود محشور شده و از او بازخواست می‌شود. این به معنای اهمیت نقش رهبری در سرنوشت انسان‌هاست. با این وجود، باید به انتخاب برترین و کامل‌ترین پیشوای دینی پرداخت تا از گزند لغزش و گمراهی‌های احتمالی در امان باشیم. این خود دلیلی بر ضرورت نیاز به امام معصوم و حجّت خدا در هر عصر است.

از امام صادق(ع) روایت شده که: «وقتی روز قیامت می‌شود، ندایی از نزد خدای عزیز و جلیل می‌آید که: هر کس به امامی در دنیا اقتدا کرده، به دنبال او رود، به هر جا که می‌رود (بهشت یا جهنم)»^۳.

پس از شهادت امیر مؤمنان علی(ع) امام حسن(ع) زمام امور را به دست گرفت و با معاویه به منازعه برخاست، اما رویارویی او بیش از چند ماه طول نکشید، زیرا طی این مدت امت اسلامی نشان داد که از جهاد گریزان است و به دنیای معاویه گرایش دارد و نیز به اهل حق بی‌اعتناست، با

^۱ . الکلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، پیشین، ج ۱، ص ۲۰۲.

^۲ . سوره اسراء، آیه ۷۱.

^۳ . طوسی، محمدبن الحسن، الامالی، پیشین، ص ۶۳.

مشاهده این شرایط، امام به ناچار صلح را پذیرفت و حکومت را به معاویه واگذار کرد. از آن پس کارها به نفع معاویه سامان گرفت و همه جهان اسلام زیر سلطه او درآمد و بدین ترتیب جریان نفاق بار دیگر سلطه‌اش را در قالب شخصی به دست آورد که در میان رهبران جریان نفاق زیرک‌ترین و دشمنی او نسبت به اسلام از دیگران شدیدتر بود.

موضع امام حسین(ع) در برابر تصمیم‌ها و موضع‌گیری‌های امام حسن(ع) موضع شریکی همیار و یآوری پشتیبان بود. در آنچه به موضوع صلح با معاویه مربوط می‌شد، امام حسین(ع) پشتیبانی کامل خود را نسبت به تصمیم امام حسن(ع) اعلام می‌داشت و در مناسبت‌های گوناگون از موضع مشترک خود با برادرش و امتثال فرمان وی به‌عنوان امامی که اطاعتش واجب است پرده برمی‌داشت.

نتیجه:

۱. اطاعت امام در هر شرایطی واجب است. چون امام عالم‌ترین و باتقواترین فرد در هر جامعه است.

۲. وفا کردن به عهد و پیمان حتی نسبت به دشمن یک کار قرآنی است. چنانچه خداوند می‌فرماید:
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»^۱

۲-۳-۴- امام حسین(ع) و وفای به عهد

«و عنه فی روایة: شخص محمد بن بشر الهمدانی و سقیان بن لیلی الهمدانی الی الحسین(ع) و عنده الشیعة الذین قدموا علیه اولاً، فقال له سقیان کما قال له بالعراق: السّلام علیک یا امیر المؤمنین. فقال له: «اجلس الله ابوک» والله لو سرنا الی معاویة بالجبال والشجر ما کان الاّ الذی قضی.

^۱. سوره مائده، آیه ۱.

ثم اتياالحسين(ع) فقال: لِيَكُنْ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ حِلْسًا مِنْ اَحْلَاسِ بَيْتِهِ مَا دَامَ هَذَا الرَّجُلُ حَيًّا، فَاَنْ يَهْلِكَ وَ اَنْتُمْ اَحْيَاءُ رَجَوْنَا اَنْ يَخِيْرَ اللهُ لَنَا وَ يُؤْتِيْنَا رُشْدَنَا وَ لَا يَكْلِنَا اِلَى اَنْفُسِنَا «اِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِيْنَ اتَّقَوْا وَ الَّذِيْنَ هُمْ مُحْسِنُوْنَ»^۱.

ترجمه:

«بلاذری می گوید: در روایتی آمده است: محمد بن بشر همدانی و سفیان بن لیلی همدانی، نزد امام حسن(ع) که جمعی از شیعیان در محضرش بودند، آمدند، سفیان به همان گونه که در عراق به او اظهار ادب می کرد، عرض کرد: سلام بر شما باد ای امیر مؤمنان. حضرت فرمود: پدرت به خیر باد، بنشین، به خدا سوگند، اگر با (قدرت) کوه ها و درختان به سوی معاویه رهسپار می شدیم، جز آنچه مقرر شد، رخ نمی داد. سپس نزد امام حسین(ع) آمدند حضرت(ع) فرمود: «تا این مرد (معاویه) زنده است، باید هر کس ملازم خانه خود باشد، اگر او به هلاکت رسید و شما زنده بودید، امیدوارم خدا ما را برگزیده، رشد (و صلاح) ما را عطا فرماید و ما را به خود وامگذارد، به راستی خدا باکسانی است که تقوا دارند و نیکوکارند»^۲.

شرح:

مسئله وفای به عهد و پیمان از اساسی ترین شرایط زندگی دسته جمعی است و بدون آن هیچ گونه همکاری اجتماعی ممکن نیست و بشر با از دست دادن آن، زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملاً از دست خواهد داد، به همین دلیل در منابع اسلامی تأکید فوق العاده ای روی این مسئله شده است و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگ ترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می شود. قرآن کریم در آیات متعددی به آن اشاره فرموده از جمله آیه ۱ سوره مبارکه ی مائده که می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ». ای کسانی که ایمان آورده اید به پیمان ها و قراردادهای وفا کنید.

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۲۴۴.

^۲ . همان.

آیه‌ی فوق دلیل بر وجوب وفا به تمام پیمان‌هایی است که میان افراد انسان با یکدیگر و یا افراد انسان با خدا، به‌طور محکم بسته می‌شود و به‌این‌ترتیب تمام پیمان‌های الهی و انسانی و پیمان‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و تجاری و زناشویی و مانند آن را در برمی‌گیرد و یک مفهوم کاملاً وسیع دارد که به تمام جنبه‌های زندگی انسان اعم از عقیده و عمل ناظر است. از پیمان‌های فطری و توحیدی گرفته تا پیمان‌هایی که مردم بر سر مسائل مختلف زندگی باهم می‌بندند. در نهج‌البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می‌خوانیم:

«فانه ليس من فرائض الله شيء الناس اشد عليه اجتماعاً مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم من تعظيم التوفاء بالعهود، و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استولوا من عواقب الغدر».

در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان با تمام اختلافاتی که دارند مورد اتفاق نیست به همین جهت بت‌پرستان زمان جاهلیت نیز پیمان‌ها را در میان خود محترم می‌شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان شکنی را دریافته بودند.^۱

در حدیثی از امام صادق(ع) می‌خوانیم:

«ثلاث لم يجعل الله عز و جل لاحد فيهن رخصة: اداء الامانة الى البر و الفاجر، و الوفاء بالعهد للبر و الفاجر، و بر الوالدین برین کانا او فاجرین. سه چیز است که خداوند به هیچ‌کس اجازه مخالفت با آن را نداده: امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و وفای به عهد درباره هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار».^۲

از وظایف مشترک ائمه(ع) اصل ایستادگی در برابر حاکم ستمگر در هنگام فراهم بودن همه‌ی زمینه‌ها و امکانات لازم می‌باشد. این حقیقت یا هدف از مجموعه روایت‌های نقل‌شده از آن

^۱. نهج‌البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ص ۵۸۹.

^۲. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۲.

بزرگواران استفاده می‌شود. چنان‌که امیرالمؤمنین، علی(ع) پس از سقیفه، مهاجران و انصار شرکت جسته در جنگ بدر را به قیام و انقلاب تشویق می‌کرد و به خانه یکایک آنها رفت و حق خویش را یادآور گشت و آنان را به یاری خویش فراخواند، اما جز چهار نفر دعوت وی را اجابت نکردند.

امیرالمؤمنین(ع) سخن مشهور «به خدا سوگند، مادامی‌که کار مسلمانان به سامان باشد و جز من به دیگری ستمی نرسد، گردن می‌نهم...». را هنگامی فرمود که نتیجه توطئه شورا آشکار گردید و دید که برای بار سوم نیز خلافت از او گرفته و به عثمان سپرده شد و امت در حال کشمکش نسبت به حق غضب شده ایشان به خوابی عمیق فرورفته است. بنابراین سبب شکیبایی فراوان ایشان در رویدادهای پیش آمده این بود که حتی پس از شورا، نیروی لازم برای قیام را در اختیار نداشت.

رفتار امام حسن(ع) نیز بر پایه همین اصل بود. نخستین کار آن حضرت، پس از امیرالمؤمنین(ع) بسیج عمومی علیه معاویه برای انجام یک جنگ سرنوشت‌ساز بود. اگر آن خیانت بزرگ و بی‌وفایی مهم و سستی فراگیر در سپاه وی و دیگر علل مانند آن‌که وی را مجبور به ترک جنگ کرد نمی‌بود. هرگز تسلیم صلح معاویه نمی‌شد. آن حضرت پیش از صلح، اراده‌ی جنگی مردم را آزمود و جز ضعف و سستی و عافیت‌طلبی و دنیادوستی در وجود آنان چیزی نیافت. آن حضرت طی سخنانی به مردم فرمود: آگاه باشید معاویه مرا به کاری فراخوانده است که نه در آن عزت است و نه عدالت. اگر شما حاضر به مردن هستید، آن را نمی‌پذیریم (و با لبه‌ی تیز شمشیرها با او روبرو می‌شویم) و اگر خواهان زندگی هستید می‌پذیریم و خشنودی شما را برمی‌گزینیم. در این هنگام مردم از هر سو فریاد برآوردند، ما خواهان زندگی هستیم (و چون حضرت را تنها گذاشتند صلح را پذیرفت).

در این زمان موضع امام حسن و امام حسین(ع) در برابر معاویه، تعهد به پیمان صلحی بود که با معاویه بسته بودند و علیرغم اصرار زیاد یاران ایشان برای جنگ علیه معاویه می‌فرمودند: تا معاویه زنده است ما بر سر عهد و پیمان خود هستیم.

۳-۳-۴- خبر دادن امام حسن (ع) از شهادت امام حسین (ع)

«أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (ع) دَخَلَ يَوْمًا إِلَى الْحَسَنِ (ع) فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى فَقَالَ لَهُ مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَالَ أَبُوكَ لِمَا يُصْنَعُ بِكَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ (ع) إِنَّ الَّذِي يُؤْتَى إِلَيَّ سَمٌّ يُدَسُّ إِلَيَّ فَأُقْتَلُ بِهِ وَ لَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدٌ (ص) وَ يَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ وَ سَفْكِ دَمِكَ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَ سَبِي ذَرَارِيكَ وَ نِسَائِكَ وَ انْتِهَابِ ثِقْلِكَ فَعِنْدَهَا تَحِلُّ بِنِي أُمَّيَّةِ اللَّعْنَةُ وَ تُمَطِّرُ السَّمَاءُ رَمَادًا وَ دَمًا وَ يَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفُلُوتِ وَ الْحَيْتَانُ فِي الْبَحَارِ»^۱

«یک روز امام حسین نزد امام حسن رفت. وقتی به امام حسن نظر کرد گریان شد. امام حسن فرمود: یا حسین، برای چه گریان شدی؟ فرمود: برای آن ظلمی که در حق تو خواهد شد. امام حسن (ع) فرمود: آنچه موجب قتل من می شود یک زهری است که به وسیله دسیسه ای بخورد من داده خواهد شد. «و لکن لایوم کیومک یا ابا عبدالله» یعنی ولسی هیچ روزی مثل روز (عاشورای) تو نخواهد بود یا ابا عبدالله، زیرا تعداد سی هزار (۳۰۰۰۰) نفر مرد در اطراف تو اجتماع می کنند که گمان می نمایند از امت جدا ما خواهند بود و خود را به دین اسلام می بندند. آنان برای کشتن، ریختن خون، هتک حرمت، اسیر کردن فرزندان و زنان و تاراج نمودن اموال تو ازدحام خواهند کرد، در یک چنین موقع است که لعنت خدا دامن گیر بنی امیه می شود. آسمان خاکستر و خون می بارد. هر چیزی برای مظلومیّت تو گریان می شود، حتی وحشیان صحرا و ماهیان دریاها»^۲

شرح:

طبق آنچه قبلاً استناد شد امام معصوم در بعضی از مواقع به اذن خداوند می تواند از علم غیب باخبر شود و از اتفاقاتی که در آینده رخ خواهد داد خبر دهد. مانند این حدیث شریف که امام حسن (ع) از شهادت برادر خود خبر می دهد. اما مطلب قابل طرح دیگر در حدیث امام حسن (ع)

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۴۵، ص ۲۱۸.

۲. همان.

گریه موجودات است که با استفاده از آیه ۲۹ سوره مبارکه دخان نیز قابل استناد است. خداوند در مورد عذاب کردن قوم فرعون می‌فرماید: «فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ». نه آسمان به حال آنان گریه کرد و نه زمین و نه خدا مهلتشان داد.

منظور از گریه کردن آسمان و زمین بر چیزی که فوت شده کنایه از این است که آسمان و زمین از فوت و نابودی آن تغییر حالت نمی‌دهند و متأثر نمی‌شوند و در آیه مورد بحث هم کنایه است از این که هلاکت قوم فرعون هیچ اهمیتی برای خدا نداشت، چون در درگاه خدا خوار و بی‌مقدار بودند.

در میان عرب معمول است. هنگامی که می‌خواهند اهمیتی مقام کسی را که مورد مصیبتی واقع شده بیان کنند می‌گویند: «آسمان و زمین بر او گریه کردند و خورشید و ماه برای فقدان او تاریک شدند». «در تفسیر مجمع‌البیان آمده که: زراره بن اعین از امام صادق(ع) روایت کرد که آن جناب فرمود: آسمان بر یحیی پسر زکریا و بر حسین بن علی(ع) چهل روز گریه کرد. عرضه داشتم گریه آسمان چه بود؟ فرمود آفتاب با سرخی طلوع می‌کرد و با سرخی هم غروب می‌نمود.

و در الدر المنثور است که ابن ابی حاتم از عبید المکتب از ابراهیم روایت کرده که گفت: از روزی که دنیا خلق شده آسمان نگریسته، مگر به حال دو نفر. شخصی از عبید پرسید آیا جز این است که آسمان و زمین به حال مؤمن می‌گریند؟ گفت: این در همان محلی است که مؤمن در آنجاست و اعمالش از آنجا به آسمان بالا می‌رود و اما هیچ می‌دانی که معنای گریستن آسمان در این آیه چیست؟ گفت: نه. گفت آسمان سرخ می‌شود و گلگون می‌گردد، و این دو نوبت شده، یکی در آن وقتی که یحیی بن زکریا کشته شد و آسمان خون ببارید و یکی هم در وقتی که حسین بن علی(ع) کشته شد که در آن روز نیز آسمان سرخ شد. و در فقیه به سند خود از امام صادق(ع) روایت آورده که فرموده: وقتی مؤمن می‌میرد نقاط مختلف زمین که مؤمن در آن نقاط خدا را عبادت می‌کرده بر او می‌گریند و نیز از درهای آسمان آن دری که اعمالش از آن به سوی بالا صعود می‌کرده و نیز محل سجده‌اش بر او می‌گرید»^۱.

۱. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، محمد باقر موسوی همدانی، پیشین، ج ۱۸، ص ۲۱۶.

«در روایتی آمده است هنگامی که امیر مؤمنان علی(ع) بر مدائن گذشت و آثار کسری (انوشیروان و شاهان ساسانی) را مشاهده کرد که نزدیک به فروریختن است یکی از کسانی که در خدمتش بود این شعر را به عنوان عبرت قرائت کرد: جرت الريح على رسوم ديارهم فكانهم كانوا على ميعاد. بادها بر آثار باقیمانده سرزمینشان وزیدن گرفت (و چیزی جز صدای باد در میان قصر آنها به گوش نمی‌رسد) گویی آنها همگی وعده‌گاهی داشتند و به‌سوی وعده‌گاهشان شتافتند.

امیر مؤمنان علی(ع) فرمود: چرا این آیه را نخواندی: كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَكَاهِنِينَ ... فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ»^۱

نتیجه بحث:

در اینجا بار دیگر خبر شهادت اباعبدالله(ع) توسط برادرش امام حسن(ع) داده می‌شود. شهادت امام حسین(ع) به دلایل زیر، در اخبار رسیده از ائمه(ع) مورد تأکید قرار گرفته است:

۱. بزرگداشت منزلت امام حسین(ع) و فاجعه‌آمیز بودن قتل او و یاران باوفایش.

۲. شدت مصیبت آن بزرگواران در این رویداد عظیم و اندوه‌بار.

۳. اهمیت عاشورا، با توجه به آثار مترتب بر آن مثل حفظ و بقای اسلام.

۴. بزرگ بودن ثواب یاری حسین و گرفتار شدن قاتلان و کسانی که ایشان را یاری نکردند به لعنت همیشگی و نیز دیدن کیف‌های سنگین.

شاید نزدیکی عاشورا به روزگار پیامبر(ص) و علی(ع) که می‌دانستند شمار زیادی از صحابه و تابعان موفق به درک عاشورا خواهند شد، تأکید داشتند که از کشتن حسین(ع) خبر دهند و درباره‌ی یاری حسین و پرهیز از پیوستن به صف دشمنانش به‌طور مستقیم با آنها سخن بگویند. این کار در عین حال که یک اتمام حجت بود بسیار هم مؤثر افتاد.

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۲۱، ص ۱۸۱.

٤-٣-٤- موضع امام حسين (ع) در مورد دفن برادرش

«عن محمد بن مسلم، قال: «لَمَّا احْتَضَرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (ع)، قَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَا أَخِي إِنِّي أُوصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا، فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّئْ لِي، ثُمَّ وَجَّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِأُحَدِّثَ بِهِ عَهْدًا، ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلَى أُمِّي فَاطِمَةَ (س)، ثُمَّ رُدَّنِي فَادْفِنِّي بِالْبَقِيعِ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ سَيُصَيَّبُنِي مِنَ الْحُمَيْرَاءِ مَا يَعْلَمُ النَّاسُ مِنْ صَنِيعِهَا وَ عَدَاوَتِهَا لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ عَدَاوَتِهَا لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

فَلَمَّا قُبِضَ الْحَسَنُ (ع) وَ وُضِعَ عَلَى سَرِيرِهِ فَانْطَلَقُوا بِهِ إِلَى مُصَلَّى رَسُولِ اللَّهِ (ص) الَّذِي كَانَ يُصَلِّي فِيهِ عَلَى الْجَنَائِزِ، فَصَلَّى عَلَى الْحَسَنِ (ع)، فَلَمَّا أَنْ صَلَّى عَلَيْهِ حُمِلَ فَأُذْخِلَ الْمَسْجِدَ، فَلَمَّا أُوقِفَ عَلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بَلَغَ عَائِشَةَ الْخَبْرُ وَ قِيلَ لَهَا: إِنَّهُمْ قَدْ أَقْبَلُوا بِالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ لِيُدْفَنَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ، فَخَرَجَتْ مُبَادِرَةً عَلَى بَعْلِ بَسْرَجٍ، فَكَانَتْ أَوَّلَ امْرَأَةٍ رَكِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ سَرَجًا، فَوَقَفَتْ وَ فَقَالَتْ: نَحُوا ابْنَكُمْ عَنْ بَيْتِي: فَإِنَّهُ لَا يُدْفَنُ فِيهِ شَيْءٌ، وَ لَا يُهْتَكُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ حِجَابُهُ.

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا: «دِيمًا هَتَكْتَ أَنْتِ وَ أَبُوكَ حِجَابَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَدْخَلْتِ بَيْتَهُ مَنْ لَا يَحِبُّ رَسُولَ اللَّهِ قُرْبَهُ، وَ إِنَّ اللَّهَ سَأَلَكَ عَنْ ذَلِكَ يَا عَائِشَةُ، إِنَّ أَخِي أَمَرَنِي أَنْ أَقْرِبَهُ مِنْ أَبِيهِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لِيُحَدِّثَ بِهِ عَهْدًا.

وَ اعْلَمِي أَنَّ أَخِي أَعْلَمُ النَّاسَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ، وَ اعْلَمْ بِتَأْوِيلِ كِتَابِهِ مِنْ أَنْ يَهْتِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ سِتْرَهُ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ» وَ قَدْ أَدْخَلْتِ أَنْتِ بَيْتَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) الرَّجَالَ بِغَيْرِ إِذْنِهِ.

وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ»، وَ لَعَمْرِي لَقَدْ ضَرَبْتَ أَنْتِ لِأَبِيكَ وَ فَارُوقِهِ عِنْدَ أذنِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) الْمَعَاوِلَ.

وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّ الَّذِينَ يَعْضُونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَى» وَ لَعَمْرِي لَقَدْ أَدْخَلَ أَبُوكَ وَ فَارُوقُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) بِقُرْبِهِمَا مِنْهُ الْأَذَى وَ مَا رَعِيَا مِنْ حَقِّهِ مَا أَمَرَهُمَا اللَّهُ بِهِ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَبِينُ اللَّهُ حَرَمَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَمْوَاتًا مَا حَرَّمَ مِنْهُمْ أَحْيَاءً وَ

تَاللَّهِ يَا عَائِشَةُ لَوْ كَانَ هَذَا الَّذِي كَرِهْتِيهِ مِنْ دَفْنِ الْحَسَنِ عِنْدَ أَبِيهِ رَسُولَ اللَّهِ (ص) جَائِزًا فِيمَا بَيْنَنَا وَبَيْنَ اللَّهِ لَعَلِمْتَ أَنَّهُ سَيُدْفَنُ وَإِنْ رَغِمَ مَعْطُسُكَ.

قال: ثُمَّ تَكَلَّمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَقَالَ يَا عَائِشَةُ، يَوْمًا عَلَى بَغْلٍ وَ يَوْمًا عَلَى جَمَلٍ، فَمَا تَمْلِكِينَ نَفْسَكَ وَلَا تَمْلِكِينَ الْأَرْضَ عَدَاوَةَ لِبَنِي هَاشِمٍ.

قال فأقبلت عليه فقالت: يا ابن الحنفية هؤلاء الفواطم يتكلمون فما كلامك؟

فقال لها الحسين (ع) «وَأَنِّي تُبْعِدِينَ مُحَمَّدًا مِنَ الْفَوَاطِمِ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ وَلدتهُ ثَلَاثُ فَوَاطِمٍ : فَاطِمَةُ بِنْتُ عَمْرَانَ بْنِ عَائِدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ مَخْرُومٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ أَسَدِ بْنِ هَاشِمٍ، وَ فَاطِمَةُ بِنْتُ زَائِدَةَ بْنِ الْأَصَمِّ ابْنِ رَوَاحَةَ بْنِ حُجْرِ بْنِ عَبْدِ مَعِيصِ بْنِ عَامِرٍ».

قال : فقالت عائشة للحسين (ع) نَحُوا ابْنَكُمْ وَ اذْهَبُوا بِهِ فَإِنَّكُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ قالَ فَمَضَى الْحُسَيْنُ (ع) إِلَى قَبْرِ أُمَّهِ ثُمَّ أَخْرَجَهُ فَدَفَنَهُ بِالْبَقِيعِ^١.

ترجمه:

«كلینی با سند خود از محمد بن مسلم نقل می کند که گفت: از امام باقر (ع) شنیدم که می فرمود: چون احتضار حسن بن علی (ع) فرارسید، به امام (ع) فرمود: برادرم، وصیتی دارم، آن را رعایت کن، چون از دنیا رفتم، تجهیزم کن و (جنازه) مرا به سوی رسول خدا ببر تا با او، تجدید عهد کنم، سپس به جانب مادرم فاطمه برگردان، آنگاه به بقیع ببر و در آنجا دفن کن و بدان که به زودی از جانب حمیرا که مردم از کارها و دشمنی او با خدا و پیامبر (ص) می رسد، چون (امام) حسن از دنیا رفت، او را بر تابوت نهاده، به جایی که پیامبر اکرم (ص) بر مردگان نماز می خواند، بردند و بر او نماز خواندند، سپس تابوت را برداشته، داخل مسجد پیامبر آوردند، چون آن را کنار قبر رسول خدا (ص) نگه داشتند، به عایشه خبر رسید که حسن بن علی (ع) را آورده اند تا کنار رسول خدا (ص) دفن کنند، عایشه بر استری زین کرده، سوار شد و آمد و ایستاده، گفت: فرزند خود را

^١ . الكلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، پیشین، ج ١، ص ٣٠٣.

از خانه من دور کنید که نباید در اینجا، چیزی دفن شود و نباید حجاب رسول خدا(ص) دریده گردد.

حسین بن علی(ع) فرمود: «از دیرباز تو و پدرت، پرده (حریم) رسول خدا(ص) را دریدند و تو در خانه پیامبر(ص) کسی را آوردی که نزدیکی او را دوست نداشت و خدا ای عایشه از این کار تو، بازخواست خواهد کرد، برادرم به من فرموده تا جنازه او را جهت تجدیدعهد، کنار قبر جدش رسول خدا(ص) بیاورم (نه دفن).

و بدان که برادرم از همه مردم، به خدا و پیامبرش داناتر بود، او به تأویل کتاب خدا، داناتر از این بود که حجاب رسول خدا(ص) را پاره کند، زیرا خدای متعال می‌فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، به اتاق‌های پیامبر(ص)، بدون اجازه وارد نشوید). «و تو، بدون اذن پیامبر(ص) آنان را در اتاق رسول خدا(ص) آوردی (و دفن کردی).

خداوند می‌فرماید: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدایتان را بلندتر از صدای رسول‌الله نکنید)، «سوگند به جانم، این تو بودی که نزد گوش پیامبر(ص)، برای دفن پدرت و فاروقش بیل و کلنگ را به صدا درآوردی» و خدای سبحان می‌فرماید: (کسانی که پیش پیامبر خدا، صدایشان را فرومی‌کشند، همان کسان‌اند که خدا، دل‌هایشان را فرومی‌کشد، همان کسان‌اند که خدا، دل‌هایشان را فراموشی می‌کشد، همان کسان‌اند که خدا، دل‌هایشان را برای پرهیزکاری، امتحان کرده است)، «به جانم سوگند، پدر تو و فاروقش با نزدیکی (قبرشان) به رسول خدا(ص) او را آزردند و آنچه را که خدا از زبان پیامبرش به آن فرمان داد، رعایت نکردند که فرمود: خدا بر مرده مؤمنان حرام فرمود، آنچه را که بر زنده آنان حرام کرد.

و به خدا سوگند ای عایشه اگر در آنچه پیمان میان ما و خداست، دفن امام حسن کنار قبر رسول خدا(ص) جایز بود، می‌فهمیدی که برخلاف میل تو، او آنجا دفن می‌شد». سپس محمد حنفیه به سخن آمد و گفت: ای عایشه، یک روز بر استر سوار می‌شوی و یک روز بر شتر و به سبب دشمنی که با بنی‌هاشم (و آل علی) داری، نه خویشتن‌داری می‌کنی، نه درجایی قرار می‌گیری. عایشه رو به او کرد و گفت: ای فرزند حنیفه، این فاطمی‌هایند که سخن می‌گویند، تو چه می‌گویی؟

امام حسین (ع) به او فرمود: «محمد را از فاطمی‌ها، جدا می‌کنی؟ سوگند به خدا او، زاده سه فاطمه است، فاطمه دختر عمران (مادر ابوطالب)، فاطمه بنت اسد مادر علی (ع) و فاطمه دختر زائده بن اصم (مادر عبدالمطلب)»، بار دیگر عایشه گفت: فرزند خود را دور کنید و بیرون ببرید که شما، گروهی کینه‌توزید، امام حسین (ع) جنازه را به سوی قبر مادر خود برده، سپس بیرون آورد و در بقیع دفن کرد».^۱

شرح:

معاویه از همان نخستین روزهای صلح و بلکه از هنگامی که به فکر صلح افتاد، نیتی جز خیانت و پیمان‌شکنی نداشت. او در نخستین روزهای پس از صلح مکر و خیانتش را آشکار ساخت و هیچ چیز روشن‌تر از سخنرانی او پس از صلح نیست که طی آن گفت: «آگاه باشید، من هر آنچه را که به حسین بن علی (ع) داده‌ام زیر این دو گام خویش نهادم و به آنها وفا نمی‌کنم.

و نیز گفت: ای مردم کوفه، آیا می‌پندارید که من بر سر نماز و زکات و حج با شما می‌جنگم درحالی که می‌دانم که شما نماز می‌خوانید و زکات می‌دهید و حج می‌گزارید؟ بدانید که جنگ من با شما برای این است که بر شما فرمان برانم و بر گردن‌هایتان سوار شوم. خداوند باوجود ناخشنودی شما این را به من داده است. آگاه باشید، هر خونی که در این فتنه ریخته شده هدر و هر شرطی را که پذیرفته‌ام زیر این دو گام من است».^۲

با آن که معاویه به هیچ‌یک از بندهای پیمان صلح وفا نکرد، اما با زنده‌بودن امام حسن (ع) پس از خود نسبت به آینده خلافت یزید مطمئن نبود و آسایش و آرامش روحی نداشت. از این رو چندین بار برای کشتن او توطئه چید اما موفق نشد تا آن که سرانجام به وسیله جعده دختر اشعث بن قیس

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، صص ۲۵۷-۲۵۹.

کندی، همسر امام(ع) وی را به شهادت رساند. او طی نقشه‌ای جعه را فریفت و به طمع انداخت که پس از امام حسن(ع) به زنی یزید درمی‌آید.

امام مظلوم، ابو محمد، حسن مجتبی(ع) پس از چهل روز تحمل درد و تلخی زهری که به او خورانده شد، در هفتم ماه صفر یا به نقلی پایان ماه صفر سال ۴۹ هجری به جوار پروردگار و جد پدر و مادرش شتافت و امامت سیدالشهدا از این روز آغاز گشت.

غائله نخستین روز امامت اباعبدالله(ع) مشکل دفن برادرش حسن(ع) بود. همان مشکلی که با نقشه‌ی مروان حکم و به دست عایشه آفریده شد که داستان آن ذکر گردید. «ابن عساکر نقل می‌کند که چون زهر در وجود امام حسن(ع) اثر کرد، مروان اخبار مربوط به آن حضرت و وضع سلامت وی را به معاویه گزارش داد. او همچنین نقل می‌کند که چون معاویه از قصد امام حسین مبنی بر دفن برادرش، حسن(ع) در کنار جدش آگاه شد، گفت: بنی‌هاشم با تصمیم خود مبنی بر دفن حسن در کنار پیامبر(ص) با ما به انصاف رفتار نکردند، زیرا آنان اجازه دفن عثمان را جز در گوشه بقیع نداده‌اند. اگر درباره مروان خطا نکنم، اجازه چنین کاری را نخواهند یافت. او می‌گفت: آفرین بر تو مروان، در برابرشان خوب ایستادی.

به این ترتیب، موضع امویان در قضیه دفن امام حسن(ع) که مروان بن حکم آن را به اجرا درآورد، در حقیقت پیام زود هنگامی به امام حسین(ع) بود، که حد و مرز مجاز و ممنوع عمل امام حسین(ع) را از طرف معاویه ترسیم می‌کرد. گویی امویان قصد داشتند که از همان آغاز به ایشان بگویند: هر طور دوست داری می‌توانی صحبت کنی، اما کاری را که ما نمی‌پسندیم نمی‌توانی انجام دهی وگرنه سر و کارت با شمشیر است»^۱.

نتایج بخش سوم:

۱. به قدرت رسیدن معاویه ابن ابوسفیان و به شهادت رساندن و تبعید دوستداران واقعی اهل- بیت(ع) برای جلوگیری از شورش مسلمانان علیه دستگاه خلافت او بود.

^۱. الشاوی، علی، (الامام الاحسین(ع) فی المدینه المنوره) با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه، عبدالحسین بینش، پیشین، ج ۱، ص ۶۲.

۲. ایجاد فشار، رعب و اختناق شدید توسط معاویه بر مسلمانان که منجر به عدم یاری فرزند رسول خدا و پذیرش پیشنهاد ولایت عهدی توسط امام شد.

۳. به شهادت رساندن امام حسن(ع) و جلوگیری از دفن ایشان که به منزله شروع مبارزه علنی با اباعبدالله(ع) بود.

۴. بازهم خبر از شهادت اباعبدالله(ع) توسط امام حسن(ع) داده می شود.

۵. وفاداری به صلح برادر توسط اباعبدالله(ع) تا فرارسیدن مرگ معاویه و مهیا شدن زمینه قیام.

مقدمه:

بعد از شهادت مظلومانه امام حسن(ص)، مقام ولایت به برادرش امام حسین(ص) رسید. ایشان در مدتی که معاویه زنده بود، به عهد و پیمان برادر مبنی بر صلح با معاویه وفادار و از قیام علیه معاویه خودداری و به نقش خود همچون دیگر ائمه که نقش هدایت‌گری و روشنگری امت اسلام بود همت گماشت. بعد از مرگ معاویه بود که شرایط برای قیام اباعبدالله مهیا شد. در این فصل به سه مبحث خواهیم پرداخت که عبارتند از:

۱. سخنان امام حسین(ع) قبل از مرگ معاویه.

۲. سخنان امام حسین(ع) در منی.

۳. سخنان امام حسین(ع) پس از مرگ معاویه در مدینه.

۴-۴ - سخنان امام حسین(ع) در زمان امامتش

۴-۴-۱ - سخنان امام حسین(ع) قبل از مرگ معاویه

۴-۴-۱-۱ - سخن اباعبدالله(ع) با برخی گروه‌های اعزامی برای بیعت با ایشان

«... يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ أَصْحَابَنَا وَقَدُوا إِلَيْ مُعَاوِيَةَ وَ وَفَدْنَا نَحْنُ إِلَيْكَ فَقَالَ : إِذْنُ أُجِيزُكُمْ بِأَكْثَرِ مِمَّا يُجِيزُهُمْ فَقَالُوا : جُعِلْنَا فِدَاكَ إِنَّمَا جِئْنَا لِدِينِنَا قَالَ : فَطَاطَأَ رَأْسَهُ وَ نَكَتَ فِي الْأَرْضِ وَ أَطْرَقَ طَوِيلًا ثُمَّ

رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ قَصِيرَةٌ مِنْ طَوِيلَةٍ مِنْ أَحَبَّنَا لَمْ يُحِبَّنَا لِقَرَابَةٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ وَ لَا لِمَعْرُوفٍ أَسَدَيْنَاهُ إِلَيْهِ إِنَّمَا أَحَبَّنَا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ جَاءَ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَهَاتَيْنِ وَ قَرَنَ بَيْنَ سَبَابَتَيْهِ»^۱

ترجمه:

«یک هیئت اعزامی نزد امام حسین(ع) آمده، عرض کردند: ای فرزند رسول خدا، یاران ما، نزد معاویه رفتند و ما نزد تو آمدیم؟ فرمود: در این صورت، من بیش از جایزه‌ای که معاویه به آنان خواهد داد، به شما جایزه می‌دهم. عرض کردند: فدایت شویم، ما به خاطر دینمان، نزد شما آمده‌ایم (نه دنیا). امام فرمود: هر که ما را دوست بدارد، (اما) نه به سبب خویشاوندی و نه به سبب احسانی که به او کرده‌ایم، (بلکه) تنها برای خدا و پیامبرانش ما را دوست بدارد، در روز قیامت با ما می‌آید همچون این دو، و میان دو انگشت سبابه خود جمع کرد»^۲.

شرح:

محبت تنها یک علاقه‌ی قلبی ضعیف و خالی از هرگونه اثر نیست بلکه باید آثار آن، در عمل انسان منعکس باشد، کسی که مدعی عشق و علاقه به پروردگار است، نخستین نشانه‌اش این است که از پیامبر و فرستاده او پیروی کند. دلیل این موضوع روشن است، زیرا عشق و علاقه‌ی انسان به چیزی حتماً به خاطر این است که کمالی در آن یافته است، هرگز انسان به موجودی که هیچ نقطه قوتی در آن نیست عشق نمی‌ورزد. بنابراین، عشق انسان به خدا به خاطر این است که او منبع و سرچشمه اصلی هر نوع کمال است، مسلماً چنین وجودی، تمام برنامه‌ها و دستورهایش نیز کامل است و در این حال چگونه ممکن است انسانی که عاشق تکامل و پیشرفت است از آن برنامه‌ها، سرباز زند و اگر سرباز زد، آیا نشانه‌ی عدم واقعیت عشق و محبت او نیست؟ خداوند در این رابطه می‌فرماید:

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۲۷، ص ۱۲۷.

۲. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۲۶۸.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ. قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ الرِّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ».^۱ در روایات متعددی از پیشوایان اسلام نقل شده که دین چیزی جز محبت نیست، از جمله در کتاب «کافی» از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «هل الدين الا الحب» آیا دین جز محبت است».^۲

منظور از این روایات این است که روح و حقیقت دین همان ایمان و عشق به خدا است ایمان و عشقی که شعاع آن، تمام وجود انسان را روشن می‌کند و همه اعضا و دستگاه‌های تن تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند و اثر بارز و روشن آن پیروی از فرمان خدا است.

در «معانی الاخبار» از امام صادق (ع) نقل شده که فرمود: «ما احبَّ الله من عساه» کسی که گناه می‌کند، خدا را دوست نمی‌دارد».^۳

همچنین خداوند در آیه ۶۹ سوره مبارکه نساء می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا».^۴

«مردی از انصار به حضور رسول الله (ص) آمد و عرضه داشت: یا رسول الله، من تاب جدایی از تو را ندارم به خانه‌ام می‌روم همین‌که به یاد تو می‌افتم دیگر دستم به کار نمی‌رود کارم را هر چه باشد رها می‌کنم و به زیارت تو می‌آیم تا تو را ببینم و آرام بگیرم از بس که به تو علاقه‌مندم و فعلاً در این اندیشه‌ام که در روز قیامت که تو داخل بهشت شده تا اعلیٰ علیین بالا می‌روی، من آن روز چه کنم؟ و یا نبی الله، آن روز چگونه بر فراق تو صبر کنم.

۱. بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد که خدا آمرزنده مهربان است. بگو: از خدا و فرستاده (او)، اطاعت کنید و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد. (سوره آل عمران، آیه ۳۱، ۳۲،

۲. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی، الاصول و الروضه (للمولی صالح المازندرانی)، المكتبة الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۲، ج ۸، ص ۳۴۱.

۳. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، پیشین، ج ۱، ص ۲۷۷.

۴. و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) همشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان و آنها رفیق‌های خوبی هستند.

در پاسخ این مرد بود که آیه ۶۹ سوره نساء نازل شد. رسول الله (ص) آن مرد را احضار کرده آیه شریفه را برایش خواند و به هم‌نشینی خود مژده‌اش داد.^۱

نتیجه بحث:

امام حسین (ع) همانند همه امامان (ع) به شیعیانش توجه فراوان داشت و می‌کوشید تا در شرایط سیاسی دشوار و حساس و مخاطره‌آمیز آن دوره، آنان را از هر گزند مصون بدارد و تا آنجا که می‌توانست تلاش می‌کرد تا آنان را از معرض ستم امویان که قصد داشتند وجود شیعه را از صفحه جامعه اسلامی بردارند، به دورنگه دارد.

همچنین امام سعی می‌کرد گروه‌های شیعی را از جای‌جای سرزمین‌های اسلامی به حضور بپذیرد تا نسبت به حقایق امور آگاه سازد و روح هدایت اهل‌بیت (ع) را که موجب تمرکز بخشیدن ایمان و معرفت در دل‌هایشان می‌گردید و ارتباط با امامشان را تقویت می‌کرد، در وجود آنان بدمد.

نکات بحث:

۱. سعادت واقعی انسان در گرو اطاعت از امام معصوم است.

۲. اگر در دنیا از اهل‌بیت پیروی کنیم در آخرت در کنار ایشان خواهیم بود.

۲-۱-۴-۴ - نشانه‌ی امامت در اباعبدالله (ع)

«صار جماعة من الناس بعد الحسين الى الحسين، فقالوا: يا ابن رسول الله! ما عندك من عجائب اييك التي كان برينها؟ فقال: «هل تعرفون أبي؟» قالوا: كلنا تعرفه، فرفع له سترأ كان على باب بيت، ثم قال: «أنظروا في البيت» فنظروا، فقالوا: هذا امير المؤمنين عليه السلام و نشهد أنك خليفة الله حقاً.^۲

ترجمه:

^۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البيان فی تفسیر القرآن، مترجمان، پیشین، ج ۵، ص ۲۲۷.

^۲. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۲۷۰.

«گروهی پس از رحلت امام حسن(ع)، نزد امام حسین(ع) آمده، عرض کردند: ای فرزند رسول خدا از (آیات و) شگفتی‌های پدر خود که به ما می‌نمایاند، تو چه داری؟»

فرمود: «آیا پدرم را می‌شناسید؟» عرض کردند: ما همه، او را می‌شناسیم. حضرت پرده‌ای را که بر در خانه بود، کنار زده، فرمود: «به درون خانه بنگرید»، پس نگاه کرده، (با شگفتی) گفتند: این امیر مؤمنان است. گواهی می‌دهیم که تو، به‌راستی خلیفه خدایی^۱.

شرح:

چنانچه قبلاً گفته شد افرادی که به‌عنوان رهبر جامعه بشریت از سوی خداوند تعیین می‌شوند، باید دلایل و اسناد روشنی برای ارتباط خود با خدا ارائه دهند و به این وسیله مأموریت هدایت مردم را تکمیل و تثبیت کنند. هر پیامبری باید معجزه‌ای داشته و معجزه‌اش نیز باید متناسب با شرایط و افکار مردم آن عصر باشد.

فرستادگان و اولیای خدا به فرمان و اذن او می‌توانند به هنگام لزوم در جهان تکوین و آفرینش تصرف کنند و برخلاف عادت و جریان طبیعی، حوادثی به وجود آورند.

ائمه نیز در موقعیت‌های مختلف هر زمان که لازم می‌دانستند برای اطمینان بیشتر مردم به آنها نمونه‌ای از این معجزات می‌آوردند.

نتیجه بحث:

همان‌طور که قبلاً گفته شد، امام حسین(ع) در زمان معاویه ساکت ننشسته و به وظایف و مسئولیت‌های خود در جهت هدایت امت اسلامی به‌عنوان امام معصوم زمان خود عمل می‌کرد. یکی از نقش‌های ایشان، شناساندن منزلت، فضیلت و معرفت اهل‌بیت(ع) به جامعه بود که در شرایط و موقعیت‌های مختلف به آن می‌پرداخت.

۲. همان.

هدف اباعبداللہ(ع) این بود که با این دلایل به امت اسلامی آن روز که دچار خدعه و فریب امویان شده بودند بفهماند که ما وارثان حقیقی پیامبر خدا و علی مرتضی هستیم و ما هستیم که اطاعتمان بر هر مرد و زن مسلمان واجب است.

۳-۱-۴-۴- پای بندی امام حسین(ع) به صلح برادر

«... إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ رَأْيُ أَخِي رَحِمَهُ اللَّهُ فِي الْمَوَادِعَةِ، وَرَأْيِي فِي جِهَادِ الظُّلْمَةِ رُشْدًا وَ سَدَادًا، فَالصِّقُوا بِالْأَرْضِ، وَأَخْفُوا الشَّخْصَ، وَاکْتُمُوا الْهَوَى، وَاحْتَرَسُوا مِنَ الْإِظَاءِ مَا دَامَ ابْنُ هُنْدٍ حَيًّا، فَإِنْ يَحْدُثُ بِهِ حَدَثٌ وَأَنَا حَيٌّ يَاتِكُمْ رَأْيِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۱ «بلاذری گوید: چون حسن بن علی(ع) رحلت فرمود: شیعیان در خانه‌ی سلیمان بن سرد گرد آمدند و نامه تسلیتی به امام حسین(ع) نوشته، در آن آوردند: به راستی خدا، بزرگ‌ترین جانیشینی گذشتگان را در تو نهاده است و ما، شیعیان تویم که در مصیبت تو، داغدار و در غم تو، اندوهگین و در شادی تو، شادمانیم و فرمان تو را انتظار می‌بریم. امام حسین(ع) به آنان نوشت: «امیدوارم، هم رأی برادرم در صلح و هم رأی من در نبرد با ستمگران، (هر کدام در جای خود) راست و درست باشد، اکنون حرکتی نکنید و از آشکار شدن، دوری نمایید و خواسته خود را پنهان دارید و تا (معاویه) فرزند هند زنده است، از اقدام نابجا پرهیزید، اگر او مرد و من زنده بودم، نظرم به شما خواهد رسید إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۲.

شرح:

مسئله وفای به عهد و پیمان از اساسی‌ترین شرایط زندگی دسته‌جمعی است و بدون آن هیچ‌گونه همکاری اجتماعی ممکن نیست و بشر با از دست دادن آن، زندگی اجتماعی و اثرات آن را عملاً از دست خواهد داد، به همین دلیل در منابع اسلامی تأکید فوق‌العاده‌ای روی این مسئله شده است و شاید کمتر چیزی باشد که این قدر گسترش داشته باشد، زیرا بدون آن هرج و مرج و سلب اطمینان عمومی که بزرگ‌ترین بلای اجتماعی است در میان بشر پیدا می‌شود. قرآن کریم در آیات

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعه کلمات الامام الحسین»، علی

مؤیدی، پیشین، ص ۲۷۱.

^۲ . همان.

متعددی به آن اشاره فرموده از جمله آیه‌ی اسوره مبارکه‌ی مائده که می‌فرماید: «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ای کسانی که ایمان آورده‌اید به پیمان‌ها و قراردادهای وفا کنید.

آیه فوق دلیل بر وجوب وفا به تمام پیمان‌هایی است که میان افراد انسان با یکدیگر و یا افراد انسان با خدا، به‌طور محکم بسته می‌شود و به این ترتیب تمام پیمان‌های الهی و انسانی و پیمان‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و تجاری و زناشویی و مانند آن را در برمی‌گیرد و یک مفهوم کاملاً وسیع دارد که به تمام جنبه‌های زندگی انسان اعم از عقیده و عمل ناظر است. از پیمان‌های فطری و توحیدی گرفته تا پیمان‌هایی که مردم بر سر مسائل مختلف زندگی باهم می‌بندند.

در نهج البلاغه در فرمان مالک اشتر چنین می‌خوانیم: «فانه ليس من فرائض الله شيء الناس اشد عليه اجتماعاً مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم من تعظيم التوفاء بالعهود، و قد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا من عواقب الغدر»

در میان واجبات الهی هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان با تمام اختلافاتی که دارند مورد اتفاق نیست به همین جهت بت پرستان زمان جاهلیت نیز پیمان‌ها را در میان خود محترم می‌شمردند زیرا عواقب دردناک پیمان‌شکنی را دریافته بودند.^۱

در حدیثی از امام صادق (ع) می‌خوانیم: «ثلاث لم يجعل الله عز و جل لاحد فيهن رخصة: اداء الامانة الى البر و الفاجر، و الوفاء بالعهود للبر و الفاجر، و بر الوالدين برين كانا او فاجرين.

سه چیز است که خداوند به هیچ‌کس اجازه مخالفت با آن را نداده است: ادای امانت در مورد هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و وفای به عهد درباره هر کس خواه نیکوکار باشد یا بدکار و نیکی به پدر و مادر خواه نیکوکار باشند یا بدکار.^۲

نتیجه بحث:

^۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، ص ۵۸۹.

^۲. الکلبینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۲.

امامان معصوم(ع) حتی در سخت‌ترین شرایط از حدود الهی که خداوند برای آنها مقرر کرده عدول نمی‌کنند. اباعبدالله(ع) چه بعد از شهادت برادرش و چه قبل از مرگ معاویه علیرغم اصرار شدید شیعیان بر عهد و پیمانی که برادرش با معاویه بسته بود وفادار ماند و پیوسته به شیعیان امر می‌فرمود: که صبر و تحمل داشته، تا معاویه از دنیا برود و نسبت به او عهدی نداشته، سپس اقدام به قیام کنند.

۴-۱-۴-۴- موضع‌گیری امام حسین(ع) در دوران معاویه

«ثُمَّ وَلِيَتْ أُنْبُكَ وَ هُوَ غُلَامٌ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَ يَلْهَوُ بِالْكَلابِ، فَخُنْتَ أَمَانَتَكَ وَ أَخْرَبْتَ رَعِيَّتَكَ، وَ لَمْ تُؤَدِّ نَصِيحَةَ رَبِّكَ، فَكَيْفَ تُوَلِّيَ عَلِيَّ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ(ص) مَنْ يَشْرَبُ الْمُسْكَرَ؟ مِنَ الْفَاسِقِينَ، وَ شَارِبُ الْمُسْكَرِ مِنَ الْفَاسِقِينَ، وَ شَارِبُ الْمُسْكَرِ مِنَ الْإِشْرَارِ، وَ لَيْسَ شَارِبُ الْمُسْكَرِ بِأَمِينٍ عَلَيَّ دِرْهَمٍ فَكَيْفَ عَلَيَّ الْأُمَّةُ؟! فَعَنْ قَلِيلٍ تَرُدُّ عَلَيَّ عَمَلَكَ حِينَ تُطَوَّى صَحَائِفُ الْإِسْتِغْفَارِ»^۱.

ترجمه و شرح:

معاویه در اواخر عمرش تصمیم گرفت برای فرزندش یزید بیعت بگیرد به همین جهت به کارگزارانش نوشت که یزید را ستوده و برای او اوصافی پسندیده ذکر کنند که او را در چشم مردم برای خلافت شایسته جلوه دهند. بسیاری از مردم با یزید بیعت کردند اما بعضی از بزرگان مدینه از جمله اباعبدالله(ع) زیر بار بیعت با یزید نرفتند. معاویه نامه‌هایی به این سران نوشت و به کارگزارانش سپرده تا نامه‌ها را به آنها داده و جواب آنها را برایش بیاورند. یکی از این نامه‌ها، نامه‌ای بود که به اباعبدالله(ع) نوشت و از ایشان درخواست کرد که با یزید بیعت کند. اباعبدالله(ع) در پاسخ نامه‌ای به معاویه نوشت و با او، به تندی سخن راند و او را بر کارهایش، ملامت کرد، در آن نامه آمده است:

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۲۷۲ .

«سپس فرزند خود را که نوجوانی شراب‌خوار و سگ‌باز است، جانشین خود ساختی، پس در امانت خود خیانت رواداشتی و زیردستان خود را به تباهی کشاندی و سفارش پروردگارت را به‌جا نیاوردی، چگونه کسی را بر مسلمانان می‌گماری که شراب می‌نوشد؟ با اینکه شراب‌خوار، از فاسقان و تبهکاران است و شراب‌خوار، درحالی‌که بر یک‌درهم امین نیست، چگونه بر امتی امین باشد؟ به‌زودی آنگاه‌که نامه‌های استغفار و توبه، پیچیده (و بسته) شود، نتایج شوم عمل خود را دریابی»^۱.

از منظر بینش قرآنی در اصلاحات اجتماعی و سیاسی یکی از مهم‌ترین انگیزه‌ها باید همان گسترش عدالت باشد چراکه اگر به این موضوع حیاتی بی‌توجهی شود و زورمداران، ثروتمندان و حکمرانان برای تکیه بر اریکه قدرت، نفع خود را در سلطه‌طلبی، انحصارگرایی و از میان بردن قسط و عدل ببینند، یقیناً به گواهی تاریخ و تجربه و بر اساس سنت الهی جامعه را در آستانه بحران و فروپاشی قرار خواهند داد و اراده خداوند بر این تعلق گرفته که در صورت رواج ظلم و ستم و بی‌عدالتی ارکان چنین جامعه‌ای را متزلزل و نابود گرداند. اگر این هدف متعالی از نظر اصلاح‌طلبان نادیده انگاشته شود و منافع شخصی و گروهی بر ایجاد عدالت در میان مردم ترجیح داده شود، تدریجاً روحیه ناامیدی و نگرانی در میان مردم اوج گرفته و با توسعه یافتن فسادهای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، منافع مردم از میان‌رفته و قانون الهی فراموش خواهد شد.

برقراری عدالت اجتماعی و عملی کردن احکام خداوند همان چیزی است که پیامبران الهی برای آن مبعوث شده‌اند و در قرآن کریم بارها به آن تأکید شده از جمله این آیه که می‌فرماید:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ»^۲.

۱. همان.

۲. ما رسولان خود را با دلائل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق و قوانین عادلانه) نازل کردیم، تا مردم قیام به عدالت کنند و آهن را نازل کردیم که در آن قوت شدیدی است و منافی برای مردم، تا خداوند بداند چه کسی او و رسولانش را یاری می‌کند بی‌آنکه او را ببینند، خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است. (سوره حدید، آیه ۲۵)

همچنین از نظر قرآن رهبر جامعه اسلامی لازم است از پاکیزه‌ترین و خوش‌سابقه‌ترین انسان‌های اجتماع باشد. آنان گذشته از این که در خودسازی و تهذیب نفس باید از افراد پیش‌قدم در جامعه باشند، در نزد افکار عمومی نیز باید از نظر فضائل و مدیریت اجتماعی به‌عنوان فردی مورد اعتماد به شمار آیند. خداوند متعال از قول قوم صالح می‌فرماید:

«قَالُوا يَا صَالِحُ قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ»^۱. گفتند ای صالح، تو پیش از این مایه امید ما بودی، آیا ما را از پرستش آنچه پدرانمان می‌پرستیدند نهی می‌کنی؟ و ما در مورد آنچه ما را به‌سوی آن دعوت می‌کنی در شک و تردید هستیم.

بنابراین در بینش اباعبدالله(ع) نیز که برگرفته از تعالیم حیات‌بخش قرآن است کسی می‌تواند رهبر جامعه مسلمین باشد که صفات مذکور را داشته باشد در غیر این صورت جامعه به‌سوی ضلالت و گمراهی خواهد رفت و بیعت با چنین فردی تأیید آن فرد و ظلم به جامعه است.

۵-۱-۴-۴- تصرف امام حسین (ع) در بیت المال

«روی انّ الحسین(ع)، تصرف فی اموال کانت تحمل من الیمن الی معاویة، ووزعها بین المحتاجین من بنی هاشم و غیرهم و کتب الی معاویة بعد ذلک : «مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَىٰ مَعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ عَيْرًا مَرَّتْ بِنَا مِنَ الْيَمِينِ تَحْمِلُ مَالًا وَ حُلَلًا وَ عَنَبْرًا وَ طَبِيئًا إِلَيْكَ، لِنُؤَدِّعَهَا خَزَائِنَ دِمَشْقَ، وَ تَعْلَلُ بِهَا بَعْدَ النَّهْلِ بِنِي أَبِيكَ، وَ أَنِّي إِحْتَجْتُ إِلَيْهَا فَآخَذْتُهَا وَالسَّلَامُ»^۲.

ترجمه:

«ابن ابی الحدید می‌گوید: «امام حسین(ع) اموالی را که از یمن برای معاویه می‌بردند، تصرف کرد و آن را میان نیازمندان بنی‌هاشم و دیگران تقسیم نمود، سپس به معاویه نوشت: «از حسین بن

۱. سوره هود، آیه ۶۲.

۲. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۲۸۳.

علی به معاویة بن ابی سفیان، اما بعد، گذر کاروانی بر ما افتاد که اموال و پوشاک و عنبر و عطرهایی را برای تو می آورد تا آنها را در خزائن دمشق جا دهی و پس از نوشیدن (و تصرف) نخستین خود، آنها را به فرزندان پدرت بخورانی، من به آن نیاز داشتم و آن را تصرف کردم، والسلام»^۱.

معاویه در پاسخ امام نوشت: «از بنده خدا معاویه، امیرالمؤمنین به حسین بن علی. سلام علیک

اما بعد، نامهات به من رسید، که در آن نوشته بودی که کاروانی از یمن بر تو گذشت و بار مال و تخت روان و عنبر و عطر را به سوی من می آورد تا به خزانه های دمشق بسپارم و خود از آن بهره ببرم و سپس به فرزندان پدرم بدهم. وانگهی چون مال را به من نسبت می دهی شایسته نبود که آن را بگیری، زیرا که والی به مال سزاوارتر است و سپس بر اوست تا آنچه باید، از آن خارج کند. به خدا سوگند اگر می گذاشتی که این کاروان به من می رسید، درباره دادن سهم تو خست نمی ورزیدم. اما ای برادرزاده می پندارم که در سرت خیال شورش داری ...»^۲.

شرح:

سیاست معاویه در برخورد با امام سیاست موازنه میان بیم و امید بود. معاویه خوب می دانست که اباعبدالله (ع) خویشاوند رسول الله (ص) و فاطمه زهراست و حرمت خون او بر همه آشکار، بنابراین سعی می کرد از هرگونه رویارویی آشکار با امام خودداری کند. زیرا این رویارویی به مصلحت نظامی که بسیار تلاش می کرد تظاهر به دین داری کند نبود. این سیاست در بررسی نامه هایی که معاویه به امام می نوشت به خوبی مشخص بود و این نامه ها خود دلیلی بر پابندی او به این اصل بود.

در این نامه علاوه بر حيله آشکار معاویه در موازنه برای جلوگیری از برانگیختن امام برای قیام، چشم پوشی از حقی است که، خدا و رسول آن را در اختیار امام قرار داده و آن حق تصرف در اموال مسلمین است. چنانچه خداوند در آیه ۱ سوره مبارکه انفال در این باره می فرماید:

^۱. همان.

^۲. الشاوی، علی، (الامام الاحسین (ع) فی المدینه المنوره) با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه، عبدالحسین بینش، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۳.

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ...»^۱ از تو درباره انفال (غنائم و هرگونه مال بدون مالک مشخص) سؤال می‌کنند بگو: «انفال مخصوص خدا و پیامبر است».

کلمه «انفال» جمع «نفل» به فتح فاء است، که به معنای زیادی هر چیزی است و لذا نمازهای مستحبی را هم «نافله» می‌گویند چون زیاده بر فریضه است»^۲.

در روایاتی که از طریق اهل بیت (ع) به ما رسیده می‌بینیم که مفهوم وسیعی برای انفال بیان شده است، در روایات معتبر از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) چنین می‌خوانیم: «انها ما اخذ من دارالحرب من غیر قتال کالذی انجلی عنها اهلها و هو المسمی فیثا و میراث من لا وارث له، و قطائع الملوک اذا لم تکن مغصوبه و الآجام، و بطون الاودیه، و الموات، فانها لله و لرسوله و بعده لمن قام مقامه یصرفه حیث یشاء من مصالحه و مصالح عیاله». انفال اموالی است که از دارالحرب بدون جنگ گرفته می‌شود و همچنین سرزمینی که اهلش آن را ترک کرده و از آن هجرت می‌کنند و آن «فیء» نامیده می‌شود و میراث کسی که وارثی نداشته باشد و سرزمین و اموالی که پادشاهان به این و آن می‌بخشیدند، در صورتی که صاحب آن شناخته نشود و بیشه‌زارها و جنگل‌ها و دره‌ها و سرزمین‌های موات که همه این‌ها از آن خدا و پیامبر او و بعد از او برای کسی است که قائم مقام او است، و او آن را در هر راه که مصلحت خویش و مصلحت مردمی که تحت تکفل او هستند ببیند، مصرف خواهد کرد»^۳.

۶-۱-۴-۴- سخن ابوعبدالله (ع) در مورد مبارزه با فرهنگ جاهلیت

«أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ، وَ تَعْيِيرُكَ إِيَّايَ بَنِي تَزَوَّجْتُ مَوْلَاتِي، وَ تَرَكَتُ أَكْفَائِي مِنْ قُرَيْشٍ، فَلَيْسَ فَوْقَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) مُنْتَهَى فِي شَرَفٍ، وَلَا غَايَةٌ فِي نَسَبٍ وَ إِنَّمَا كَانَتْ مِلْكُ يَمِينِي، خَرَجَتْ عَنِ يَدِي

۱. يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

۲. طباطبایی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، محمد باقر موسوی همدانی، پیشین، ج ۹، ص ۴.

۳. همان.

بِأَمْرِ التَّمَسُّتُ فِيهِ ثَوَابَ اللَّهِ، ثُمَّ ارْتَجَعْتُهَا عَلَى سُنَّةِ نَبِيِّهِ (ص) وَقَدْ رَفَعَ اللَّهُ بِالْإِسْلَامِ الْخَسِيسَةَ، وَوَضَعَ عَنَّا بِهِ النَّقِیصَةَ فَلَا لَوْمَ عَلَى امْرِئٍ مُسْلِمٍ، إِلَّا فِي أَمْرِ مَا تَمَّ، وَإِنَّمَا اللَّوْمُ لَوْمُ الْجَاهِلِيَّةِ»^۱.

ترجمه:

«در کتاب زهر الآداب و ثمر الالباب آمده است: معاویة بن ابی سفیان، جاسوسی در مدینه داشت که اخبار مردم و قریش را به او گزارش می‌کرد: پس به او نوشت: حسین بن علی (ع) کنیزی داشت که او را آزاد نمود و با او ازدواج کرد. معاویه به حسین بن علی (ع) نوشت: از امیر مؤمنان، معاویه، به حسین بن علی (ع)، اما بعد، به من خبر رسیده که تو با کنیز خود، ازدواج کرده‌ای و از همگنان قریشی خود که برای نژادت، گزینشی گران‌بها و در پیوند، مایه بزرگواری خواهند بود، دست کشیده‌ای، نه به سود خود کار کرده‌ای و نه برای نسلت، انتخابی شایسته داشته‌ای.

(امام) حسین بن علی در پاسخ او نوشت: «اما بعد، نامه تو که حاوی سرزنش در ازدواج با کنیزم و چشم پوشیم از همگنان قریشی بود، رسید، بدان که هیچ شرافتی از شرافت رسول خدا (ص) و هیچ پیوندی از پیوند با او برتر نیست، آن کنیز من بود که به سبب امری که در آن پاداش خدای متعال را می‌جستم از ملکم خارج شد، سپس بر طبق سنت رسول خدا (ص) (یعنی ازدواج)، او را به خود بازگرداندم و خدا هر فرومایگی‌ای (از بندگان) و هر کمبود ما را با اسلام برداشته است، پس بر هیچ مسلمانی، هیچ‌گونه سرزنشی جز در گناه نیست و سرزنش تو، فقط جاهلیت (و فرهنگ جاهلی) است»^۲.

شرح:

یکی از مباحث مهم به‌ویژه در تاریخ اسلام مبحث «جاهلیت» است. واژه جاهلیت ریشه در قرآن دارد و مورخان برای آن معانی متعددی بیان نموده‌اند که با یکدیگر متفاوت است. دقت در قرآن و

^۱. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، ص ۲۸۳.

^۲. همان.

متون تاریخی روشن می‌نماید که معنای اصلی جاهلیت نادانی نیست، بلکه جاهلیتی که در قرآن و سنت و حتی بسیاری از متون تاریخی بیان شده یک نوع حالت نفسانی و کیفیت روانی است که شخص از پیروی هدایت الهی سرباز می‌زند و حکومت خدا را در امور زندگی نمی‌پذیرد. پس جاهلیت یعنی سفاقت، خشونت، ناهنجاری، بی‌ارادگی، شتاب‌زدگی و عدم قدرت بر نفس نه صرفاً نادانی و عدم علم. در نتیجه جاهلیت یک مفهوم است که محدوده زمانی و مکانی ندارد.

خداوند در این رابطه می‌فرماید: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»^۱. به خاطر بیاورید هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند و (در مقابل) خداوند آرامش و سکینه را بر رسول خود و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به تقوی ملزم ساخت که از هر کس شایسته‌تر و اهل و محل آن بودند و خداوند به هر چیز عالم است.

«راغب در مفردات می‌گوید: عرب از نیروی غضب وقتی فوران کند و شدت یابد تعبیر به «حمیت» می‌کند، می‌گوید: «حمیت علی فلان» یعنی علیه فلانی سخت خشم کردم. خدای تعالی هم این کلمه را آورده و فرموده: «حَمِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةِ» و به استعاره از همین معنا است که می‌گویند: «حمیت المکان حمی» یعنی از مکان دفاع کردم و یا آن را حفظ کردم»^۲.

مطلب قابل طرح دیگر در سخن امام مجوز ازدواج با کنیز مسلمان است که خداوند اجازه آن را در آیه ۲۲۱ سوره مبارکه بقره صادر فرموده آنجایی که می‌فرماید:

۱. سوره فتح، آیه ۲۶.

۲. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، غلامرضا خسروی، ناشر: مرتضوی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش، ص ۲۵۸.

«وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ...»^۱ و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید. (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید، زیرا) کنیز با ایمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر است.

معاویه در اواخر عمرش به کار امام حسین (ع) اهتمام فراوان می‌ورزید و برای او حساب ویژه‌ای باز کرده بود. در چنین شرایطی او به شدت از امام مراقبت می‌کرد و تمام حرکات و سکنات زندگی خصوصی و عمومی ایشان را زیر نظر داشت. معاویه به عمد می‌خواست که امام (ع) را حساس کند و نسبت به این مراقبت او را آگاه سازد و اعلام کند که ریز و درشت جریان زندگی وی لحظه به لحظه به وسیله جاسوس‌ها به او گزارش می‌شود. شاید این کار، امام (ع) را از اندیشه قیام بازدارد.

نتیجه بحث:

یکی از مهم‌ترین اهداف تمامی پیامبران مبارزه با فرهنگ جاهلیت در جامعه اسلامی و اجرای فرهنگ قرآن است. اباعبدالله (ع) نیز به‌عنوان امام معصوم از هر فرصتی استفاده می‌کرد تا اسلام ناب محمدی را که معاویه سال‌ها برای از بین بردن آن تلاش کرده بود معرفی و احیا کند.

۷-۴-۱-۴- سخن امام حسین (ع) در شهادت حجر

«هَلْ بَلَغَكَ مَا صَعْنَا بِحُجْرٍ وَأَصْحَابِهِ وَأَشْيَاعِهِ وَشَيْعَةِ أَبِيكَ؟ فَقَالَ: «وَمَا صَعَتَ بِهِمْ؟ قَالَ: قَتَلْنَاهُمْ، وَكَفَّنَاهُمْ وَصَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ. فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ (ع) ثُمَّ قَالَ: «خَصَمَكَ الْقَوْمُ يَا مُعَاوِيَةُ، لَكِنَّا لَوْ قَتَلْنَا شَيْعَتَكَ مَا كَفَّنَاهُمْ وَ لَا صَلَّيْنَا عَلَيْهِمْ وَ لَا قَبَّرْنَاهُمْ وَ لَقَدْ بَلَغَنِي وَقِيَعَتِكَ فِي عَلِيٍّ (ع) وَ قِيَامِكَ بِيُغْضَنَا، وَ

۱. «وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَ وَلَأَمَةٌ مُؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ» وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا وَ لَعَبْدٌ مُؤْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَ لَوْ أَعْجَبَكُمْ أُولَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَ يُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ.

و با زنان مشرک و بت پرست، تا ایمان نیاورده‌اند، ازدواج نکنید. (اگر چه جز به ازدواج با کنیزان، دسترسی نداشته باشید، زیرا) کنیز با ایمان، از زن آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (زیبایی، یا ثروت، یا موقعیت او) شما را به شگفتی آورد و زنان خود را به ازدواج مردان بت پرست، تا ایمان نیاورده‌اند، در نیاورید. (اگر چه ناچار شوید آنها را به همسری غلامان با ایمان در آورید، زیرا) یک غلام با ایمان، از یک مرد آزاد بت پرست، بهتر است، هر چند (مال و موقعیت و زیبایی او) شما را به شگفتی آورد. آنها دعوت به سوی آتش می‌کنند و خدا دعوت به بهشت و آمرزش به فرمان خود می‌نماید و آیات خویش را برای مردم روشن می‌سازد، شاید متذکر شوند.

اعْتَرَاكَ بَنِي هَاشِمٍ بِالْعُيُوبِ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَارْجِعْ فِي نَفْسِكَ، ثُمَّ سَلِّهَا الْحَقَّ عَلَيْهَا وَ لَهَا، فَإِنْ لَمْ تَجِدْهَا أَعْظَمَ عَيْبًا فَمَا أَصْغَرَ عَيْبِكَ فَيْكَ، فَقَدْ ظَلَمْنَاكَ يَا مُعَاوِيَةَ وَ لَا تُوتِرَنَّ غَيْرَ قَوْسِكَ، وَ لَا تَرْمِينَنَّ غَيْرَ غَرَضِكَ، وَ لَا تَرْمِنَا بِالْعَدَاوَةِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ، فَإِنَّكَ وَ اللَّهُ قَدْ أَطَعْتَ فِينَا رَجُلًا مَا قَدَّمَ إِسْلَامَهُ، وَ لَا حَدَّثَ نِفَاقَهُ، وَ لَا نَظَرَ لَكَ فَانظُرْ لِنَفْسِكَ أَوْ دَعْ يَغْنِي عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ»^۱.

ترجمه:

در آن سالی که معاویه حُجْر (به ضم حاء و سکون جیم) ابن عدی و یارانش را کشت به حج رفت و با امام حسین (ع) ملاقات نمود، آنگاه به امام حسین گفت: یا اباعبدالله. «آیا می دانی که من با حجر بن عدی و یاران وی و شیعیان پدرت چه عملی انجام دادم؟ امام حسین فرمود: چه عملی با آنان انجام دادی؟ گفت: ایشان را کشتیم و کفن کردیم و بر جنازه هایشان نماز خواندیم، امام حسین پس از این که خندید فرمود: ای معاویه، آن گروه دشمن تو خواهند بود. ولی اگر ما شیعیان تو را بکشیم آنان را کفن نخواهیم کرد و نماز بر جنازه ایشان نخواهیم خواند و داخل قبرشان نخواهیم نمود.

آری من از آن ناسزاهایی که درباره حضرت امیر (ع) گفته‌ای و آن قیامی که برای شکست ما نموده‌ای و آن عیب‌جویی‌هایی که برای بنی‌هاشم کرده‌ای آگاهم؟ اکنون که این‌گونه امور را انجام داده‌ای به نفس خود مراجعه کن و حق را خواه بر علیه و خواه بر له وی باشد از او جویا شو، اگر عیب خویشتن را بزرگ‌تر از همه نیافتی معلوم می‌شود عیب تو کوچک است و ما در حق تو ظلم کرده‌ایم. ای معاویه هیچ‌وقت تیر را به غیر کمان جای مده و به سوی غیر از هدف خود پرتاب منمائی، تیر دشمنی را از نزدیک بر ما مینداز به خدا قسم تو درباره ما از مردی (یعنی عمرو عاص) اطاعت کردی که اسلام او قدیم و نفاق وی جدید نیست گرچه تو از خود اراده‌ای نداری، ولی در عین حال متوجه باش و به خود بیا، یا دست بردار»^۲.

شرح:

^۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۱۲۹.

^۲. همان.

یک فرد مؤمن راستین، هم در حال حیات و هم پس از مرگ محترم است، به همین دلیل در برنامه‌های اسلامی دستور غسل و کفن و نماز و دفن او داده شده است که با احترام هر چه بیشتر، با تشریفات خاصی، او را به خاک بسپارند و حتی پس از دفن در کنار قبر او بیایند و برای گناهان و لغزش‌های احتمالی او از خداوند طلب بخشش کنند. عدم انجام این مراسم درباره یک فرد به معنی طرد او از جامعه اسلامی است و اگر این طرد کننده، شخص امام باشد، ضربه‌ای سخت و سنگین به حیثیت چنین فرد مطرودی وارد خواهد آمد، در حقیقت این یک برنامه مبارزه حساب شده در برابر چنین افرادی است که امروز هم مسلمانان باید از روش‌های مشابه آن استفاده کنند.

یعنی مادام که افراد اظهار اسلام می‌کنند و به ظواهر اسلام پای بندند باید معامله یک مسلمان با آنها کرد هرچند باطنشان طور دیگری باشد ولی اگر پرده‌ها را دریدند و نفاق خود را ظاهر کردند باید با آنها همانند بیگانگان از اسلام رفتار نمود. خداوند متعال در این باره فرموده‌اند:

«وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ»^۱.

بر هیچ‌یک از آنها که بمیرد نماز نخوان و برکنار قبرش (برای دعا و طلب آمرزش) نایست چراکه آنها به خدا و رسولش کافر شدند و درحالی‌که فاسق بودند از دنیا رفتند.

در یکی از جنگ‌ها پس از آن‌که منافقان با تخلف صریح از شرکت در میدان جهاد پرده‌ها را دریدند و کارشان بر ملا شد، خداوند به پیامبرش دستور می‌دهد روش صریح‌تر و محکم‌تری در برابر آنها اتخاذ کند تا برای همیشه فکر نفاق و منافق‌گری از مغزهای دیگران برچیده شود و منافقان نیز بدانند در جامعه اسلامی محلی برای آنها وجود نخواهد داشت.

در حقیقت این یک نوع مبارزه منفی، و درعین‌حال مؤثر، در برابر گروه منافقان است، زیرا، پیامبر(ص) نمی‌توانست رسماً دستور قتل آنها و پاک‌سازی محیط جامعه اسلامی را از این طریق

^۱. سوره توبه، آیه ۸۴

صادر کند، ولی مبارزات منفی به حدّ کافی در بی اعتبار ساختن آنان و انزوا و طردشان از جامعه اسلامی، اثر می گذارد.

نکته‌ی دیگر در سخن امام(ع) پند و اندرز به معاویه و رجوع دادن او به فطرت خویشتن است. زیرا وظیفه اصلی امامان معصوم(ع) و هدف از رسالت ایشان بیدار کردن نفس‌های خاموش و خفته است. چنانچه حضرت ابراهیم(ع) برای اینکه روح‌های مرده مردم زمانش را بیدار سازد و آنها را به نفس خود رجوع دهد به سراغ شکستن بت‌ها رفت تا شاید بت‌های درونی مردم غافل شکسته و وجدان‌های خاموش بیدار شود. خداوند در این باره می فرماید: «فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ».^۱ پس به (وجدان‌های) خود بازگشتند، پس (به یکدیگر یا به خویش) گفتند: هرآینه شما خودتان ستمگر و ظالمید.

پس از پایان یافتن قضیه حکمیت، معاویه سیاست تاخت و تاز به مرزهای قلمرو حکومت امیرالمؤمنین، علی(ع) را در پیش گرفت و مردم را شکنجه کرد و آزد. او به فرماندهان نظامی که به این مأموریت‌ها می فرستاد اهدافش را به روشنی بیان می کرد.

پس از شهادت امام علی(ع) معاویه این سیاست را شدیدتر، فراگیرتر و منظم‌تر ادامه داد. پس از صلح با امام حسن(ع) نیز گرفتاری شیعیان در همه شهرها شدت بیشتری یافت و از همه مصیبت‌بارتر، وضعیت مردم کوفه بود که شیعیان در آنجا بیش‌تر بودند. معاویه فرمانداری این شهر را به زیاد سپرد و آن را برایش ضمیمه بصره کرد و هر دو عراق را یکجا به او داد. زیاد به جست‌وجوی شیعیان پرداخت، چراکه آنان را می شناخت و سخنشان را شنیده بود. آنگاه دست به کشتارشان گشود و آنان را در هرکجا که یافت به قتل رساند. معاویه به قاضیان و والیان خود در همه سرزمین‌ها و شهرهای اسلامی نوشت که شهادت هیچ‌یک از شیعیان علی و اهل بیت و دوستانشان را که اعتقاد به فضیلت او دارند و از مناقبش سخن می گویند نپذیرند.

نتیجه بحث:

^۱. سوره انبیاء، آیه ۶۴.

۱. اباعبدالله(ع) زمانی که نمی توانست علناً با معاویه وارد نبرد شود از مبارزه منفی استفاده می کرد.
۲. بیدار کردن وجدان ها، خودیابی، بازگشت به خویشتن و توجه به فطرت، از اهداف عمده انبیاء و امامان معصوم است.

۲-۴-۴ - سخنان امام حسین(ع) در منی

«أُنشِدُكُمُ اللَّهَ اتَّعَلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ كَانَ أَحَا رَسُولِ اللَّهِ(ص) حِينَ أَخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَأَخَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ نَفْسِهِ وَقَالَ: أَنْتَ إِخْوِي وَأَنَا إِخْوَكُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ: أُنشِدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعَلَّمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) اشْتَرَى مَوْضِعَ مَسْجِدِهِ وَمَنْزِلَهُ فَأَبْتَنَاهُ ثُمَّ ابْتَنَى فِيهِ عَشْرَةَ مَنْزِلٍ تِسْعَةٌ لَهُ وَجَعَلَ عَاشِرَهَا فِي وَسْطِهَا لِأَبِي ثُمَّ سَدَّ كُلَّ بَابٍ شَارِعٍ إِلَى الْمَسْجِدِ غَيْرَ بَابِهِ فَتَكَلَّمَ فِي ذَلِكَ مَنْ تَكَلَّمَ فَقَالَ: مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَفَتَحْتُ بَابَهُ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَفَتْحِ بَابِهِ ثُمَّ نَهَى النَّاسَ أَنْ يَنَامُوا فِي الْمَسْجِدِ غَيْرَهُ، ... قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ: إِتَّعَلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلَى كُوَّةٍ قَدَّرَ عَيْنَهُ يَدْعُهَا فِي مَنْزِلِهِ إِلَى الْمَسْجِدِ فَأَبَى عَلَيْهِ ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَبْنِيَ مَسْجِدًا طَاهِرًا لَا يَسْكُنُهُ غَيْرِي وَغَيْرُ أَخِي وَبَنِيهِ، قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ: أُنشِدُكُمُ اللَّهَ اتَّعَلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) نَصَبَهُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَنادى لَهُ بِالْوَالِيَةِ وَقَالَ: لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ: أُنشِدُكُمُ اللَّهَ اتَّعَلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَالَ لَهُ فِي غَزْوَةِ تَبُوكَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ: أُنشِدُكُمُ اللَّهَ اتَّعَلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) حِينَ دَعَا النَّصَارَى مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ إِلَى الْمَبَاهِلَةِ لَمْ يَأْتِ إِلَّا بِهِ وَبِصَاحِبَتِهِ وَأَبْنَيْهِ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ: أُنشِدُكُمُ اللَّهَ اتَّعَلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَيْهِ اللَّوَاءَ يَوْمَ خَيْبَرٍ ثُمَّ قَالَ: لَا دَفَعَهُ إِلَى رَجُلٍ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَيُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ كَرَارٌ غَيْرُ فَرَارٍ يَفْتَحُهَا اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ: اتَّعَلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) بَعَثَهُ بِبِرَاءَةٍ وَقَالَ: لَا يُبَلِّغُ عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّي قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ: اتَّعَلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) لَمْ تَنْزِلْ بِهِ شِدَّةٌ قَطُّ إِلَّا قَدَمُهُ لَهَا ثِقَةٌ بِهِ وَأَنَّهُ لَمْ يَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ إِلَّا يَقُولُ يَا أَخِي وَادْعُوا لِي أَخِي قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ: إِتَّعَلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ(ص) قَضَى بَيْنَهُ وَبَيْنَ جَعْفَرٍ وَزَيْدٍ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ أَعَنْتَ مِنِّي وَأَنَا مِنْكَ وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ: إِتَّعَلَمُونَ أَنَّهُ كَانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ(ص) كُلِّ يَوْمٍ خَلْوَةٌ وَكُلِّ لَيْلَةٍ دَخْلَةٌ إِذَا سَاءَ لَهُ أَعْطَاهُ وَإِذَا سَكَتَ أَبَدَهُ قَالُوا: اللَّهُمَّ

نَعَمْ قَالَ: اءَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) فَضَّلَهُ عَلٰى جَعْفَرٍ وَحَمْرَةَ حِيْنَ قَالَ: لِفاطِمَةَ (ع) زَوْجَتِكَ خَيْرَ اَهْلِ بَيْتِيْ اءَقَدَمْتُهُمْ سِلْمًا وَاَعْظَمْتُهُمْ حِلْمًا وَاكْثَرْتُهُمْ عِلْمًا، قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ قَالَ: اءَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) قَالَ: اَنَا سَيِّدُ وُلْدِ بَنِيْ اٰدَمَ وَاَخِيْ عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَفاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ اِبْنَايَ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ قَالَ: اءَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) اءَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَاءَخْبَرَهُ اَنَّ جِبْرِيْلَ يُعِينُهُ عَلَيْهِ قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ قَالَ: اءَتَعْلَمُونَ اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ (ص) قَالَ فِيْ آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا: اِنِّيْ تَرَكْتُ فِيْكُمْ التَّقْلِيْنَ كِتَابَ اللّٰهِ وَاَهْلَ بَيْتِيْ فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا قَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ ثُمَّ نَاشَدَهُمْ اَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوْهُ يَقُوْلُ: مَنْ زَعَمَ اَنَّهُ يُحِبُّنِيْ وَيُبْغِضُنِيْ عَلَيًّا فَقَدْ كَذَبَ لَيْسَ يُحِبُّنِيْ وَيُبْغِضُنِيْ عَلَيًّا، فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَكَيْفَ ذٰلِكَ قَالَ: لِاِنَّهُ مِنِّيْ وَاَنَا مِنْهُ مَنْ اءَحَبَّهُ فَقَدْ اءَحَبَّنِيْ وَمَنْ اَحَبَّنِيْ فَقَدْ اَحَبَّ اللّٰهُ وَمَنْ اَبْغَضَهُ فَقَدْ اَبْغَضَنِيْ وَمَنْ اَبْغَضَنِيْ فَقَدْ اَبْغَضَ اللّٰهُ فَقَالُوا: اَللّٰهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَا ... عَتَبُوا اَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللّٰهُ بِهِ وَاَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوْءِ ثَنَائِهِ عَلٰى الْاَحْبَارِ اِذْ يَقُوْلُ: (لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْاَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمْ اَلَا ثُمَّ وَقَالَ: (لَعِنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ اِلَى قَوْلِهِ لَيْسَ مَا كَانُوْا يَفْعَلُوْنَ) وَاِنَّمَا عَابَ اللّٰهُ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ لِاَنَّهُمْ كَانُوْا يَرُوْنَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِيْنَ بَيَّنَّ اءَظْهَرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَالْفَسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَن ذٰلِكَ رَغْبَةً فَيَمَا كَانُوْا يَنَالُوْنَ مِنْهُمْ وَرَهْبَةً مِّمَّا يَحْذَرُوْنَ وَاللّٰهُ يَقُوْلُ: (فَلَا تَخْشَوْنَ النَّاسَ وَاخْشَوْنَ) وَقَالَ: (اَلْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يٰءَمْرُؤُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) فَبَدَّءَ اللّٰهُ بِالْاَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيْضَةٌ مِنْهُ لِعِلْمِهِ بِاَنَّهَا اِذَا اُدِّيَتْ وَاُقِيْمَتْ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيِّنًا وَصَعْبًا وَذٰلِكَ اَنَّ الْاَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ دُعَاءٌ اِلَى الْاِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَظَالِمِ وَمُخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَقِسْمَةٌ الْفِيْءِ وَالْغَنَائِمِ وَاخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَوَضْعِهَا فِيْ حَقِّهَا (مُّ اَنْتُمْ اَتَيْتُمُ الْعِصَابَةَ عِصَابَةً بِالْعِلْمِ مَشْهُورَةٌ وَبِالْخَيْرِ مَذْكُورَةٌ وَبِالنَّصِيْحَةِ مَعْرُوفَةٌ وَبِاللّٰهِ فِيْ اَنْفُسِ النَّاسِ مَهَابَةٌ. يَهَابُكُمْ الشَّرِيْفُ وَيُكْرِمُكُمْ الضَّعِيْفُ وَيُوَثِّرُكُمْ مَنْ لَا فَضْلَ لَكُمْ عَلَيْهِ وَلَا يَدَ لَكُمْ عِنْدَهُ، تُشْفَعُونَ فِي الْحَوَائِجِ اِذَا اَمْتَنَعَتْ مِنْ طُلَابِهَا وَتَمْتَشُونَ فِي الطَّرِيْقِ بِهَيْبَةِ الْمُلُوْكِ وَكِرَامَةِ الْاَكْبَارِ اءَلَيْسَ كُلُّ ذٰلِكَ اِنَّمَا نَلْتَمُوْهُ بِمَا يُرْجَى عِنْدَكُمْ مِنَ الْقِيَامِ بِحَقِّ اللّٰهِ وَاِنْ كُنْتُمْ عَن اءَكْثَرِ حَقِّهِ تَقْصُرُونَ فَاسْتَخَفْتُمْ بِحَقِّ الْاِثْمَةِ، فَاَمَّا حَقُّ الضُّعْفَاءِ فَضَيِّعْتُمْ وَاَمَّا حَقُّكُمْ بِزَعْمِكُمْ فَطَلَبْتُمْ فَلَا مَا لَابَدَلْتُمُوْهُ وَلَا نَفْسًا خَاطَرْتُمُهَا لِذِيْ خَلْقِهَا وَلَا عَشِيْرَةً عَادِيْتُمُوْهَا فِيْ ذَاتِ اللّٰهِ. اءَنْتُمْ تَتَمَنَّوْنَ عَلٰى اللّٰهِ جَنَّتَهُ وَمُجَاوِرَةَ رُسُلِهِ وَاَمَانًا مِنْ عَذَابِهِ. لَقَدْ خَشِيْتُ عَلَيْكُمْ اءَيُّهَا الْمُتَمَنَّوْنَ عَلٰى اللّٰهِ اءَنْ تَحِلَّ بِكُمْ

نَقْمَةٌ مِنْ نَقِمَاتِهِ لِأَنَّكُمْ بَلَّغْتُمْ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ مَنزِلَةً فَضَلَّتُمْ بِهَا وَمَنْ يُعْرِفُ بِاللَّهِ لَا تُكْرِمُونَ وَأَعْتُمُ بِاللَّهِ فِي عِبَادِهِ تُكْرِمُونَ وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَنقُوضَةً فَلَا تَفْرَعُونَ وَأَعْتُمُ لِبَعْضِ ذِمَمِ آبَائِكُمْ تَفْرَعُونَ وَذِمَّةُ رَسُولِ اللَّهِ مَخْفُورَةٌ مَحْقُورَةٌ وَالْعُمَى وَالْبِكْمُ وَالزَّمْنَى فِي الْمَدَائِنِ مُهْمَلَةٌ لَا تُرْحَمُونَ وَلَا فِي مَنزِلَتِكُمْ تَعْمَلُونَ وَلَا مَنْ عَمِلَ فِيهَا تُعِينُونَ. وَبِالْأَدْهَانِ وَالْمُصَانَعَةِ عِنْدَ الظَّلْمَةِ تَأْمَنُونَ كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ مِنَ النَّهْيِ وَالْتِنَاهِي وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ وَأَعْتُمُ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً لِمَا غُلِبْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ مَنَازِلِ الْعُلَمَاءِ لَوْ كُنْتُمْ تَشْعُرُونَ ذَلِكَ بِأَنَّ مَجَارِيَ الْأُمُورِ وَالْأَحْكَامِ عَلَى أَيْدِي الْعُلَمَاءِ بِاللَّهِ الْأَمْنَاءِ عَلَى حِلَالِهِ وَحَرَامِهِ فَأَعْتُمُ الْمُسْتَلُوبُونَ تِلْكَ الْمَنزِلَةَ وَمَا سُلِبْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا بِتَفْرِيقِكُمْ عَنِ الْحَقِّ وَأَخْتِلَافِكُمْ فِي السُّنَّةِ بَعْدَ الْبَيِّنَةِ الْوَاضِحَةِ وَلَوْ صَبَرْتُمْ عَلَى الْأَذَى وَتَحَمَّلْتُمْ الْمُؤُونَةَ فِي ذَاتِ اللَّهِ كَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرْدٌ وَعَنْكُمْ تَصُدْرٌ وَالْيَتِيمُ تَرْجِعُ وَلِكِنِّكُمْ مَكَّنْتُمُ الظَّلْمَةَ مِنْ مَنزِلَتِكُمْ وَاسْتَسَلَّمْتُمْ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ سَأَطَهُمْ عَلَى ذَلِكَ فِرَارِكُمْ مِنَ الْمَوْتِ وَأَعْجَابِكُمْ بِالْحَيَاةِ الَّتِي هِيَ مُفَارِقَتُكُمْ فَأَسَلَّمْتُمْ الضُّعْفَاءَ فِي أَيْدِيهِمْ فَمِنْ بَيْنِ مُسْتَعْبِدٍ مَقْهُورٍ وَبَيْنِ مُسْتَضْعَفٍ عَلَى مَعِيشَتِهِ مَغْلُوبٍ يَتَقَلَّبُونَ فِي الْمُلْكِ بَأْرَائِهِمْ وَيَسْتَشْعِرُونَ الْخِزْيَ بَاءَهُوَائِهِمْ إِقْتِدَاءً بِالْأَشْرَارِ وَجُرْأَةً عَلَى الْجَبَّارِ فِي كُلِّ بَلَدٍ مِنْهُمْ عَلَى مَنْبَرِهِ خَطِيبٌ مِصْنَعٌ فَأَلَارِضُ لَهُمْ شَاغِرَةٌ وَأَيْدِيهِمْ فِيهَا مَبْسُوطَةٌ وَالنَّاسُ لَهُمْ حَوْلٌ لَا يَدْفَعُونَ يَدَ لَامِسٍ، فَمِنْ بَيْنِ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَذِي سَطْوَةٍ عَلَى الضُّعْفَةِ شَدِيدٍ، مُطَاعٍ لَا يَعْرِفُ الْمُبْدَأَ الْمُعِيدَ فَيَا عَجَبًا وَمَالِي لَأَعَجَبُ وَالْأَرْضُ مِنْ غَاشٍ غَشُومٍ وَمُتَصَدِّقٍ ظُلُومٍ وَعَامِلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بِهِمْ غَيْرُ رَحِيمٍ، فَاللَّهُ الْحَاكِمُ فِيمَا فِيهِ تَنَازَعْنَا وَالْقَاضِي بِحُكْمِهِ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَنَا. اللَّهُمَّ أَنْكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَسُّاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ وَلَكِنْ لِنُرَى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَنُظْهَرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَيَأْتِيَ مِنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَيُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ فَإِنَّكُمْ إِنْ لَا تَنْصُرُونَ أَوْ تَنْصِفُونَ أَوْ قَوِيَ الظَّلْمَةُ عَلَيْكُمْ وَعَمِلُوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ نَبِيِّكُمْ وَحَسْبُنَ اللَّهُ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْهِ أُنَبِّئُكَ وَالْيَهُ الْمَصِيرُ»^١.

ترجمه:

١. نجمی، محمدصادق، سخنان حسین بن علی از مدینه تا مدینه، مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، چاپ هفدهم، ۱۳۹۱، صص ۳۵۹-۳۶۳.

«شما را به خدا، آیا می‌دانید وقتی که رسول خدا(ص) در میان صحابه و یارانش، پیمان (اخوت) می‌بست برای اخوت خویش علی(ع) را انتخاب نمود؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است.»

شما را به خدا، آیا می‌دانید آنگاه که رسول خدا محلّ ساختمان مسجد و خانه خویش را خریداری و در کنار مسجد، ده حجره بنا کرد، نه باب از این حجره‌ها را به خود و حجره دهمی را که در وسط آنها قرار داشت به پدرم (علی) اختصاص داد، سپس دستور داد درب همه حجره‌های مردم را که به مسجد باز می‌شد ببندند مگر درب حجره علی و چون بعضی از صحابه در این مورد اعتراض نمودند، رسول خدا فرمود من این دستور را پیش خود صادر نکردم بلکه خدا چنین فرمانی را به من داد، آنگاه مردم را از خوابیدن در مسجد منع نمود مگر علی را که حجره‌اش در داخل مسجد و در کنار حجره رسول خدا(ص) قرار داشت... .

آیا می‌دانید که عمر بن خطاب اشتیاق فراوان داشت که از دیوار خانه‌اش روزنه کوچکی به مسجد باشد که بتواند داخل مسجد را ببیند ولی رسول خدا اجازه نداد. سپس در ضمن خطبه‌اش فرمود: چون خداوند مرا به بنا کردن مسجد پاک و مطهری مأمور ساخته است. لذا نباید به جز من و برادرم (علی) و فرزندانم شخص دیگری در این مسجد سکنی گزیند؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است.

شما را به خدا، آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) علی را در(غدیر خم) به مقام ولایت نصب کرد سپس دستور داد که این جریان را حاضرین به غایبین برسانند؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است. شما را به خدا، آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) در (جنگ تبوک) به علی فرمود: یا علی، تو نسبت به من همانند (هارون) هستی نسبت به (موسی) و همچنین فرمود: تو پس از من ولی و سرپرست همه مؤمنان می‌باشی؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است.

شما را به خدا، آیا می‌دانید که رسول خدا آنگاه که مسیحیان (نجران) را به مباحثه دعوت نمود برای نفرین آنان با خود نیامرد مگر علی و همسر و دو فرزند او را؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است.

شما را به خدا، آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) در (جنگ خیبر) پرچم (اسلام) را به دست علی داد آنگاه فرمود: اینک پرچم را به دست کسی می‌دهم که خدا و رسولش او را دوست می‌دارند و او خدا و رسولش را، کرّار غیر فرّار است و خدا (قلعه) خیبر را به دست او فتح خواهد نمود؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است.

آیا می‌دانید که رسول خدا سوره براءت را به وسیله‌ی علی به مکه فرستاد و فرمود نباید پیام مرا ابلاغ کند جز خود من یا کسی که از من است؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است. آیا می‌دانید که هیچ مشکلی و حادثه مهمّی برای رسول خدا پیش نمی‌آمد مگر به جهت اعتمادی که به علی داشت. او را برای حل مشکلات جلو می‌انداخت و او را هیچ‌گاه به اسم صدا نمی‌کرد و به‌عنوان (برادر) مورد خطابش قرار می‌داد؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است.

آیا می‌دانید که رسول خدا آنگاه که در میان علی و جعفر و زید قضاوت نمود فرمود: یا علی، تو از من هستی و من از تو و پس از من تو ولی و سرپرست همه مؤمنان می‌باشی؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است.

آیا می‌دانید که برای علی در محضر رسول خدا هر روز جلسه خلوتی و هر شب یک نشست خصوصی وجود داشت که در این جلسات خصوصی اگر علی(ع) سؤال می‌کرد رسول خدا پاسخ می‌داد و اگر سکوت می‌کرد رسول خدا خود ابتدا به تکلم می‌نمود؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است.

آیا می‌دانید که رسول خدا علی را بر جعفر طیار و حمزه سیدالشهدا ترجیح داد آنگاه که به دخترش فاطمه فرمود: من تو را به همسری بهترین افراد خانواده‌ام، درآوردم علی(ع) که در (اسلام) باسابقه‌ترینشان و در (اخلاق) حلیم‌ترینشان و در (علم) برترینشان می‌باشد؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است. آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) فرمود: من آقا و سرور همه فرزندان آدم، برادرم (علی) سالار عرب و فاطمه بانوی زنان بهشت و دو فرزندم حسن و حسین سید جوانان بهشتند؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است.

آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) به علی مأموریت داد تا بدن او را غسل دهد و فرمود: در این کار جبرئیل معین و یاور او خواهد بود؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است.

آیا می‌دانید که رسول خدا(ص) در آخرین خطبه‌اش (به مسلمانان) فرمود: من در میان شما دو امانت گران‌بها می‌گذارم، کتاب خدا و اهل بیتم. به آن دو تمسک کنید که هیچ‌گاه گمراه نمی‌شوید.

ای مردم، از پندی که خدا به اولیاء و دوستانش به صورت نکوهش از علمای یهود داده عبرت بگیرید آنجا که می‌فرماید: چرا علمای دینی و احبار، یهودی‌ها را از سخنان گناه آمیز و خوردن حرام نهی و جلوگیری نمی‌کنند؟ و باز می‌فرماید: آنها که از بنی اسرائیل کافر شدند مورد لعن و نفرین قرار گرفتند تا آنجا که می‌فرماید: آنها از اعمال زشتی که انجام می‌دادند یکدیگر را نهی نمی‌کردند و چه کار بدی را مرتکب می‌شدند. در حقیقت خدا آن را از این جهت عیب می‌شمارد که آنان با چشم خود می‌دیدند که ستمکاران به زشت‌کاری و فساد پرداخته‌اند و باز منعشان نمی‌کردند و این سکوت به خاطر علاقه به مال بود که از آنان دریافت می‌کردند و نیز به خاطر ترسی بود که از آزار و تعقیب آنان به دل راه می‌دادند و درحالی‌که خدا می‌فرماید: از مردم نترسید و از من بترسید و می‌فرماید: مردان مؤمن دوستدار رهبر و عهده‌دار یکدیگرند، همدیگر را امریه‌معروف و نهی از منکر می‌کنند.

خداوند در این آیه در شمردن صفات مؤمنان که مظهر دوستداری و رهبری متقابل است از امریه‌معروف و نهی از منکر شروع می‌کند و نخست آن را واجب می‌شمارد، زیرا می‌داند که اگر امریه‌معروف و نهی از منکر انجام بگیرد و در جامعه برقرار شود همه واجبات از آسان گرفته تا مشکل همگی برقرار خواهد شد و آن بدین سبب است که امریه‌معروف و نهی از منکر عبارت است از دعوت به اسلام (یعنی جهاد اعتقادی خارجی) به اضافه بازگرداندن حقوق ستمدیدگان به آنان و مخالفت و مبارزه با ستمگران و کوشش برای این‌که ثروت‌های عمومی و غنائم جنگی طبق قانون عادلانه اسلام توزیع شود و صدقات (زکات و همه مالیات‌های الزامی و داوطلبانه) از موارد صحیح و واجب آن جمع‌آوری و گرفته شود و هم در موارد شرعی و صحیح آن به مصرف برسد. شویید؟ گفتند: خدایا، تو را گواه می‌گیریم که درست است.

علاوه بر آنچه گفتم، شما ای گروه حاضر، ای گروهی که به علم و عالم بودن شهرت دارید و از شما به نیکی یاد می‌شود و به خیرخواهی و اندرزگویی و به راهنمایی در جامعه معروف شده‌اید و به خاطر خدا در دل مردم شکوه و مهابت پیدا کرده‌اید به طوری که مرد مقتدر از شما بیم دارد و ناتوان به تکریم شما برمی‌خیزد و آن‌کس که هیچ برتری بر او ندارد و نه قدرتی بر او دارید شما را بر خود برتری داده است و نعمت‌های خویش را از خود دریغ داشته به شما ارزانی می‌دارد هرگاه نیازمندان از رسیدن به نیاز خویش بازداشته می‌شوند، شما شفیع قراردادده می‌شوید و در کوچه و خیابان با مهابت پادشاهان و شکوه بزرگان قدم برمی‌دارید آیا بر همه این احترامات و قدرت‌های معنوی از این جهت نائل نگشته‌اید که به شما امید می‌رود که به اجرای قانون خدا کمر ببندید گرچه در مورد بیشتر قوانین خدا کوتاه آمده‌اید؟ بیشتر حقوق الهی را که به عهده دارید فرو گذاشته‌اید. مثلاً: حق ملت را خوار و فرو گذاشته‌اید، حق افراد ناتوان و بی‌قدرت را ضایع کرده‌اید اما در همان حال به دنبال آنچه حق خویش می‌پندارید برخاسته‌اید. نه پولی خرج کرده‌اید و نه جان را در راه آن‌که آن را آفریده به خطر انداخته‌اید و نه با قبيله و گروهی به خاطر خدا در افتاده‌ای. شما آرزو دارید و حق خود می‌دانید که بهشتش و هم‌نشینی پیامبرانش و ایمنی از عذابش را به شما ارزانی دارد ای کسانی که چنین انتظاراتی از خدا دارید من از این بیمناکم که نکبت خشمش بر شما فرود آید، زیرا در سایه عظمت و عزت خدا به منزلتی بلند رسیده‌اید ولی خداشناسانی را که ناشر خداشناسی هستند احترام نمی‌کنید حال آن‌که شما به خاطر خدا در میان بندگانش مورد احترامید و نیز از آن جهت بر شما بیمناکم که به چشم خود می‌بینید تعهداتی که در برابر خدا شده (یعنی قراردادهای اجتماعی که نظامات و مناسبات جامعه اسلامی را می‌سازد) گسسته و زیر پا نهاده است. اما نگران نمی‌شوید در حالی که به خاطر پاره‌ای از تعهدات پدران، نگران و پریشان می‌شوید و اینک تعهداتی که در برابر پیامبر انجام گرفته (یعنی مناسبات اسلامی که از طریق بیعت با پیامبر اکرم تعهد شده همچنین تعهد اطاعت و پیروی از جانشینش علی و اولادش که در (غدیر خم) در برابر پیامبر انجام گرفته مورد بی‌اعتنایی است.

نابینایان، لال‌ها و زمین‌گیران ناتوان در همه شهرها بی‌سرپرست مانده‌اند و بر آنها ترحم نمی‌شود و نه مطابق شأن و منزلتتان کار می‌کنید و نه به کسی که چنین کاری بکند و در ارتقای شأن شما

بکوشد اعتنا یا کمک می‌کنید. با چرب‌زبانی و چاپلوسی و سازش با ستمکاران، خود را در برابر قدرت ستمکاران حاکم ایمن می‌گردانید تمام این‌ها دستورهایی است که خدا به صورت نهی یا همدیگر را نهی کردن و بازداشتن داده و شما از آنها غفلت می‌ورزید.

مصیبت شما از مصائب همه مردم سهمگین‌تر است، زیرا منزلت و مقام علمایی را از شما بازگرفته‌اند. چون در حقیقت امور اداری کشور و صدور احکام قضایی و تصویب برنامه‌های کشور باید به دست دانشمندان روحانی که امین حقوق الهی و دانای حلال و حرام‌اند اجرا شود. اما اینک مقامتان را از شما بازگرفته و ربوده‌اند و این‌که چنین مقامی را از دست داده‌اید هیچ علتی ندارد جز این‌که از دور محور حق (یعنی قانون اسلام و حکم خدا) پراکنده‌اید و درباره سنت پس از این‌که دلایل روشن بر حقیقت و کیفیت آن وجود دارد، اختلاف پیدا کرده‌اید.

شما اگر مردانی بودید که بر شکنجه و ناراحتی شکیبا بودید و در راه خدا حاضر به تحمل ناگواری می‌شدید مقررات برای تصویب پیش شما آورده می‌شد و به دست شما صادر می‌شد و مرجع کارها بودید. اما شما به ستمکاران مجال دادید تا این مقام را از شما بستانند و گذاشتید حکومتی که قانوناً مقید به شرع است به دست ایشان بیفتد تا بر اساس حدس و گمان به حکومت پردازند و طریقه خودکامگی و اقناع شهوت را پیشه سازند. مایه تسلط آنان بر حکومت، فرار شما از کشته شدن بود و دل‌بستگی‌تان به زندگی گریزان دنیا. شما با این روحیه و رویه، توده ناتوان را به چنگال این ستمگران گرفتار آوردید تا یکی برده‌وار سرکوفته باشد و دیگری بیچاره سرگرم تأمین آب و نان و حکام خودسرانه در منجلاب سلطنت غوطه خورند و با هوس‌بازی خویش ننگ و رسوایی به بار آورند، پیرو بدخویان گردند و در برابر خدا گستاخی ورزند. در هر شهر سخنوری از ایشان بر منبر آمده و گماشته است. خاک وطن زیر پایشان پراکنده و دستشان در آن گشاده است. مردم بنده‌ایشانند و قدرت دفاع از خود را ندارند. یک حاکم دیکتاتور و کینه‌ورز و بدخواه و حاکم دیگر، بیچارگان را می‌کوبد و به آنها قلدری و سخت‌گیری می‌کند و آن دیگر فرمانروایی مسلط است که نه خدا را می‌شناسد و نه روز جزا را.

شگفتا، و چرا نه شگفتی، که جامعه در تصرف مرد دغل‌باز ستمکاری است و معاویه که مأمور مالیاتش ستم ورز است و استنادارش نسبت به اهالی و مؤمنان نامهربان و بی‌رحم. خداست که در

مورد آنچه درباره‌اش به کشمکش برخاسته‌ایم حکومت و داوری خواهد نمود و درباره آنچه بین ما رخ داده بارای خویش حکم قاطع خواهد کرد.

خدایا، بی‌شک تو می‌دانی آنچه از ما سرزده (یعنی مبارزه‌ای که اخیراً بر ضد دست‌گاه حاکمه اموی پیش گرفته‌ایم) رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده و نه جستجوی ثروت و نعمت‌های زائد، بلکه برای این بوده که اصول و ارزش‌های درخشان دینت را بنماییم و ارائه دهیم و در کشور اصلاحات پدیدآوریم و بندگان ستم زده‌ات را ایمن و برخوردار از حقوق مسلمشان گردانیم و نیز تا به وظایفی که مقرر داشته‌ای و به سخن و قوانین و احکامت عمل شود.

بنابراین شما (گروه علمای دین) اگر ما را یاری نکنید و درگرفتن داد ما با ما هم صدا نگردید ستمگران در مقابل شما قدرت بیشتری پیدا خواهند نمود و در خاموش کردن مشعل فروزان (نبوت) فعال‌تر خواهند گردید خدای یگانه ما را کفایت است و بر او تکیه می‌کنیم و به سوی او رومی‌آوریم و سرنوشت ما دست او و بازگشت ما به سوی اوست»^۱.

شرح:

یکی از خطبه‌های مهم و مهیج و تاریخی حسین بن علی (ع) خطبه‌ای است که آن حضرت در سال ۵۸ هجری دو سال قبل از هلاکت معاویه و در بحران اختناق و ظلم و فشاری که از سوی دست‌گاه حاکم اموی بر امت اسلامی وارد می‌گردید ایراد فرموده است. گرچه این خطبه‌ی شریفه دارای جهات مختلف و ابعاد گوناگونی است اما در مجموع از سه بخش مستقل تشکیل یافته است.

بخش اول: حاوی فضایل امیر مؤمنان و خاندان عصمت.

بخش دوم: دعوت به امر به معروف و نهی از منکر و اهمیت این وظیفه بزرگ اسلامی.

بخش سوم: وظیفه علما و لزوم قیام آنان در مقابل ستمگران و مفسد و مضرات سکوت روحانیون در مقابل زورگویان و آثار زیان‌بار و خطرناک سهل‌انگاری آنان از انجام این وظیفه‌ی بزرگ الهی.

^۱. همان.

بررسی قسمتی از اوضاع سیاسی دوران حکومت معاویه:

معاویه به تمام عمال و فرماندارانش به‌طور متحدالمال و طی بخشنامه‌ای چنین نوشت: من خود را از کسانی که درباره فضیلت (ابوتراب) و خاندانش فضیلتی نقل کنند بری الذمه نمودم و حمایت خود را از وی برداشتم. در نتیجه این بخشنامه، خطبا و گویندگان در تمام نقاط وسیع مملکت اسلامی در بالای منابر شروع به لعن علی(ع) و تبری و دوری از وی نمودند، و نسبت به او و خاندانش تهمت‌های زیاد بسته و نسبت‌های ناروای فراوان دادند.

در این گیرودار مصیبت و بدبختی و بیچارگی اهل کوفه بیش از دیگران بود، زیرا شیعیان علی(ع) در کوفه بیش از سایر نقاط بودند و طبعاً فشار پسر ابوسفیان به آنجا بیش از نقاط دیگر بود، لذا فرمانداری و حکومت کوفه را به زیاد بن سمیه محول نمود و بصره را ضمیمه آن ساخت. زیاد هم در مقابل این محبت معاویه و لطف فوق‌العاده پسر ابوسفیان، حق‌کشی و نمک به حرامی را روا نداشت و از هر گوشه و کنار و از زیر هر سنگ و کلوخی شیعیان علی را پیدا نموده به قتل رسانید و در دل شیعیان علی ترس و وحشت عجیبی ایجاد نمود، دست و پای آنان را قطع، چشمشان را از کاسه سر بیرون آورد، در نتیجه این جنایات، شیعیان علی از عراق فرار نموده و به نقاط دوردست پناهنده شدند و عقیده خود را از مردم مخفی نمودند. خلاصه در کوفه از شیعیان معروف و سرشناس کسی باقی نماند. پسر ابوسفیان به فرماندارانش دستور داد که شهادت شیعیان علی و خاندانش را قبول نکنند و مراقب باشند که اگر در محیطشان از شیعیان و طرفداران عثمان و خاندانش و از کسانی که فضایل و مناقب عثمان را نقل می‌کنند، کسانی پیدا شوند در مجالس رسمی مورد احترام قرار بدهند و در اعزاز و اکرام آنان کوتاهی نکنند و آنچه از مناقب عثمان نقل می‌شود با مشخصات کامل ناقل آن حدیث به دربار معاویه در شام گزارش شود. فرمانداران طبق این دستور عمل نمودند و درباره هرکسی که جمله‌ای در فضیلت عثمان نقل می‌نمود پرونده‌ای تشکیل دادند و حقوق و مزایایی معین نمودند و این رویه سبب گردید که درباره عثمان مطالب زیادی نقل گردید، زیرا ناقلان این‌گونه حدیث‌ها از جایزه‌ها و عطیه‌های مخصوص معاویه برخوردار می‌شدند. در اثر این بذل و بخشش معاویه و تشویق حکام وی، جعل حدیث در تمام شهرهای اسلامی شیوع پیدا نمود و هر شخص مبعوض و مطرود که در پیش یکی از عمال و

استانداران معاویه حدیث و فضیلتی درباره عثمان نقل می‌نمود بدون چون و چرا مورد قبول گشته و اسم او در دفتر عطایا ثبت می‌شد و شفاعت او درباره دیگران هیچ‌گاه رد نمی‌شد. معاویه پس از یک مدّت که حدیث درباره عثمان نقل گردید به استاندارانش چنین نوشت که:

حدیث درباره عثمان زیاد گردیده و به حدّ کافی به تمام نقاط مملکت رسیده است، با رسیدن این بخشنامه مردم را دعوت کنید که درباره فضائل صحابه و دو خلیفه (عمر و ابوبکر) حدیث نقل کنند و هر حدیث و فضیلتی که درباره (ابو تراب) نقل گردیده است حدیثی مشابه آن را درباره صحابه بیاورید و این کار موردعلاقه و باعث روشنی چشم من و کوبیدن (ابو تراب) و شیعیان اوست، متن این نامه برای مردم خوانده شد و مضمون آن در میان عموم افراد منتشر گردید، بلافاصله اخبار زیادی در مناقب صحابه که همه‌اش جعلی و عاری از حقیقت بود نقل گردید و مردم در نقل چنین اخبار جدّیت و کوشش فراوان به خرج دادند تا جایی که این فضائل جعلی را در منابر و در ضمن خطبه نمازها برای مردم خواندند و به مسلمانان دستور داده شد که آنها را به کودکان یاد بدهند و از این فضائل به مقدار زیاد به اطفال و نوباوگان تعلیم داده شد که مانند آیات قرآن در حفظ آنها کوشش نمودند. حتّی به زنان و دختران و خدمتکاران هم این فضائل را یاد دادند و مدّتی نیز بدین منوال گذشت. پس از مدّتی که از روش معاویه و عمّالش درباره جعل حدیث درباره فضایل دو خلیفه و صحابه گذشت، معاویه به استانداران و عمّالش سومین بخشنامه را بدین مضمون صادر نمود:

مراقب باشید که هرکس متّهم به دوستی علی و خاندانش باشد و کوچک‌ترین دلیل بر این اتّهام پیدا شود اسم او را از دیوان و دفتر حقوق و مزایا محو کنید و سهمیه او را از بیت‌المال قطع نمایید و در تعقیب این بخشنامه، بخشنامه دیگری بدین مضمون صادر نمود: هرکسی را که متّهم به دوستی خاندان (علی) باشد تحت فشار شدید قرار بدهید و خانه او را بر سرش خراب کنید تا برای دیگران نیز عبرت باشد.

اهل عراق، مخصوصاً اهل کوفه مصیبتی بزرگ‌تر از این حادثه ندیده‌اند، زیرا شیعیان علی (ع) در اثر این فرمان و سختگیری‌های استانداران و حکمرانان در ترس و وحشت عجیبی به سر می‌بردند به‌طوری‌که گاهی دو نفر دوست از شیعیان علی به خانه همدیگر می‌رفتند، صاحب‌خانه از ترس

غلام و خدمتکارانش حاضر نبود به مهمانش مطلبی بگوید، مگر پس از قسم دادن و پیمان گرفتن از خدمتکار که راز او را فاش نکند، بدین صورت حدیث‌های جعلی در نکوهش علی و خاندانش پیدا شد، محدثین و قضات و فرمانداران از همان جعلیات پیروی نمودند و شدیدترین مردم از نظر امتحان، محدثین ریاکار و سست‌عقیده بودند که تظاهر به ایمان و عبادت کرده و به جهت تقرب به حکام و نیل به ثروت و مال دنیا، جعل حدیث می‌نمودند تا این‌که به مرور زمان این خبرهای دروغ و حدیث‌های جعلی به دست افراد متدین و پرهیزکار افتاد که خود از دروغ و بهتان پروا داشتند، اما با حسن عقیده و سادگی همان جعلیات را قبول کرده و به دیگران نقل نمودند که اگر به بطلان و جعلی بودن آنها پی می‌بردند از نقل آنها خودداری می‌نمودند.

این فشار و اختناق همچنان ادامه داشت ولی پس از شهادت حسن بن علی (ع) بیشتر و بلا و مصیبت بزرگ‌تر گردید و اولیای خدا در ترس دائم و رعب شدید قرار گرفتند، زیرا آنان یا به قتل می‌رسیدند و یا در حالت خفا و دوری از شهر و دیار خویش به سر می‌بردند و در مقابل آنان دشمنان خدا از هر جهت پیروز و در اظهار ظلم و ستم و در اعمال بدعت، خود را آزاد می‌دیدند.

در این اوضاع و احوال و دو سال قبل از هلاکت معاویه حسین بن علی (ع) سفر حجی انجام داد و عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر را برای خود هم‌سفر انتخاب نمود و در مکه از مردان و زنان بنی‌هاشم و از گروه انصار افرادی را که آن حضرت و بنی‌هاشم را می‌شناختند دعوت به عمل آورد و به همه آنان مأموریت داد که از افراد ذی‌صلاح و متعهد از صحابه رسول خدا (ص) و از تابعین، برای شرکت در جلسه‌ای که قرار است در (منی) تشکیل شود دعوت کنند.

چون مدعوین که تعدادشان به هزار نفر بالغ می‌گردید در منی و در زیر خیمه حسین بن علی (ع) گرد آمدند آن حضرت شروع به صحبت نمود و پس از حمد و ثنای خداوند چنین فرمود: شما از جنایاتی که معاویه این جبار طاغیه بر ما و شیعیان ما روا داشته مطلع و آگاهید و شاهد و ناظر ستمگری‌های او می‌باشید، اینک من مطالبی را (درباره پدرم) مطرح می‌کنم که اگر درست بود تصدیق کنید و اگر نادرست بود از من نپذیرید، گفتار مرا بشنوید و سخنان مرا بنویسید و تذکرات مرا به خاطر بسپارید، آنگاه که به شهر و دیار خود مراجعت می‌کنید آنچه را که فرا گرفته‌اید به اقوام و عشیره مورد وثوق و افراد مورد اعتماد از دوستان و آشنایان خود ابلاغ کنید،

زیرا ترس آن دارم که این آیین، مندرس گردیده و این مذهب حق از بین برود. «وَاللّٰهُ مُتَمِّمٌ نُّوْرِهِ وَاَلُوْ كَرِهَ الْكَافِرُوْنَ». پس از آن که سخنان امام(ع) به پایان رسید مجدداً تأکید نمود که شما را به خدا پس از مراجعت از این سفر، گفتار مرا به افراد مورد اعتماد خود برسانید آنگاه از منبر فرود آمد و شرکت‌کنندگان نیز با تصمیم ابلاغ سخنان آن حضرت متفرق گردید.

نکات و نتایج در این خطبه شریفه

حسین بن علی(ع) در این خطبه‌ی شریفه جوانب مختلف اجتماعی، مذهبی دوران پس از شهادت امیر مؤمنان و علت تسلط معاویة بن ابی سفیان بر جامعه اسلامی و انگیزه به دست گرفتن این دشمن دیرینه اسلام، بر سرنوشت مسلمین را مطرح نموده، آنگاه به خطراتی که آینده اسلام را تهدید می‌کند اشاره نموده و زنگ خطر را به حرکت درآورده که اگر مسلمانان قیام نکنند و سران قوم و آگاهان ملت به خود نیایند و وظیفه‌ی خود را انجام ندهند نه تنها چراغ پرفروغ رسالت بی فروغ بلکه مشعل فروزان نبوت با دست دشمنان به خاموشی خواهد گرایید.

فرزند امیر مؤمنان بدین گونه صدای مظلومیت قرآن و عترت را به حاضرین ابلاغ فرموده که آنان نیز در سطح کشور اسلامی و تا آنجا که امکان دارد به افراد متعهد ابلاغ و مسلمانان را از این خطر آگاه سازند. گرچه این خطبه به شرح مفصّلی نیازمند است و هریک از جملات آن توضیح و تبیین علمی تاریخی گسترده‌ای می‌طلبد اما فعلاً و در این فرصت تنها نکاتی از آن را به صورت نتیجه‌گیری در اختیار خواننده قرار می‌دهیم.

شرایط زمانی و مکانی

یکی از نکات مهم در این خطبه شریفه قبل از بیان محتوای آن، انتخاب زمان حساس و مکان مناسب و دعوت از شخصیت‌های اسلامی و شرکت دادن زنان و مردان از نخبگان بنی‌هاشم مهاجرین و انصار از صحابه و یاران رسول خداست که دویست نفر از حضار مجلس را کسانی که افتخار صحابگی و درک فیض حضور پیامبر(ص) را داشته‌اند تشکیل می‌داد و بیش از هشتصد نفر دیگر نیز از فرزندان صحابه (تابعین) بودند.

محل تشکیل مجلس: (منی) حسّاس‌ترین نقطه در کنار بیت الهی، در وادی عشق ابراهیم بنیان‌گذار توحید و قربانگاه اسماعیل، الگوی فداکاری و ازجان‌گذشتگی آنجا که باید همه تعینات را کنار گذاشت و به جز خدا را به فراموشی سپرد و با تمرین رجم شیاطین و سنگ‌باران نمودن طاغوت‌ها آماده پذیرش ندای حق شد و قربان شدن در راه خدا و گذشتن از سر و جان را در راه ایمان و اسلام بیازمود و از «یا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ» درس‌ها آموخت و «سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ» را برای صبر و شکیبایی در مقابل فشارها و سختی‌ها و قطعه‌قطعه شدن در راه نیل به اهداف مقدّس، الگو و سرمشق قرار داد.

زمان: (ایام تشریق) و پس از طی یک دوران عبادت و ریاضت و ارتباط با خداوند و پس از انجام اعمال (عمره) و گذشتن از منزل (عرفات) و بیتوته نمودن در بیابان (مشعر) و انجام دادن مراسم قربانی و رسیدن به یک دوران روحی و معنوی برای دریافت پیام حیات‌بخش و فرمان بلند ریحانه رسول خدا(ص).

نکات مربوط به متن خطبه

۱. **انحراف از ولایت:** اولین مطلبی که حسین بن علی(ع) در این خطبه مطرح ساخته انحراف از حق و خارج شدن از مسیر صحیح و اصیل ولایت و به فراموشی سپردن وصایای رسول خدا(ص) در این موضوع مهم و اساسی است که رسول خدا(ص) از اولین روزهای بعثت و در طول ۲۳ سال دوران نبوتش موضوع ولایت و امامت را مطرح و با بیانات مختلف و تعبیرات گوناگون امیر مؤمنان(ع) را به مردم معرفی نمود و از نمونه‌های بارز و محسوس آن داستان (سدّ ابواب) بود که پس از ورود به مدینه و با شروع ساختمان مسجد و بنای منازل و حجرات در اطراف آن، حکم قطعی صادر نمود که «سَدُّوا الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ» و سپس فرمود: «مَا آءَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَفَتْحِ بَابِهِ» (من این حکم را از پیش خود صادر نکردم بلکه از سوی خدا مأمور شدم تا آن را به شما ابلاغ کنم). و این معرفی باز با بیان «أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي» و بیانات دیگر ادامه یافت تا این‌که در آخرین ماه‌ها و آخرین روزهای زندگی رسول خدا(ص) این مسئله مهم و

حساس و این موضوع حیاتی با صراحت هرچه بیشتر و در میان عامه مردم در (غدیر خم) و در میان مسجد و در بالای منبر مطرح گردید تا دیگر برای کسی جای شک و تردید و راهی برای تأویل و تفسیر باقی نماند.

که در این معرفی‌ها حضار مجلس (منی) خود شاهد و ناظر بودند و یا از صحابه مورد اعتماد و از شاهدان عینی شنیده بودند و لذا پاسخ آنان به حسین بن علی (ع) پس از بیان هریک از این معرفی‌ها این بود که: «اللهم نعم». ولی هرچه بود و به هر دلیلی بود این انحراف به وجود آمد و با گذشت زمان شدیدتر شد، زیرا اگر خشت اول این بنای کج با نفی وصیت و با استناد به اجماع و تصمیم صحابه گذاشته شد. دقیقاً خشت دوم آن و به فاصله تقریباً دو سال با اتکا به وصیت و با نفی اجماع و سلب هر نوع اظهارنظر از صاحب‌نظران و بدون توجه به رأی اهل حل و عقد و خبرگان استحکام بخشید و پس از ده سال برای انتخاب خلیفه سوم راه سومی که مخالف با دو روش قبلی بود به نام (شورا) به کار گرفته شد. اگر این انحراف از مسیر صحیح و تناقض سه ضلعی و تضاد سه‌قطبی در کیفیت انتخاب خلیفه از نظر یک عده مسئله‌ای مربوط به تاریخ گذشته و عملی انجام‌شده تلقی می‌شود اما نباید فراموش کرد که نتایج تلخ و ابعاد زیان‌بار آن که باگذشت زمان به وجود آمد آن‌چنان وسیع و گسترده است که برای هیچ تحلیل‌گر اجتماعی قابل ارزیابی و برای هیچ تاریخ‌نویس محقق و جامعه‌شناس تیزبین قابل ذکر و بیان نیست.

حوادث دوران امیر مؤمنان (ع) در گفتار آن حضرت:

گوشه‌ای از این درد اجتماعی مذهبی را می‌توان در گفتار امیر مؤمنان (ع) که خطبه‌ی حسین بن علی (ع) توضیح و شرح آن است مشاهده نمود که پس از بیان کیفیت انتخاب دور اول و دوم و اشاره به موقعیت خویش به حوادث و اشتباهات و خطاها و گرفتاری‌هایی که در دوران خلیفه دوم و سوم به وجود آمد و مسلمانان را مجبور به روی آوردن به آن حضرت نمود و کارشکنی‌هایی که از سوی عده‌ای از مسلمانان در اثر هوی و هوس و دنیاپرستی و مقام دوستی به وجود آمد چنین می‌گوید:

«به خدا سوگند، مردم در (دوران خلیفه دوّم) در ناراحتی و رنج عجیبی گرفتار آمده بودند و من در این مدت طولانی، با محنت و عذاب، چاره‌ای جز شکیبایی نداشتم. سرانجام روزگار او (عمر) هم سپری شد و آن (خلافت) را در گروهی به شورا گذاشت و به پندارش، مرا نیز از آنها محسوب داشت پناه به خدا از این شورا، (راستی) کدام زمان بود که مرا با نخستین فرد آنان (ابوبکر) مقایسه کنند که اکنون کار من به‌جایی رسد که مرا همسنگ اینان (اعضای شورا) قرار دهند؟ لکن بازهم کوتاه آمدم و با آنان هماهنگی ورزیدم (و طبق مصالح مسلمین) در شورای آنها حضور یافتم بعضی از آنان به خاطر کینه‌شان از من روی برتافتند و دیگری خویشاوندی را (بر حقیقت) مقدم داشت، اعراض آن یکی هم جهاتی داشت که ذکر آن خوشایند نیست.

بالاخره سومی به پا خاست، او همانند شتر پرخور و شکم برآمده همی جز جمع‌آوری و خوردن بیت‌المال نداشت. بستگان پدرش به همکاری‌اش برخاستند، آنها هم چون شتران گرسنه‌ای که بهاران به علف‌زار بیفتند و با ولع عجیبی گیاهان را ببلعند، برای خوردن اموال خدا دست از آستین برآوردند، اما عاقبت بافته‌هایش (برای استحکام خلافت) پنبه شد و کردار ناشایستش کارش را تباه ساخت و سرانجام شکم‌خوارگی و ثروت‌اندوزی، برای ابد نابودش ساخت، ازدحام فراوانی که همچون یال‌های کفتار بود مرا به قبول خلافت واداشت، آنان از هر طرف مرا احاطه کردند، چیزی نمانده بود که دو نور چشمم، دو یادگار پیغمبر، حسن و حسین زیر پا له شوند، آن‌چنان جمعیت به پهلوهایم فشار آورد که سخت مرا به رنج انداخت و ردایم از دو جانب پاره شد، مردم همانند گوسفندانی (گرگ زده که دور تا دور چوپان جمع شوند) مرا در میان گرفتند. اما هنگامی که به پا خاستم و زمام خلافت را به دست گرفتم، جمعی پیمان خود را شکستند، گروهی (به بهانه‌های واهی) سر از اطاعتم باز زدند و از دین بیرون رفتند و دسته‌ای دیگر برای ریاست و مقام از اطاعت حق سر پیچیدند، (و جنگ صفین را به راه انداختند) گویا نشنیده بودند که خداوند می‌فرماید: سرزمین آخرت را برای کسانی برگزیده‌ایم که خواهان فساد در روی زمین و سرکشی نباشند. عاقبت نیک، از آن پرهیزکاران است. چرا خوب شنیده بودند و خوب آن را حفظ داشتند، ولی زرق و برق دنیا چشمشان را خیره کرده و جواهراتش آنها را فریفته بود» و به‌طوری‌که در جملات آخر درد دل آن حضرت، ملاحظه می‌کنید آنگاه که به خلافت رسید و آن کانون عدل و

محور صحیح قوانین اسلامی در رأس امور قرار گرفت و برنامه خود را اعلان نمود که: «والله لو وجدته قد تزوج به النساء ومُلک به الاماء لرددته في نفي العدل سعةً ومن ضاق عليه العدل فالجور به اَضيقُ» در اثر انحراف یک ربع قرن و فراموش شدن روش زندگی رسول خدا و گرایش جامعه به قانون شکنی و حق کشی، به جرم اجرای قانون حق و عدالت به مبارزه با آن امام بزرگوار برخاستند و جنگ داخلی به راه انداختند و اگر مستقیماً در جنگ شرکت نمودند. با سکوت خود به تقویت دشمن پرداختند و نیروی آن حضرت را که بایستی در گسترش عدل و داد و پیاده کردن اهداف قرآن و مقاصد نبوی صرف شود به دفاع از اصل اسلام و در جهت حفظ حوزه مسلمین منعطف ساختند و این جنگ های داخلی و تنازعات درونی به جایی منجر گردید و جبهه ی حق را آن چنان تضعیف و آن حضرت را آن چنان خسته و آزرده ساخت که به ساحت قدس خداوندی ملتجی گردید و این چنین درخواست نمود:

«بارالها، (از بس نصیحت کردم که) آنها را خسته و ناراحت ساختم و آنها نیز مرا خسته کردند. من آنها را ملول و آنها مرا ملول ساختند پس به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت کن و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط نما». آنگاه فرمود: «سوگند به خدا، گمان می کنم که طرفداران معاویه به زودی بر شما مسلط خواهند شد، زیرا آنان در یاری از باطلشان متحدند و شما در راه حقتان متفرق، شما به نافرمانی از پیشوای خود در مسیر حق برخاسته اید ولی آنها در باطل خود از پیشوای خویش اطاعت می کنند. آنان نسبت به رهبر خود ادای امانت می کنند و شما خیانت، آنها در شهرهای خود به اصلاح مشغول اند و شما به فساد» و در عین حال این موضوع را هم پیش بینی نمود: با این شرایطی که پیش آمده و شما از ایفای وظیفه خود در مقابل امام و پیشوایتان سرپیچی و سهل انگاری می کنید و دشمن در مکر و خدعه اش هر روز قدم های مؤثرتری برمی دارد، به زودی معاویه و یارانش به پیروزی خواهند رسید و بر شما مسلط خواهند گردید و یک آینده تاریک و سرنوشت شوم در انتظار شماست: «اما انکم ستلقون بعدی ذللاً شاملاً وسيفاً قاطعاً واثرةً يتخذها الظالمون فيكم سنّةً» و بالاخره دعای آن حضرت «فاء بدلنی خيراً منهم» به اجابت رسید و هم نشینی او با مردمی که از آنان آزرده خاطر بود به هم نشینی رسول خدا(ص) و انبیا و

اولیاء در جوار قرب خداوندی مبدل گردید و با شکافته شدن فرق نازینش از پیروزی نهایی استقبال نمود و به سوی لقای خدای کعبه شتافت که: «فرت ورب الکعبه».

عملکرد امام مجتبی (ع)

پس از امیر مؤمنان، فرزندش حسن مجتبی و ریحانه رسول خدا مصمم گردید راه آن حضرت را در جنگ با معاویه و ریشه کن ساختن جرثومه فساد بنی امیه ادامه و مبارزه با کفر گذشته و نفاق حاضر را در رأس وظایف امامت و رهبری خویش قرار دهد، زیرا او نیز امام به حق و «سید شباب اهل جنّه» بود و راه او همان راه علی (ع) و برنامه اش برنامه او بود و بر همین اساس فرمان جنگ با معاویه را صادر کرد و لشکر کوفه را بسیج و خودش به عنوان فرمانده کلّ قوا به سوی جبهه حرکت نمود و پس از آغاز جنگ در میان دو لشکر از طرفی وجود افراد پیمان شکن در میان لشکر آن حضرت که امیر مؤمنان (ع) راحت طلبی آنان را همواره مورد نکوهش قرار می داد و از روح پیمان شکنی و عدم احساس مسؤولیت که بر آنان حاکم بود به درگاه خدا شکوه می نمود و از طرف دیگر وجود مکر شدید و نیرنگ های مختلف پسر ابوسفیان، حسن بن علی (ع) را بر آن واداشت که برخلاف میل باطنی و عدم رضای درونی، آتش بسی را قبول کند و قطعنامه ای را بپذیرد که می دانست معاویه مکار و فرزند هند جگرخوار بر مواد آن عمل نخواهد نمود. حسن بن علی (ع) علت این حادثه جانکاه تاریخی و انگیزه این انعطاف و نرمش ظاهری را با بیانات مختلف ابراز داشته و رنج درونی خود را با مردم زمان خویش در میان گذاشته است. او در ضمن یک سخنرانی که معاویه نیز در آن شرکت داشت چنین فرمود: «مردم، معاویه چنین وانمود می کند که من با پذیرش قطعنامه او را به مقام خلافت سزاوار دیدم ولی او دروغ می گوید، زیرا طبق مضمون کتاب خدا و سنت پیامبرش رهبریت مردم با خاندان ماست (و چگونه ممکن است من برخلاف کتاب و سنت عمل کنم) و به خدا سوگند. اگر مردم در بیعت خود با ما وفادار بودند و از فرمان ما اطاعت و ما را یاری می کردند خداوند برکات آسمان و زمین را بر آنان ارزانی می داشت (آنگاه خطاب به معاویه فرمود: و شما دیگر نمی توانستید طمع در سیطره و حکومت بر مسلمین داشته باشید. معاویه، مگر نه این است که رسول خدا (ص) فرموده: هر ملّتی که ولایت

و سرپرستی خویش را با وجود افراد آگاه در اختیار ناآگاهان قرار بدهد سرنوشت آن ملت به تباهی کشیده و به آیین گوساله پرستی روی خواهند آورد». سپس فرمود:

«آری چون بنی اسرائیل با این که می دانستند هارون خلیفه و جانشین موسی (ع) است او را ترک نمودند و به پرستش گوساله روی آوردند و در میان مسلمانان نیز چنین انحرافی به وجود آمد و با توصیه رسول خدا نسبت به علی (ع) که : «أَنْتَ مَنِّي بَمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» او را ترک نموده و به عواقب ناگوار آن مبتلا شدند». امام مجتبیٰ سپس خطاب به معاویه فرمود: «رسول خدا (ص) آنگاه که مردم را به سوی خدا و یکتا پرستی دعوت می نمود به غار پناه برد و اگر یار و یآوری داشت از میان مردم فرار نمی کرد.

معاویه، اگر من نیز یار و یاور داشتم پیمان آتش بس با تو را نمی پذیرفتم». سپس خطاب به مردم فرمود: «خداوند عذر هارون را پذیرفت آنگاه که قومش او را تنها گذاشتند و نقشه قتل او را کشیدند و خداوند عذر پیامبر را پذیرفت آنگاه که برای خود یار و یآوری ندید و از میان قومش دوری گزید و عذر من و پدرم علی نیز در پیشگاه خدا پذیرفته است، زیرا چون یار و یآوری و اعوان و انصاری پیدا نکردیم با دیگران مماشات نمودیم و این ها سنن تاریخ و جریانات مشابهی است که یکی پس از دیگری واقع می گردد». امام مجتبیٰ در پایان سخنانش فرمود: «مردم، اگر شما در میان مشرق و مغرب بگردید به جز من و برادرم فرزندی برای رسول خدا نخواهید یافت» و باز در پاسخ سؤال یکی از آشنایانش در مورد صلح با معاویه چنین فرمود: «به خدا سوگند، من این صلح و قطعنامه را نپذیرفتم مگر آنگاه که دیدم یار و یاور ندارم و اگر در این راه نیرویی داشتم شب و روز به جنگ با معاویه ادامه می دادم تا آنچه خدا می خواهد تحقق پذیرد : «وَاللَّهِ، مَا سَلَّمْتُ إِلَّا مَرَّ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَارًا وَلَوْ وَجَدْتُ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتُهُ لَيْلِي وَنَهَارِي حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ»

خلاصه: اگر امیر مؤمنان (ع) نتوانست به اهداف عالی خود نائل گردد و اگر حسن بن علی (ع) صلح و سازش با معاویه را پذیرفت و اگر معاویه توانست بر مسلمین مسلط گردیده و آنان را به سوی ذلت و بدبختی سوق دهد و از اسلام و قرآن دور سازد و سرنوشت ملت اسلامی را پس

از خود به عنصر خطرناک‌تر دیگری به نام یزید بسپارد، باید یکی از عوامل مهم این حوادث را عدم اطاعت از مقام ولایت و بی‌توجهی گروهی از مسلمانان سرشناس به وظایف خویش در مقابل رهبری صحیح اسلام دانست که نه تنها حاضر نشدند از فرمان ولایت امر پیروی و در چهارچوب اوامر رهبری معنوی حرکت نمایند بلکه به ایراد و اشکال و اعتراضات نابجا و چون و چراهایی که چنین عواقب و ضایعات غیرقابل جبران را در پی داشت پرداختند.

۱. اهمیت امر به معروف و نهی از منکر:

حسین بن علی (ع) در بخش دوم از این کلمه‌ی نورانی و خطبه‌ی جاودانی، مهاجرین و انصار را به‌طور مخصوص و همه‌ی مسلمانان را در طول تاریخ به‌طور عموم مورد خطاب قرار داده و مسامحه و سهل‌انگاری آنان را در انجام امر به معروف و نهی از منکر که اساس نظام اجتماعی اسلام بر آن استوار است ملامت و نکوهش نموده است و یکی از علل به وجود آمدن ظلم‌های اجتماعی مسلط شدن ظالمان و ستمگران بر سرنوشت مسلمین را که در بخش سوم از آن سخن رانده است کوتاهی در این وظیفه خطیر معرفی نموده است.

۲. مهم‌ترین بُعد در امر به معروف و نهی از منکر:

آنچه در این قسمت از سخن امام (ع) قابل توجه و حائز اهمیت است. بیان ابعاد وسیع و مفهوم گسترده امر به معروف و نهی از منکر و اشاره به مهم‌ترین بُعد و جنبه عملی در این مسئله اساسی و حیاتی است، زیرا امام (ع) با استناد به دو آیه از قرآن مجید می‌فرماید: اگر امر به معروف و نهی از منکر در جامعه برقرار شود همه واجبات از کوچک و بزرگ عملی و همه مشکلات حل خواهد گردید، آنگاه به‌عنوان نمونه و مصداق، پنج مورد از این امور را بدین صورت بیان می‌کند:

۱. «وذلك ان الامر بالمعروف والنهي عن المنكر دعاء الى الاسلام» امر به معروف و نهی از منکر دعوت به اسلام (و جهاد عقیدتی فکری) است.

۲. «مع ردّ المظالم» و بازگرداندن حقوق ستمدیدگان بر آنان است.

۳. «ومخالفة الظالم» مبارزه با ستمگران است.

۴. «وقسمه الفیء والغنائم» (توزیع عادلانه ثروت‌های عمومی و غنائم جنگی است).

۵. «واخذ الصدقات من مواضعها ووضعتها فی حقها» (و جمع‌آوری صدقات و همه مالیات‌ها از موارد صحیح و صرف کردن آنها در موارد صحیح و شرعی آنهاست).

و پرواضح است که انجام دادن امر به معروف و نهی از منکر در این سطح وسیع مبارزه با ستمگران و گرفتن حقوق و ریشه‌کن ساختن جور و فساد و اقامه عدل و داد در جامعه نمی‌تواند به صورت فردی و یا با امر به معروف قولی و بدون تشکیل حکومت اسلامی و ایجاد نیروی اجرایی امکان‌پذیر باشد.

و این بیان حسین بن علی (ع) پاسخ روشنی است بر کسانی که این امر مهم و زیربنایی را در ابعاد کوچک و در جهت فردی و در جنبه قولی و نه عملی آن می‌دانند و دلیل دیگری است بر وجوب تشکیل حکومت اسلامی و بر اجرای عملی امر به معروف و نهی از منکر در جامعه و به همین دلیل و دلایل فراوان دیگر است که گروهی از فقهای بزرگ شیعه جهاد را با تمام اهمّیت و عظمتش و با تمام ابعاد و احکامش، بخشی از امر به معروف و نهی از منکر می‌دانند و گوشه‌ای از این دو وظیفه‌ی مهم اسلامی به حساب می‌آورند و جمله: «اشهد انک قد اقامت الصلاة و آتیت الزکاة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر» که در زیارت حضرت سیدالشهدا (ع) به کاررفته گواه این حقیقت است و این معنا را تفهیم می‌کند که قیام و جهاد آن حضرت در مقابل حکومت یزید به جهت اجرای فرایض الهی و اقامه نماز و زکات و برای انجام وظیفه‌ی امر به معروف و نهی از منکر بوده است. امر به معروف و نهی از منکر به مفهوم وسیع و معنای صحیح و دقیق آن که عبارت از بسط عدل و داد و ریشه‌کن ساختن ظلم و فساد است مستلزم وجود حکومت اسلامی است و اگر امر به معروف و نهی از منکر به این معنا در جامعه اجرا نگردد و حکومتی بر پایه اسلام به وجود نیاید طبیعی است جای آن را اشرار خواهند گرفت و ستمگران بر جامعه تسلط خواهند یافت همین‌گونه که امیر مؤمنان (ع) در آخرین وصیتش فرمود: «ولا تترکوا الا مر بالمعروف والنهی عن المنکر فیولّی علیکم اشرارکم فتدعون فلا یتستجاب لکم» «امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که اشرار بر شما مسلط می‌شوند سپس هرچه دعا کنید مستجاب نمی‌گردد».

۳. خودباختگان تاریخ:

بخش‌های سه‌گانه این خطبه‌ی شریف در عین این‌که درس‌هایی است از فلسفه تاریخ و نکاتی است از جامعه‌شناسی که علل تحوّل اجتماعی مسلمانان را در طول نیم‌قرن و انگیزه تسلط ظالمان و ستمگران را آن‌هم در اوایل شکوفایی اسلام و علّت خارج شدن اهل‌بیت از صحنه و به دست گرفتن سرنوشت مسلمین توسط معاویة بن ابی سفیان را از سه بعد مختلف موردبررسی قرار داده و در حقیقت آیه شریفه: «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بآئفسهم» را به صورتی زیبا و دل‌نشین و با ارائه شاهد و مصداق عینی تفسیر نموده است و در عین حال بیانگر درد درونی و رنج خاطر عمیق حسین بن علی(ع) است و هشدار است برای مسلمانان عموماً و برای علما و روحانیون خصوصاً در طول تاریخ.

حسین بن علی(ع) در بخش سوم از این خطبه گروهی از مسلمانان و صحابه و یاران رسول خدا(ص) و فرزندان آنها را که در آن مجلس تاریخی و مهم حضور داشتند مورد خطاب قرار داده، افرادی که سرشناسان جامعه و دارای شخصیت مذهبی اجتماعی بودند و می‌توانستند نقشی ایفا کنند و جامعه را به حرکت درآورند، آنان که قول و عمل و گفتار و کردارشان و حرکت و سکونشان برای آحاد ملت، الگو و سرمشق بود و بایستی موقعیت و شخصیت خود را بشناسند و ارزش واقعی خود را دریابند و در فکر سعادت جامعه و نجات مظلومین باشند ولی در اثر رفاه طلبی و فرار از سختی‌ها و مرارت‌ها و در مقابل عشق به زندگی و لذایذ مادی و گاهی در اثر تحجّر و قشری بودن، خود را باخته و برای نیل به اهداف کودکانه و در «خلود الی الارض» وظیفه، خطیر خود را در بوته‌ی فراموشی قرار داده اوامر و نواهی خدا را به‌گونه‌ای که خواسته آنان را تأمین می‌کند تفسیر و تأویل نمودند و کژ راهه به حرکت خود ادامه دادند. افرادی که به این اعتبار که طرف دار حق و پاسدار فضیلت‌اند از شکوه و عظمت در جامعه برخوردار و در دل اقویا و ضعفا دارای مهابت و در نظر همه طبقات از احترام به خصوصی برخوردار بودند اما نه تنها آن انتظارات و توقّعات جامعه اسلامی تحقّق نپذیرفت و از دین و قرآن پاسداری ننمودند و در این راه متحمل ضرر مالی نگشته و حاضر به پذیرش محرومیت و شکنجه و زندان نگردیدند و با اقوام و آشنایانشان که همه مقدّسات را مسخره و استهزا می‌کردند به نزاع و مخاصمه برخاستند و به

حامیان دین و شکنجه‌شدگان در راه اسلام و تبعیدیان در راه قرآن، ارجی نهادند و برای شکسته شدن حریم اسلام و قرآن فریاد نمودند بلکه عملاً با دشمنان اسلام مداهنه و راه سازش پیش گرفتند و در نتیجه راه را برای تسلط ظالمان و تضییع حقوق ستمدیدگان هموار ساختند.

ولی اگر متوجه بودند درمی‌یافتند که با این روش، مقدمه‌ی بزرگ‌ترین مصیبت خویش را فراهم آورده و اساس بدبختی و ذلت خود را پی‌ریزی نموده‌اند، زیرا اگر آنان از دور حق پراکنده نمی‌شدند و در خط ولایت و فرمان نبوت اختلاف نمی‌کردند و در راه خدا به زحمت و مشقت و حرمان موقت را تحمل می‌کردند و از مرگ در راه حق فرار نمی‌کردند و شیفته زندگی چند روزه نمی‌شدند، قدرت اسلام و نیروی اجرایی احکام در دست آنان قرار می‌گرفت و حدود احکام الهی با دست آنان اجرا می‌گردید، مظلومان و ستمدیدگان به وسیله آنان نجات پیدا می‌کردند و محرومان جامعه به نوا می‌رسیدند و ظالمان و زورگویان درهم کوبیده می‌شدند. ولی اینک سستی آنان صحنه را عوض کرده، گسستن آنان از اسلام، آنها را ضعیف و ذلیل نموده و قدرت اجرایی را در دست دشمنان قرار داده، به هر نحوی که دلخواهشان است با مظلومان رفتار می‌کنند و به هر سویی که روح شقات گرشان اقتضا می‌کند جامعه را سوق و فرامین خدا را مورد تحقیر و سنت رسول(ص) را مورد اهانت قرار می‌دهند.

نابینایان و زمین‌گیران، فقرا و محرومان به کمترین حقوق انسانیّت خود دسترسی ندارند در هر گوشه‌ای فرد مستبدی حاکم و در هر ناحیه‌ای شخص خودخواهی فرمانرواست. برای کوبیدن اسلام و درهم شکستن شوکت مسلمین از تمام وسایل تبلیغی که در اختیار دارند بهره می‌گیرند و حقایق آیین را تحریف و قوانین اسلام را وارونه، حدود را تجاوز به حقوق، قصاص را جنایت و تعزیرات را قساوت معرفی می‌کنند و ...

و این بود سخن حسین بن علی(ع) و درد دل ریحانه رسول خدا(ص) و شفقته‌ی فرزند امیر مؤمنان(ع) و جگرگوشه فاطمه زهرا(س) نه سخن حسین بن علی بلکه این سخن، سخن همه انبیا و سخن و درد دل همه ائمه و اولیای خداست، سخن حضرت ابراهیم و سخن حضرت موسی، سخن حضرت مسیح و سخن خاتم پیامبران است. سخن امیر مؤمنان و سخن امام مجتبی و سخن بقیه امامان و پیشوایان معصوم است.

پاسخ حسین بن علی(ع) و پیروانش گرچه مضمون این خطبه‌ی شریفه برای مستمعین و حاضران مجلس، قیام حسین بن علی(ع) را در آینده ترسیم می‌کند و از امر به معروف عملی آن حضرت در آینده خبر می‌دهد و شنوندگان را برای آمادگی و همکاری با این قیام دعوت می‌نماید، ولی در آخر این خطبه این حقیقت با صراحت کامل مطرح گردیده و بر این حرکت پرشور و تاریخی تصریح شده است: «اللهم انک تعلم انه لم یکن ما کان منا منافسةً فی سلطان ... فانکم ان لا تتصرونا وتصفونا قوی الظلمه علیکم و عملوا فی اطفاء نور نبیکم». «خدایا، بی‌شک تو می‌دانی آنچه از ما سرزده (مبارزه‌ای که بر ضد بنی‌امیه آغاز کرده‌ایم) رقابت در به دست آوردن قدرت سیاسی نبوده و نه جستجوی ثروت و نعمت‌های زائد، بلکه برای این است که اصول و ارزش‌های درخشان آیین تو را ارائه دهیم و در کشور اسلامی، اصلاحات پدیدآوریم...»

بنابراین شما گروه علمای دین اگر ما را یاری نکنید و درگرفتن داد، با ما هم‌صدا نگردید ستمگران در مقابل شما قدرت بیشتری پیدا خواهند نمود و در خاموش کردن مشعل فروزان (نبوت) فعال‌تر خواهند گردید). این هدفی که حسین بن علی(ع) در این خطبه بیان نموده است همان است که سه سال پس از آن و به هنگام حرکت از مدینه در وصیت‌نامه تاریخی‌اش به محمد بن حنفیه اشاره فرموده است. «وانی لم اخرج اشراً ولا بطراً ولا مفسداً ولا ظالماً وانما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی(ص) ارید ان آمر بالمعروف وانهی عن المنکر...» (و من نه از روی خودخواهی و یا برای خوش‌گذرانی و نه برای فساد و ستمگری از مدینه خارج می‌گردم بلکه هدف من از این سفر امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح امور امت است).

۳-۴-۴ - سخنان امام حسین(ع) پس از مرگ معاویه در مدینه

۳-۴-۳-۱ - سخن امام حسین(ع) در مجلس ولید

«أیهَا الْأَمِیرُ إِنَّا أَهْلُ بَیْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرَّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِکَةِ وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ اللَّهُ وَ یَزِیدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعَلِنٌ بِالْفِسْقِ وَ مِثْلِي لَا یُبَاعِعُ مِثْلَهُ وَ لَکِنْ نَصِیحٌ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْظُرُ وَ تَنْظُرُونَ أَیُّنَا أَحَقُّ بِالْبِیْعَةِ وَ الْخِلَافَةِ ثُمَّ خَرَجَ(ع)»^۱.

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۲۵.

ترجمه و توضیح:

چون معاویه در نیمه‌ی رجب سال شصتم هجری درگذشت، یزید به حاکم مدینه ولید بن عتبه‌ی نامه نوشته، او را فرمان داد تا از مردم مدینه، به‌خصوص امام حسین(ع) بیعت بگیرد.

«سید بن طاوس می‌گوید: یزید برای ولید نامه نوشت و او را مأمور کرد که از امام حسین(ع) و اهل مدینه برای یزید بیعت بگیرد. مخصوصاً سفارش کرد که از امام حسین بیعت بگیر و اگر نپذیرفت گردنش را بزن و سر او را برای من بفرست، ولید پس از ورود این نامه، مروان را خواست و درباره امر امام حسین(ع) با او تبادل افکار نمود.

مروان گفت: حسین ابداً قبول نخواهد کرد. اگر من جای تو می‌بودم گردن حسین را می‌زدم. ولید گفت: اگر من خلق نمی‌شدم بهتر از این بود که این عمل را انجام دهم، سپس ولید به دنبال امام حسین(ع) فرستاد تا آن حضرت با تعداد سی نفر از اهل بیت و دوستان خود آمد و ... تا آنجا که امام حسین(ع) در غضب شد و به مروان فرمود: وای بر تو، ای پسر زن کبود چشم، تو برای زدن گردن من دستور می‌دهی به خدا قسم دروغ گفתי و گناه کردی، امام(ع) بعد از این گفتگوها متوجه ولید شد و به او فرمود:

«ایها الامیر، ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت می‌باشیم، مائیم که ملائکه بر خاندانمان نازل می‌شدند، خدا دنیا را به ما افتتاح نمود و به ما ختم خواهد کرد. یزید مردی است فاسق و شراب‌خوار، قاتل مردم بی‌گناه و شخصی است که به‌طور علنی فسق و فجور می‌کند. شخصیتی مثل من ابداً با یزید بیعت نخواهد کرد. ولی در عین حال ما و شما تا فردا صبح تجدید نظر می‌کنیم تا معلوم شود کدام یک از ما برای مقام بیعت و خلافت اهل بیت خواهیم داشت. این بفرمود و خارج شد.»^۱ خداوند در مورد مقام عصمت ائمه می‌فرماید:

^۱. همان.

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۱.

این آیه ی کریمه، از آیاتی است که در بیان شأن و جایگاه رفیع خاندان پیغمبر فرود آمده است، بلکه بزرگ‌ترین فضیلت آنان به شمار می‌رود. بنابراین امکان ندارد کسانی که چنین جایگاهی دارند در روابط اجتماعی خود با دیگران دچار خطا شده و با کسانی معاشرت کنند که از نظر تقوا بی‌بهره‌اند. از این رو، حضرت سیدالشهدا(ع) برای بیان قداست مقام و رفعتشان و منزلت آسمانی خود، به این آیه ی کریمه تمسک نموده، بدین ترتیب، خودداری خود را از بیعت ننگین با یزید بن معاویه، به آیه شریفه تطهیر مستند می‌سازد.

آری، آن مظهر شهامت، با این کلام کوبنده و مستند به آیه قرآنی، پایگاه رفیع و بی‌نظیر خود را آشکار کرد و یکسره، مروان و حاکم مدینه را از پذیرش بیعت، نومید ساخت و با تعبیر «رجس» درباره مروان و یاد کردن از خود و خاندان مقدس خویش، با عنوان اهل بیت طهارت و تمسک به آیه تطهیر، فصاحت مروان که دست‌نشانده دستگاه جنایت‌کار معاویه و یزید بود و نیز رسوایی خود یزید را اثبات کرد و زبان آلوده مروان و هم‌فکرانش را بست.

۲-۳-۴-۴- سخن امام حسین(ع) با مروان

«...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ، وَ لَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ(ص) يَقُولُ: الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ وَ طَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَرْوَانَ حَتَّى انْصَرَفَ مَرْوَانُ وَ هُوَ غَضَبَانُ»^۲.

ترجمه و توضیح:

سید بن طاوس می‌گوید: هنگامی که صبح شد امام حسین(ع) از منزل خود بیرون آمد تا از اوضاع و احوال آگاه شود. ناگاه با مروان مصادف شد. مروان گفت: یا ابا عبدالله، من تو را نصیحت می‌کنم، سخن مرا بشنو تا نتیجه بگیری امام حسین فرمود: چه نصیحتی؟ بگو، شاید بپذیرم. مروان

۱. وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ أَطِعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً (سوره احزاب، آیه ۳۳)

۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

گفت: من به تو دستور می‌دهم با یزید که امیرالمؤمنین است بیعت نمائی، زیرا که این عمل باعث خیر دنیوی و اخروی تو خواهد بود. امام حسین(ع) فرمود:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» پس باید دندان اسلام را کند، زیرا این امت به دست سرپرستی نظیر یزید مبتلا شده است. در صورتی که از جدّم پیامبر خدا(ص) شنیدم می‌فرمود:

خلافت بر آل ابوسفیان حرام است سپس گفتگو بین مروان و امام حسین(ع) به طول انجامید تا این که مروان درحالی که خشمناک بود برگشت.^۱

«امام حسین(ع) درباره بیعت مردم با یزید، آیه «إِنَّا لِلَّهِ» را می‌خواند، آیه‌ای که نشان از وقوع یک بلای بزرگ داشته، از پیش آمدن حادثه‌ای دردناک و رنج‌آور و مصیبتی سنگین خبر می‌دهد و آنگاه خود، رمز قرائت این آیه را بیان می‌کند که یزید می‌خواهد قدرت را به دست بگیرد و زمامدار امت اسلامی گردد، رویدادی که با محو و نابودی اسلام، همراه و مساوی است و پیامبر بزرگوار اسلام حکم به تحریم آن فرموده، آن را حتی برای یک لحظه هم مجاز نشمرده است. درباره زمامداری یزید و فرمانروایی آن عنصر پلید، امام حسین «إِنَّا لِلَّهِ» می‌گوید و «إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» می‌سراید و به اشاره یا صراحت، به دیگران می‌فهماند که کسی که بنده خدا است، تن به هر کاری نمی‌دهد و در برابر هر جریانی سکوت نکرده، آرام نمی‌نشیند. نیز اظهار می‌دارد که ما کاروان انسان‌ها رو به سوی خدا در حرکتیم و بازگشت همگان به سوی او خواهد بود.

به بیان دیگر، آن حضرت، بندگی خدا و مالکیت ذات الهی و نفی مالکیت هر کس دیگر و هر چیزی را اعلام می‌کند و برای لقاءالله و رها کردن این حیات مادی زودگذر و پیوستن به ابدیت و ارواح پاک اولیای خدا و انبیاء اظهار آمادگی می‌فرماید. به بیان سوم، در چنین مراحل خطرناک و وحشت‌زای ضد دینی، زندگی ارزشی ندارد و باید آماده شهادت گردید و به جوار پیامبران خدا و اوصیای گرامی آنان در جهان ابدی شتافت.^۲

^۱. همان.

^۲. مرکز فرهنگ و معارف، امام حسین و قرآن (مجموعه مقالات)، پیشین، ص ۳۸.

مقاومت در برابر ستم و فساد و مبارزه با حکومت‌های باطل اختصاص به حسین بن علی (ع) نداشت، بلکه همه امامان معصوم و پیشوایان هدایت در عصر خود چنین مقاومت و مبارزه‌ای را داشتند و آن را رهبری می‌کردند، منتها این پیشوایان در مقابله و رویارویی با مخالفان خود، که اسلام را ملعبه خویش قرار داده بودند، بسته به شرایط و اوضاع، دو گونه متفاوت مبارزه می‌کردند:

۱. **مبارزه منفی:** در مواردی که شرایط حاکم بر اجتماع به‌گونه‌ای بود که مبارزه و رویارویی با نیروی منسجم و حساب‌شده‌ی دشمن از طرفی موجب شکست قطعی و از بین رفتن نیروها می‌گردید و از طرف دیگر، در اثر همین جو حاکم، هیچ نفعی، و لو در درازمدت، برای اسلام نداشت. بلکه منجر به تثبیت و تحکیم قدرت و سلطه‌ی همه‌جانبه‌ی دشمن شد، در این شرایط ائمه (ع) به‌جای مبارزه‌ی مثبت، به مبارزه و مقاومت منفی می‌پرداختند، یعنی در عین اینکه از اقدام انقلابی و مبارزه‌ی مسلحانه خودداری می‌نمودند عملاً با دستگاه‌های جبار درنبرد و مبارزه‌ی پیگیر بودند و همین مبارزه‌ها بود که به فشار و سلب آزادی و به زندانی و مسموم شدن و سرانجام شهادت آنان می‌انجامید.

۲. **مبارزه مثبت:** در مواردی که مبارزه‌ی مثبت طبق شرایط و اوضاع، ولو در درازمدت، مفید و ثمربخش بود، ائمه هدی قدم به میدان مبارزه می‌گذاشتند و نه‌تنها سکوت، بلکه حتی مقاومت منفی را نیز در مقابل حکام جنایت‌کار، بزرگ‌ترین گناه برمی‌شمردند.

بارزترین شکل هر دو مبارزه در روش و عملکرد حسین بن علی (ع) ظاهر شد، زیرا آن حضرت در دوران ده‌ساله از سال پنجاه تا سال شصت (فاصله‌ی شهادت حضرت امام حسن مجتبی و هلاکت معاویه) مانند بعضی از امامان طبق شرایط و اوضاع، همان روش مقاومت منفی را در پیش گرفت، ولی پس از هلاکت معاویه، که شرایط برای مبارزه‌ی مثبت به وجود آمد، آن حضرت نیز بدون کوچک‌ترین تأمل و با وجود مخالفت شدید اکثریت دوستان و اقوام خویش، مبارزه را آغاز و در مقابله یزید موضع مثبت و انقلابی خویش را آشکار کرد و با یارانی اندک و نیز بی‌وفایی و تزلزل و ترس مردم، که امام به همه‌ی این‌ها آگاهی داشت، راهی را برگزید که فرجامش شهادت

بود و در این راه، پیکرش هدف تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها قرار گرفت و تنش لگدمال سم اسب‌ها شد. ولی شرایط طوری نبود که این خون پاک به هدر برود و دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیه با تلاش فراوانی که داشت بتواند آن را لوٹ کند.

۳-۴-۴- سخن امام حسین(ع) کنار قبر جدش

«...قَالَ وَ خَرَجَ الْحُسَيْنُ(ع) مِنْ مَنْزِلِهِ ذَاتَ لَيْلَةٍ، وَ أَقْبَلَ إِلَى قَبْرِ جَدِّهِ(ص) فَقَالَ: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ، فَرَّخُكَ وَ ابْنُ فَرَّخَتِكَ، وَ سَبَطُكَ الَّذِي خَلَفْتَنِي فِي أُمَّتِكَ فَاشْهَدْ عَلَيْهِمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ إِنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونِي وَ ضَيَعُونِي وَ لَمْ يَحْفَظُونِي وَ هَذِهِ شُكْوَايَ إِلَيْكَ حَتَّى الْفَاكِ» قَالَ ثُمَّ قَامَ وَصَفَّ قَدَمَيْهِ، فَلَمْ يَزَلْ رَاكِعًا سَاجِدًا»^۱.

ترجمه و شرح:

امام(ع) پس از آن‌که از مجلس ولید، بیرون آمد تصمیم گرفت عملاً به صحنه‌ی مبارزه با حکومت یزید وارد شود، ولی نه در مدینه، بلکه به صورت حرکتی حماسی و جاودانه.

طبق نقل منابع تاریخی، امام(ع) قبل از شروع این حرکت بارها به زیارت جد بزرگوارش رسول خدا(ص) نائل گردیده است که از بررسی متن این زیارت‌نامه‌ها می‌توان به انگیزه سفر آن حضرت پی‌برد.

«راوی می‌گوید: یک شب امام حسین(ع) از منزل خود خارج و متوجه قبر جد بزرگوارش شد و گفت: ای رسول خدا سلام بر تو باد. من حسینم که پسر فاطمه و پسر تو و پسر دختر تو هستم. من همان سبط تو هستم که مرا در میان امت خود بجای نهادی. یا رسول الله، شهادت می‌دهم که اینان از من دست برداشتند و مرا ضایع نمودند. از من محافظت نکردند. این شکایتی بود که من به تو کردم تا هنگامی که تو را ملاقات نمایم. سپس برخاست و همچنان مشغول رکوع و سجود گردید»^۲.

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ج ۴۴، ص ۳۲۷.

۲. همان.

در سوره مبارکه نوح آمده هنگامی که نوح(ع) از هدایت قوم خود مأیوس شد فرمود:

«قَالَ نُوحٌ رَبِّ إِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَنْ لَمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ إِلَّا خَسَاراً (۲۱) وَ مَكَرُوا مَكْرًا كُبَّارًا (۲۲)». هنگامی که نوح آخرین تلاش خود را در طی صدها سال به کار زد و آن قوم، جز گروه اندکی، همچنان بر کفر و بت پرستی و گمراهی و فساد اصرار ورزیدند از هدایت آنها مأیوس شد، رو به درگاه خدا آورد و ضمن مناجات مستدلی از خداوند تقاضای مجازات برای آنها کرد.

«نوح گفت پروردگارا، آنها نافرمانی من کردند، و از کسی پیروی نمودند که اموال و فرزندانش چیزی جز زیانکاری بر او نیفزوده است. اشاره به این که رهبران این قوم جمعیتی هستند که تنها امتیازشان اموال و فرزندان زیاد است، آن هم اموال و فرزندان که جز در مسیر فساد به کار گرفته نمی شود، نه خدمتی به خلق می کنند و نه خضوعی در برابر خالق دارند و این امکانات فراوان مایه غرور و طغیان و سرکشی آنها شده است.

کسانی که تنها امتیازشان اندوختن اموال حرام و به وجود آوردن فرزندان ناصالح و سپس سرکشی و طغیان و سرانجام تحمیل افکار خود بر توده های مستضعف و به زنجیر کشیدن آنها بوده است. سپس می افزاید: «این رهبران ضال و مضل مکر عظیمی به کار بردند و طرح های شیطانی عظیم و گسترده ای برای گمراه ساختن مردم ریخته بودند.

امام در این زیارت مسیر خود را ترسیم و به اهمیت حرکت خود اشاره می کند و در ضمن گلایه و شکوه از سردمداران بنی امیه در یک جمله ی کوتاه آمادگی اش را برای شهادت اعلام می کند و می گوید: این شکایت من است به پیشگاه تو تا به محضر بشتابم.

نتیجه:

شکایت و نفرین پیامبر و امام معصوم به منزله این است که آن جامعه به قدری فاسد شده که دیگر امر به معروف زبانی کارساز نیست و باید برای مبارزه آماده شد. به همین دلیل امام(ع) خطاب به جدش می فرماید: این شکایت من است به پیشگاه تو تا به محضر بشتابم.

سخن امام حسین(ع) کنار قبر جدش برای بار دوم

«...اللهم إني أحب المعروف و أنكر المنكر و أنا أسألك يا ذا الجلال و الإكرام بحق القبر و من فيه إلا
اخترت لي ما هو لك رضى و لرسولك رضى».^۱

ترجمه و توضیح:

امام پس از تصمیم‌گیری به حرکت، شب دوّم نیز به زیارت قبر پیامبر خدا(ص) نائل شد و با این
جملات، به زیارت جدّ بزرگوارش پرداخت:

«پروردگارا، من کار نیک را دوست دارم و امر زشت را زشت میدانم. ای خدای ذی‌الجلال و
الاکرام، تو را به حق این قبر و صاحب آن قسم می‌دهم آنچه را که رضای تو و پیغمبر تو در آن
است برای من مقدر نمائی».^۲

در قرآن آمده:

«الَّذِينَ إِن مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ
عَاقِبَةُ الْأُمُورِ».^۳ یاران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا
می‌دارند و زکات را ادا می‌کنند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و پایان همه کارها از آن
خدا است.

در این زیارت سخن از پیش آمد مهمی است که برای امام رخ داده است، پیش آمدی که از دید
پسر پیامبر(ص) مهم است نه از دید فردی عادی.

سخن از این است که فرزند علی حب و ولع شدید به نیکی‌ها دارد و از منکرات متنفر و بیزار
است و مقتضای این حب و نفرت، که مورد رضای خدا و رسول هم هست آمادگی برای پذیرش
هر آنچه می‌تواند در تحکیم معروف و ویرانی پایه‌های منکر مؤثر باشد حتی بذل جان.

^۱. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی مؤیدی،
پیشین، ص ۳۲۴.

^۲. همان.

^۳. سوره حج، آیه ۴۱.

۴-۳-۴-۴ - سخن امام حسین (ع) با برادرش محمد بن حنفیه

«... بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنْفِيَّةِ أَنَّ الْحُسَيْنَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ الْحَقِّ وَأَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشِرًّا وَلَا بَطِرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي صَاحِبُهَا أُرِيدُ أَنْ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَأَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَمَنْ قَبَلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَهَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ...»^۱

ترجمه و شرح:

از جمله کسانی که در مورد تصمیم امام اظهار ترس و وحشت می نمود محمد حنفیه یکی دیگر از فرزندان امیر مؤمنان علی (ع) بود که خدمت ایشان رسید و گفت:

«یا اخی، تو از عموم خلق نزد من محبوب تر و عزیزتری. به خدا قسم من نصیحت خویشان را برای احدی از خلق ذخیره ننموده ام و کسی از من راجع به نصیحت نمودن تو اولی و احق نخواهد بود. زیرا تو، بزرگ، جان، روح، چشم و بزرگ خاندان من هستی. تویی که بر من واجب است مطیع تو باشم، زیرا خدای علیم تو را شریف تر از من قرارداد و تو را از بزرگان اهل بهشت قرار داده. تو متوجه مکه شو، اگر در آنجا مطمئن شدی که چه بهتر و الا به سوی بلاد یمن برو، زیرا اهل آن دیار انصار جد و پدرت می باشند و آنان رئوف ترین و مهربان ترین مردم و دارای وسیع ترین بلاد هستند، اگر در آنجا اطمینانی برای تو حاصل شد که بهتر و الا به سوی ریگزارها و قلّه کوهها می روی و از شهری به شهری منتقل می شوی تا این که بنگری کار این مردم به کجا خواهد کشید و خدای توانا بین ما و این گروه فاسقین و نابکار داوری فرماید.

^۱ . پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین (ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، صص ۳۲۸، ۳۲۹.

امام حسین(ع) فرمود: ای برادر، اگر ملجأ و پناهگاهی هم نباشد من با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد. ناگاه محمد بن حنفیه سخن خود را قطع و شروع به گریه نمود.

امام حسین(ع) هم ساعتی با وی گریست و فرمود: یا اخی، خدا تو را جزای خیر عطا کند، زیرا تو نصیحت کردی و راه ثواب را نشان دادی. من اکنون عازم مکه می‌باشم. من و برادرانم و برادرزادگانم و شیعیانم برای این مسافرت آماده‌شده‌ایم، امر آنان امر من و رأی ایشان رأی من است.

اما تو ای برادر، عیبی ندارد که در مدینه بمانی و از طرف من مواظب امور این گروه باشی امام حسین(ع) پس از این جریان دوات خواست و وصیت ذیل را برای برادرش محمد بن حنفیه نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم این آن وصیت‌نامه‌ای است که حسین بن علی بن ابیطالب(ع) برای برادرش محمد بن حنفیه نوشت:

حسین شهادت می‌دهد: خدا یکی است و شریکی ندارد. حضرت محمد(ص) عبد و رسول خدا می‌باشد که حق را از طرف حق آورد، بهشت و جهنم بر حق هستند، قیامت خواهد آمد و شکی در آن نیست، خدای توانا هر کسی را که در قبور باشد برانگیخته خواهد کرد، من برای سرکشی و عداوت و فساد کردن و ظلم نمودن از مدینه خارج نشدم. بلکه، «وانما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی أريد ان آمر بالمعروف و انهي عن المنكر».

یعنی جز این نیست که من به منظور ایجاد صلح و سازش در میان امت جدّم خارج شدم، من در نظر دارم امر به معروف و نهی از منکر نمایم. من می‌خواهم مطابق سیره جدّم رسول خدا و پدرم علی بن ابیطالب(ع) رفتار نمایم. کسی که مرا به جهت این که حق می‌گویم قبول کند او به حق سزاوارتر است و کسی که دست رد به سینه من بگذارد من صبر می‌کنم تا خدا که بهترین

حکم‌کنندگان است بین من و او داوری نماید. یا اخی، این وصیتی است که من برای تو کردم. توفیق من جز با خدا نیست من به خدا توکل می‌کنم و به سوی او انابه می‌نمایم».^۱

خداوند در آیه ۸۸ سوره مبارکه هود از زبان حضرت شعیب می‌فرماید: «قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِّن رَّبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَ مَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالَفَكُمْ إِلَيَّ مَا أَنهَأَكُم عَنْهُ إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ».^۲

همچنین در آیه ۱۱۰ سوره مبارکه آل عمران آمده: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ تُوْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ».^۳

امام در وصیت‌نامه‌اش پس از بیان عقیده‌ی خویش درباره‌ی توحید و نبوت و معاد، هدف خود را از این سفر می‌فرماید: ایشان در سخنان خود در پاسخ ولید و مروان اولین انگیزه قیام و مبارزه و علت مخالفت خود با یزید بن معاویه را بیان کرد و اکنون به هنگام حرکت از مدینه در وصیت‌نامه‌ی خود به انگیزه‌ی دیگر یا به علت اصلی قیام خود، یعنی امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با مفاسد وسیع و مسائل ضد اسلامی و ضد انسانی حکومت یزیدی و اموی، اشاره می‌کند و می‌فرماید:

۱. پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسین»، علی مؤیدی، پیشین، صص ۳۲۷-۳۲۹.

۲. (شعیب) گفت: ای قوم من، آیا اندیشیده‌اید که اگر من دلیل روشنی از طرف پروردگارم داشته باشم و او مرا رزق نیکویی (مثل نبوت) از سوی خود عطا کرده باشد (چگونه می‌توانم مخالفت او کنم؟) و من نمی‌خواهم نسبت به آنچه شما را از آن نهی می‌کنم، خود مخالفت کنم (و مرتکب آن شوم). من به جز اصلاح به مقدار توانم، خواسته‌ی دیگری ندارم و جز به لطف خداوند، توفیقی برای من نیست، (از این روی) بر او توکل کرده‌ام و به سوی او بازگشته‌ام.

۳. شما بهترین امتی بودید که به سود انسان‌ها آفریده شدید (چه این که) امر به معروف می‌کنید و نهی از منکر، و به خدا ایمان دارید، و اگر اهل کتاب (به چنین برنامه و آئین درخشانی) ایمان آورند به سود آنها است (ولی تنها) عده کمی از آنها با ایمانند و اکثر آنها فاسق (و خارج از اطاعت پروردگار) می‌باشند.

اگر آنان از من تقاضای بیعت هم نکنند من بازهم آرام و ساکت نخواهم نشست، زیرا اختلاف من با دستگاه خلافت تنها بر سر بیعت با یزید نیست که با سکوت آنان در موضوع بیعت، من نیز سکوت اختیار کنم، بلکه وجود یزید و خاندان وی موجب پیدایش ستم و گسترش فساد و تغییر در احکام شده و این وظیفه‌ی من است که در راه اصلاح این مفسد و امر به معروف و نهی از منکر و احیای قانون جدّم رسول خدا(ص) و زنده کردن راه و رسم پدرم علی(ع) و بسط عدل و داد به پا خیزم و ریشه‌ی این نابسامانی‌ها، یعنی خاندان بنی‌امیه را قلع و قمع نمایم و همه‌ی جهانیان بدانند که حسین جاه‌طلب، طالب مقام و ثروت، شرور، مفسد و اخلاص‌گر نبود و این حالت از روز اوّل تا ساعت آخر و تا لحظه‌ی آخر در روح حسین(ع) متجلی و متبلور بود.

۵-۳-۴-۴- نامہ امام(ع) به بنی‌هاشم

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: ذَكَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ (ع) وَ تَخَلُّفَ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَا حَمْرَةَ إِنِّي سَأخْبِرُكَ بِحَدِيثٍ لَا تَسْأَلُ عَنْهُ بَعْدَ مَجْلِسِكَ هَذَا إِنَّ الْحُسَيْنَ لَمَّا فَصَلَ مُتَوَجِّهًا، دَعَا بِقِرْطَاسٍ وَ كَتَبَ فِيهِ:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي مِنْكُمْ اسْتُشْهِدَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ لَمْ يَبْلُغْ مَبْلَغَ الْفَتْحِ وَ السَّلَامِ»^۱.

ترجمه:

«محمد بن ابیطالب از حمزه روایت می‌کند که گفت: ما راجع به این که محمد بن حنفیه با امام حسین به کربلا نیامد در حضور امام جعفر صادق(ع) گفتگوی کردیم.

امام صادق(ع) فرمود: ای حمزه، من حدیثی را برای تو می‌گویم که بعد از این مجلس این پرسش را ننمایی. هنگامی که امام حسین(ع) می‌خواست از مدینه خارج شود کاغذی خواست و در آن نوشت:

^۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، پیشین، ص ۳۳۰.

(نامه امام به روایت امام صادق(ع)) بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ از طرف حسین بن علی بن ابی طالب به سوی بنی هاشم، امّا بعد، هر کسی از شما به من ملحق شود شهید خواهد شد و کسی که تخلف نماید به فتح و پیروزی نخواهد رسید.^۱

شرح:

خداوند حقّ امر و نهی به پیامبر(ص) داده و پیامبر(ص) نیز چنین حقّی را به علی(ع) و ائمه اهل بیت(ع) داده است، بنابراین مردم موظّفاند که از امر و نهی آنها سرباز نزنند زیرا امر و نهی آنها همواره از طرف خدا است نه از خودشان. خداوند می فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللّٰهَ وَ مَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِیْظًا».^۲

باید توجه داشت که این آیه یکی از روشن ترین آیات قرآن است که دلیل بر حجّیت سنت پیامبر(ص) و قبول احادیث او می باشد، بنابراین کسی نمی تواند بگوید قرآن را قبول دارم ولی حدیث و سنت پیغمبر(ص) را قبول ندارم، زیرا آیه ی فوق صریحاً می گوید: «اطاعت از حدیث و سنت پیامبر(ص) اطاعت از فرمان خدا است». و هنگامی که می بینیم پیامبر(ص) طبق حدیث ثقلین که در منابع معروف اسلامی اعم از منابع اهل تسنن و شیعه آمده است، صریحاً احادیث اهل بیت(ع) را سند و حجّت شمرده است استفاده می کنیم که اطاعت از فرمان اهل بیت نیز از اطاعت فرمان خدا جدا نیست و کسی نمی تواند بگوید من قرآن را می پذیرم ولی احادیث اهل بیت(ع) را نمی پذیرم، زیرا این سخن بر ضدّ آیه فوق و آیات مشابه آن است.

نتیجه بحث:

به هر حال نتیجه و خلاصه ی مفهوم این نامه این بود که حسین بن علی(ع) از آغاز ورودش به مکه نه تنها شهادت را برای خویش و کسانی که به همراه او بودند یا در آینده بنا بود به او ملحق

^۱. همان.

^۲. کسی که از پیامبر اطاعت کند اطاعت خدا کرده و کسی که سرباز زند تو در برابر او مسئول نیستی. (سوره نساء، آیه ۸۰)

شوند، حتمی و محقق الوقوع می‌دانست و از هر نوع فتح و پیروزی ظاهری برای خویش مأیوس بود، بلکه جوّ حاکم را آن‌چنان مشاهده می‌نمود که بلافاصله پس از شهادت وی نیز رسیدن به پیروزی ظاهری و دست یافتن به حکومت برای هیچ‌یک از افراد بنی‌هاشم و اعضای خاندان آن حضرت و پایین آوردن خاندان اموی از اریکه‌ی قدرت و سلطنت و تغییر دادن شرایط را امکان‌پذیر نمی‌دانست، ولی او می‌دانست که فتح نهایی و فتح الفتوح تا قیامت درگرو شهادت او و یارانش و مرهون اسارت خاندان و فرزندان اوست.

نتایج بخش ۴:

۱. آغاز امامت اباعبدالله(ع) بعد از شهادت امام حسن(ع).
۲. عدم بیعت با یزید چه در زمان معاویه و چه بعد از مرگ او.
۳. درگذشت معاویه و وفادار ماندن اباعبدالله(ع) بر صلح برادر تا آن روز.
۴. انجام وظایف امامت و فراهم کردن زمینه‌های قیام.
۵. معرفی اسلام ناب محمدی در خطبه منی دو سال قبل از شروع قیام.
۶. حرکت امام از مدینه بعد از مرگ معاویه برای قیام علیه یزید.

۵. فصل پنجم: نتیجه‌گیری و پیشنهادات

۱-۵- نتیجه‌گیری:

بررسی سخنان اباعبدالله(ع) (پیش از قیام) و تطبیق آن با آیات قرآن ما را به این نتیجه رساند که: گفتار امام حسین(ع) در مراحل کودکی، جوانی و بزرگسالی کاملاً با آیات قرآن مطابقت دارد. به علاوه این نتیجه حاصل شد که: نهضت حسینی ناگهانی نیست بلکه زمینه‌های پیشین دارد. جز این معلوم شد که پیش از قیام، امام چگونه موضع و برخوردی با مسائل جامعه و انحرافات عصر معاویه و یزید داشته است. متأسفانه ناکاویدن و بررسی نکردن این وجه زندگانی و سخنان امام حسین(ع) ما را در هنگام بررسی نهضت حسینی دچار ابهام و پرسش‌های عدیده کرد که پاسخ روشن آن‌ها در این پژوهش مشخص شد.

با بررسی سخنان اباعبدالله(ع) در دوران پیامبر(ص) این نتایج حاصل شد:

۱. مقام عصمت اباعبدالله(ع) از طریق مشاهده کرامات و معجزه‌های متعدّد و همچنین نزول آیه تطهیر در حق ایشان ثابت گردید.
۲. خبر از شهادت اباعبدالله توسط پیامبر(ص) به منظور آگاه ساختن مردم از فتنه‌های پیش رو صورت گرفت.
۳. ذکر فضایل علی بن ابیطالب و امام حسین و امام حسن(ع) برای معرفی آن‌ها به عنوان امامان برحق بود.
۴. رسول خدا(ص) برای حسنین(ع) احترام ویژه‌ای قائل بودند و دلیل آن شناخت هر چه بیشتر حق آن‌ها توسط مردم بود.
۵. رسول اکرم(ص) از مردم و سران آن‌ها مکرراً اقرار می‌گرفت که علت آن شناخت هر چه بیشتر حق امامت و خلافت علی بن ابیطالب(ع) بعد از ایشان بود.

۶. تأکید پیامبر(ص) برای کتابت و حفظ حدیث برای جلوگیری از تغییر سنت نبوی توسط منافقین انجام گرفت.

۷. نتیجه جریان نفاق در این دوره جلوگیری از به اجرا درآمدن وصیت رسول خدا (ص) در امر خلافت و جانشینی ایشان بود.

با بررسی سخنان امام در دوران امام علی(ع) این نتایج حاصل گردید:

۱. نقش اباعبدالله(ع) در این دوره مبارزه منفی با دستگاه خلافت و امر به معروف و نهی از منکر و دفاع از حق غصب شده علی بن ابیطالب(ع) بود.

۲. خبر شهادت اباعبدالله(ع) توسط امیرالمؤمنین(ع) داده شد.

۳. امام حسن و امام حسین(ع) به عنوان امامان بر حق توسط امیرالمؤمنین(ع) معرفی شدند.

۱. دستاوردهای جریان نفاق در این دوره عبارت‌اند از:

الف) غصب حق خلافت و جانشینی علی بن ابیطالب(ع) و به کرسی نشاندن سه خلیفه (ابوبکر، عمر و عثمان)، که به منزله تضعیف قدرت سیاسی اهل بیت(ع) بود.

ب) غصب حق فاطمه زهرا(س) و فرزندانش از فدک که موجب تضعیف قدرت اقتصادی اهل بیت(ع) تلقی می‌شد.

ج) منع نقل حدیث، زیرا قسمت‌هایی از احادیث پیامبر(ص) حاوی احادیثی در مورد خلافت علی بن ابیطالب(ع) و امر به معروف و نهی از منکر و... بود.

د) تقویت قدرت معاویه بن ابوسفیان برای به خلافت رسیدن او بود.

ه) شیعیان و دوستان علی(ع) سرکوب و متواری شدند.

و) به شهادت رساندن علی بن ابیطالب(ع).

نتایج به دست آمده در دوران امامت امام حسن(ع) عبارت‌اند از:

۱. به قدرت رسیدن معاویه ابن ابوسفیان، به شهادت رساندن و تبعید دوستداران واقعی اهل بیت(ع) برای جلوگیری از شورش مسلمانان علیه دستگاه خلافت او بود.

۲. ایجاد فشار، رعب و اختناق شدید توسط معاویه بر مسلمانان که منجر به عدم یاری فرزند رسول خدا و پذیرش پیشنهاد ولایت عهدی توسط امام شد.

۳. به شهادت رساندن امام حسن(ع) و جلوگیری از دفن ایشان که به منزله شروع مبارزه علنی با اباعبدالله(ع) بود.

۴. خبر از شهادت اباعبدالله(ع) توسط امام حسن(ع).

۵. وفاداری به صلح برادر توسط اباعبدالله(ع) تا فرارسیدن مرگ معاویه و مهیا شدن زمینه قیام.

از بررسی سخنان امام حسین(ع) در دوره امامت خودشان این نتایج حاصل گردید:

۱. آغاز امامت اباعبدالله(ع) بعد از شهادت امام حسن(ع) بود.

۲. عدم بیعت با یزید چه در زمان معاویه و چه بعد از مرگ او.

۳. وفاداری اباعبدالله(ع) بر صلح برادر تا هنگامی که معاویه در گذشت.

۴. عمل به وظایف امامت و فراهم کردن زمینه‌های قیام.

۵. معرفی اسلام ناب محمدی در خطبه منی دو سال قبل از شروع قیام.

۶. حرکت امام از مدینه بعد از مرگ معاویه برای قیام علیه یزید.

پیشنهادها:

۱. کسانی که در زمینه قیام عاشورا پژوهش می‌کنند برای این که درک درستی از قیام اباعبدالله(ع) داشته باشند باید زمینه‌های به وجود آورنده آن را هم بررسی کنند نه این که فقط به حوادث روز عاشورا اکتفا کنند.

۲. برای درک درست سیره و سلوک اباعبدالله(ع) از طریق سیره گفتاری ایشان باید مجموع سخنان اباعبدالله(ع) در نظر گرفته شود و از بررسی مجموع آنها به نگرش امام در مسائل مختلف پی‌برد.

۳. در این پژوهش به قسمتی از سخنان اباعبدالله(ع) در کتاب فرهنگ جامع سخنان اباعبدالله(ع) که تا قبل از قیام ایشان است پرداخته شده است که ادامه آن می‌تواند خود موضوع واحدی برای پایان‌نامه‌های دیگر باشد.

فهرست منابع

منابع فارسی:

۱. پژوهشکده باقرالعلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین(ع) همراه با متن عربی کتاب «موسوعة کلمات الامام الحسين»، علی مؤیدی، نشر معروف، قم، چاپ هفتم، پاییز ۱۳۸۷.
۲. حسنی، علی اکبر، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم، چاپ هشتم، ۱۳۸۳، ج۲.
۳. خلجی، محمدتقی، ترجمه و شرح خطبه حضرت زهرا(س)، انتشارات میثم تمار، چاپ پنجم، ۱۳۸۴.
۴. دشتی، محمد، فرهنگ سخنان امام حسین(ع)، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین(ع)، بی جا، بی جا، ۱۳۸۶.
۵. دهخدا، علی اکبر، لغتنامه دهخدا، سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، بی جا، بی تا.
۶. الشاوی، علی، (الامام الحسين(ع) فی المدینه المنوره) با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه، عبدالحسین بینش، انتشارات زمزم هدایت، قم، چاپ اول، ۱۳۹۲، ج۲.
۷. طباطبایی، سید محمدحسین، تفسیر المیزان، محمدباقر موسوی همدانی، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۴ ش، ۲۰ ج.
۸. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مترجمان، انتشارات فراهانی، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۰ ش، ۲۷ ج.
۹. عبدالمحمدی، حسین، زمینه های قیام امام حسین(ع)، زمزم هدایت، قم، چاپ اول، ۱۳۷۹، ج۲.
۱۰. قرائتی، محسن، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۳ ش، ۱۲ ج.
۱۱. مرکز فرهنگ و معارف، امام حسین و قرآن (مجموعه مقالات)، مؤسسه بوستان کتاب، قم، چاپ ششم، ۱۳۸۷.
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۴ ش، ۲۷ ج.
۱۳. نجمی، محمدصادق، سخنان حسین بن علی از مدینه تا مدینه، مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، قم، چاپ هفدهم، ۱۳۹۱.

۱۴. هاشمی، سید مهدی، هر روز با قرآن و عترت (حفظ موضوعی و آشنایی با معارف آیات و روایات)، نشر، قم، چاپ پنجم، ۱۳۹۴.

منابع عربی

قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی.

۱. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.

۲. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ق، بی‌چا، ۱۰ج.

۳. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، بنیاد بعثت، تهران، بی‌چا، سال ۱۴۷۶ق، ۲ج.

۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، غلامرضا خسروی، ناشر: مرتضوی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش، ۴ج.

۵. شعیری، محمد بن محمد، جامع الاخبار (لشعیری)، مطبعه حیدریه، نجف، بی‌چا، بی‌تا.

۶. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه، قم، بی‌چا، ۱۴۱۷ق.

۷. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات ناصرخسرو، تهران، بی‌چا، ۱۳۷۲ش، ۱۰ج.

۸. طوسی، محمد بن الحسن، الامالی، دارالثقافه، قم، ۱۴۱۴ق، بی‌چا.

۹. عروسی حویزوی، جمعه، تفسیر نورالثقلین، انتشارات اسماعیلیان، قم، بی‌چا، ۱۴۱۵ق، ۵ج.

۱۰. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی، اختیار معرفة الرجال (مع تعلیقات میرداماد الاستر آبادی)، موسسه آل البيت (ع)، قم، بی‌چا، بی‌تا، ۲ج.

۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، اصول کافی، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق، ۸ج.

۱۲. مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح کافی، الاصول و الروضه (للمولی صالح المازندرانی)، المکتبه الاسلامیه، تهران، ۱۳۸۲، ۱۲ج.

۱۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت- لبنان، چاپ دوم، ۱۴۰۳ه. ۱۹۸۳، ۱۰ج.

۱۴. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، موسسه آل البيت (ع)، قم، ۱۴۰۸ق، بی‌چا.

دراسة كلام الامام الحسين(ع) قبل نهضة عاشوراء و مقارنته بالقرآن

إنَّ أحسنَ الطريقِ لمعرفة أهل البيت(ع) و اقواه هو المعرفة القرآنية لهم. لأنَّ النورَ يُرى بالنور. فتبيينُ كلامه(ع) قبلَ النهضة و مقارنته بآياتِ القرآنِ يكشفُ أنَّ النهضة الحسينية ليست فجأة و لها أرضيات. و يبيِّن أنَّه كيف كان موقفُ الامام(ع) و مواجهته قبل النهضة تجاه قضايا المجتمع و الانحرافات الموجودة في عهدالمعاوية و بداية تولّى يزيد الحكم. ينصبّ هذا البحث في ثلاثة اجزاء. القسمُ الاولُ يشتمل الخطوط الرئيسة، و الثانى يتعلق بتحليل المُعطيات، و تمّ تقديم الاستنتاج و الاقتراحات فى القسم الثالث. الجزء الثانى ينقسم الى أربع: كلام الامام الحسين(ع) فى النبى(ص)، و كلامه فى زمن الامام على(ع) و كلامه فى عهد الامام الحسن(ع) و كلامه فى زمن امامته نفسه.

تبيّن نتيجة هذا البحث أنّ الامامَ الحسين(ع) كان معصوماً قولاً و فعلاً فى الطفولية و المراهقة و الشباب و يعتمد كلامه على القرآن اعتماداً تاماً. و تدلُّ كذلك على أنّ نهضة الامام(ع) قد بدأت من عهد المعاوية و كلامه ينور الافكار و يعادى للظلم فى حين انّه(ع) كان يلتزم بصلح اخيه.

الكلمات الإفتتاحية: كلام الامام حسين(ع) قبل نهضة عاشوراء، المقارنة، القرآن، الحديث.

Abstract

A comparative study of Imam Hussein's speeches to the holy Quran

The best and most authenticated way to gain knowledge about the household of Muhammad the messenger of God is to know them through the holy Quran. Because the light can be seen only by the light. To study and analyze Imam Hussein words before his religious Revolution and the comparative study of them to Quran show that Hussein Revolution is not a sudden happening, but it has previous background. In addition, it becomes clear that what Imam Hussein's position is concerning the social matters and divagations in Mo'avieh period and the beginning of Yazid s ruling. This research is divided into three chapters: The first chapter is general overview, the second is about the analyze of data and the third chapter is about the conclusions and suggestions.

The second chapter is divided into four parts: Imam Hussein's words in (the messenger of Allah) Mohammad's period, Imam Hussein's words in Imam Ali's period, Imam Hussein's words in Imam Hasan period and his words in his own religious leadership.

This research makes clear that Imam Hussein is innocent in his words and deeds, and his words are documented and are exactly based on Quran. The second point is that Imam Hussein began his revolution from Mo'avieh period and Imam Hussein's words are enlightening and anti-cruelty while are faithful to the peace treaty of his brother to Mo'avieh.

Key words: Imam Hussein words before Ashura revolution, comparative, Quran, tradition.

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



USUL AL DEEN COLLEGE

DEZFUL BRANCH

*A thesis presented for the degree of master of art in science of Quran and
Hadith*

Title:

**A Comparative Study of Imam Hussein
Speeches Before Ashora Movement and the
Holy Quran**

Supervisor: Dr. Mohammad Reza Sangari

Author: Mahnaz Ghapanchian

Winter: ۲۰۱۶